



[illegible]

عالم دنیا عقبی اقلیم شیء موجود

جهان ... این جهان آن جهان مر چیز هست

معدوم ذات وصف نامي جماد عنصر

نیست حقیقت چیز صفت افزاینده آنچه نفزاید اصل چیز

جوهر عرض حیوان موتان حیوة ممات

آنچه بخود قائم آنچه بدیگری آنچه جان دار آنچه جان ندارد زنده گانی مردن

حي میت انسان جن ملك روح القدس

زنده مرده آدمی کز بری فرشته جبرئیل

رضوان مالك قعدان کروبون زبانیه

خازن بهشت ملک بان دوزخ فرشتگان ... فرشتگان مقرب فرشتگان عذاب

شیطان عفریت سعلات نسناس صعطی

دیو دیو ... غول بیابانی دیو مردم ...

ثقلان صنف عربي اعرابي عجمي حبشي

پری و آدمی گونه مردم ... بادیه نشین ... مر

رومي زنجي ترکي هندي معشر بضع

مر زنگی مر مر گروه مردم از سه تا ده

نفر شیعه فرقه قرن امة سلف

... گروه یکدل گروه ... گروه ... گروه ... پیشینیان

خلف اعیان اوباش ارذال مسلمون

واپسینان مردم برگزیده گروهان بهم آمیخته ناکسان مسلمانان

اهل الکتاب تورات انجیل زبور فرقان

جهودان و ترسایان کتاب موسی کتاب عیسی کتاب داود کتاب محمد

عباني ذمي حربي يهودي خبث كنشه

نصراني قسّ راهب دير بيعه

ترسا دانشمند ترسا زاهد م كليسيا

ناقوس مجوسي شمس موبد بيت النار

انچه زنند براي نماز گبر آفتاب پرست مهتر گبران آتشكده

ناوس جزيت مشرك وثني مريم(?)

انكه مرده نهند م كافر بت پرست [illegible]

هيكل مجسم دهري تناسخي والله اعلم

بتخانه انكه خدا را جسم گويند انكه انكار قيامت كنند انكه باري تعالى ارواح گويد(?)

باب سيم در ذكر سلطان وقاضي وما يتعلق بهما

امير المؤمنين كسرى قيصر خاقان سلطان

خليفه پادشاه عجم پادشاه روم پادشاه تركان

وزير امير خازن شحنه منشي مستوفي

م م خزينه دار م نويسنده م

قايد قهرمان عامل حاجب عسس

سرهنگ كارفرما كاردار دربان شب گرد

جلاد مرزبان نقيب سيد شريف

مهتر حاكم سادات بزرگ

قاضي مفتي عون القاضي شاهد متوسط

م م ارد قاضي(?) گواه ميانجي

مزكّي محتسب قسّام مسّاح فرضي

تزكيه كننده م قسمت كننده زمين پيماي انكه فرائض داند

شرطي وصي مدعي مدعى عليه وكيل

قباله نويس م دعوى كننده انكه بروي دعوى كنند قيم

كفيل ولي الطفل مقرّ منكر حالف مستحلف

پايندان(?) م اقرار كننده انكار كننده سوگند خورنده سوگند دهنده

يمين تركه سجن سجان حارس دواتي

سوگند مالي كه مرده بگذارد زندان زندانبان پاسبان دوات دار

ركابي فراش بواب ستار طبال جمال(?)

ركاب دار م دربان پرده دار طبل زن ساربان

سايس بغال فيال صقال فهاد

ستوردار استربان فيلبان چرخ دار يوزدار

قواد كلاب استاد نمار محمر بيض(?)

كبي دار سگ دار شير دار(?) پلنگ دار [illegible] انكه اسب را پرورد

مشاعلي فيج بريد رسول رئيس

مشعل دار پيك [illegible] فرستاده م

زعيم امين حافظ كيال ناطور

مهتر ديه استوار [illegible] انكه بار پيمايد دشتوان

حزاز وزان منفرد الطنبور(?)

[illegible] انكه بار سنجد [illegible]

باب چهارم در ذكر قرابات ومصاهرات [illegible]

حمیم اجنبی محتد حسب نسب

خویشاوند نزدیک بیگانه اصل خداوند تبار خداوند نسب

والد والده ابوان جد جده عم

پدر مادر پدر و مادر پدر پدر مادر مادر برادر پدر

عمه خال خاله اخ اخت ابن

خواهر پدر برادر مادر خواهر مادر برادر خواهر پسر

بنت سبط ابن رشده ابن غیه دعی

دختر نبیره حلال زاده حرام زاده پسر خوانده

لقیط ناد عاق ربیب ربیبه

از کوچه برگرفته فرزند نافرمان پسر زن دختر زن

راب ابله کنه حنه ضره سلف

شوهر مادر ... ... خواهر شوی ... هم داماد

سلفه حال الولد نعل عرس رب البیت ربة البیت

یازنه برادر زن شوهر زن ... کدخدای خانه

ختن سلم حماه اولاد الاعیان

داماد پدر زن مادر زن برادران پدر و مادری

اولاد العلات اولاد الاخیاف توام

برادران هم پدری برادران مادری هم شکم

ترب ظئر دایه یتیم عجی لطیم عصبه

هم زاد دایه بی پدر بی مادر بی مادر و پدر خویشاوند پدر

ذوالارحام ملصق شریک ضجیع

خویشاوند مادر بار بسته بکسی انباز هم بستر

جلیس ندیم حریف سمی جار

هم نشین هم قدح هم پیشه هم نام همسایه

اکیل حلیف بلدی قروی رستاقی

هم کاسه هم عهد هم شهری هم دهی روستایی

حضری بدوی جبلی وطنی رفیق

شهری بیابانی کوهستانی بومی یار

صدیق عدو نظیر ند خادم شاکری

دوست دشمن مانند همتا ... چاکر

تلمید حر عبد مولی عتیق جاریه

شاگرد آزاد مرد بنده خواجه آزاد کرده کنیزک

مهیره سریه مکاتب مدبر ام الولد

زن آزاد ... ... مادر فرزند

حصی مجبوب مملوک قن مفرق

خایه کشیده قضیب بریده درم خریده ... ...

هجین باب پنجم در ذکر انسان و اعضای

او نطفه شیخ علقه مضغه عظم

آب مرد ... خون بسته پاره گوشت استخوان

عصبه عرق رگ لحم دم عضروف

پی ... گوشت خون استخوان نرم

مخ عضله مفصله جلد عضو رئس

مغز ... بندگاه پوست اندام ...

جمجمه قمه دماغ قفا قذال شعر
کاسهٔ سر چکاد سر مغز سر پس سر بناگوش موی

ذوابه ناصیه ضفیره اذن سمع
گیسوی موی پیشانی موی بافته گوش شنوایی

صماخ سمعه عقفر صمدح وجه
سوراخ گوش شوزهٔ گوش موی بجیده سوراخ گوش روی

خد خال جبهه عین حاجب
رخ نشان روی پیشانی چشم ابرو

هدب جفن حدقه محجر انسان العین
مژه پلک چشم سیاهه چشم چشم خانه مردمک چشم

موق دمع رمص انف مارن
گوشهٔ چشم اشک ژفک لبه بینی نرمهٔ بینی

شفه رعاف مخاط خیشوم وتره منخر
لب خون بینی آب بینی اندرون بینی اندرون کلانتر دیوار میان سوراخ بینی

فم حنک حلق مری ریق بصاق
دهن کام گلو راه گذر طعام آب دهن آب دهانی که بیندازند

ثغر ثنایا نواجذ لثه طلح قلح
چهار دندان پیش دندان دندانهای اصل گوشت دندان دردی ایندان زردی دندان

لسان عنفقه ذقن نونه شارب سبله
زبان سر زبان زنخ گو زنخ بروت ص

لحیه عنق قفا فقره قمحدوه حبل الورید
ریش گردن پس گردن مهرهٔ گردن گو قفا رگ گردن

عطف

عطف حق کتف کاهل فریص
دوش گوشهٔ دوش شانه میان دو شانه گوشت میان شانه

ید یمین شمال کف ظهر الکف
دست دست راست دست چپ پنجه پشت پنجه

راحت رسغ اصبع ابهام سبابه
اندرون پنجه خوردگاه دست انگشت انگشت بزرگ دیگر انگشت

وسطی بنصر خنصر بنان براجم
میانه چهارم کالوج انگشت بندهای انگشت

ظفر قلامه نقف وشم شبر
ناخن آنچه بیفکند از ناخن سوراخ ناخن نقطه نشسته در پشت دست بدست

ساعد زند مرفق عضد ابط
ارش وارنجن سر ارش بازو بغل

قیفال اکحل باسلیق شریان صدر
رگ سر رگ میانین رگ زیرین رگ با دل پیوسته سینه

ترائب قص ثدی فواد مهجه
استخوان سینه سر سینه پستان دل خون دل

وتین سویدا ضلع جانحه شرسوف
رگ دل میان دل استخوان پهلو تهی گاه استخوان پهلو سر شکم

سنسن جنب ظهر پشت مسح فقرات
استخوان پهلودار پهلو پشت میان پشت مهرهای پشت

نخاع صلب بطن جوف سره
مغز پشت مازوی پشت شکم اندرون شکم ناف

كبد طحال سواد البطن حراره ريه
جگر سپرز جگربند زهره شش

قصبه كليه معده امعا شحم ثرب
راه گلو نفس گرده جای طعام رودها پیه هزارخانه

مثانه كرش بول غايط مذی ودی
جای بول شکمبه م سرگین آب نشاط آب سردی

ورك مقعد عصعص نقبه عانه
سرون نشستگاه دنب غزه سوراخ زهار

شعره دبر قرقره ضراط فسا
موی زهار عورت پس آواز رودگان بانگ نشستگاه باد زم که جدا شود

قبل اير بضع حشفه احليل
عورت پیش عورت مرد عورت زن سر ذکر سوراخ ذکر رود

خصيه صفن رحم مشيمه فخذ
خایه پوست خایه زه دان آن پوست که بچه درو بود ران

نسا ركبه داعضه مابضی ساق
رگ ران زانو استخوان سر زانو زیر زانو م

ظنبوب عرقوب رجل قدم حماره
استخوان ساق پی پاشنه پای پیش پای پس پای

عقب كعب سلح انسی وحشی
پاشنه شتالنگ پای کنار پای سوی مردم کنار پای سوی صحرای

والله اعلم بالصواب
در مراتب آفرینش

انسان

انسان وصفات او صورت جسد روح
پیکر تن جان

نفس قامت جثه جنين سقط
دم بالای مردم بالای نشسته بچه اندر شکم بچه که در شکم تباه شود

ولد ذكر انثی خنثی عنين سوی
فرزند نرینه مادینه نرماده نامرد تمام خلق

خدج نسل مخاض ميلاد نفاس
ناقص خلق زه و زاد درد زادن وقت زادن خونی که بعد از زاده

سقط الطروس مئناث معقاب
جایی که کودک بزمین آید زنی که مرد زاید زنی که دختر زاید آنکه گاه دختر و گاه پسر آرد

نثور نزور رقوب صبی رضيع
بسیار فرزند اندک فرزند زن که فرزند نماند کودک شیرخواره

مشهر محول فطيم مثغر مثغور
یکماهه یکساله از شیر باز گرفته دندان برآمده دندان افتاده

مغيل مترعرع مراهق محتلم بالغ
شیرزده بالیده نزدیک بلوغ رسیده خواب دیده بمردی رسیده

طار مختط ملتحی امرد اجلح
سبلت دمیده خط آورده صاحب ریش بی ریش موی از پیش سر ریخته

شاب حدث كهل شيخ هرم
جوان برنا دو مویی پیر سخت پیر

خرف عجوز پیرزن بكر ثيب نصف
م پیرزن شوی ناکرده شوی کرده زن دو مویی

طويل قصير عريض كبير صغير
دراز بالا کوتاه بالا پهن بزرگ خورد سال

ربعه ضخيم دقيق غليظ سمين
میانه بالا فربه بدن باریک ستبر فربه

نحيف ارأس اتلع اجبه صعل
لاغر بدن بزرگ سر دراز گردن بزرگ پیشانی کوچک سر

افرع اقرع اصلع اصمع اذانی
تمام موی کل فرو کوچک گوش بزرگ گوش

اطروش اصم حديد السمع مكلثم مخروط الوجه
گران گوش تیز شنونده گرد روی دراز کشیده روی

طلق كالح انصع اسود اصفر احمر
گشاده روی ترش روی سفید سیاه زرد سرخ

اغبس ازهر مليح قبيح اقرن ابلج
گرد آلود سرخ و سفید نمکین و شیرین زشت بپیوسته ابرو گشاده ابرو

اكحل انجل اخفش اعشى اجهر
سیاه چشم فراخ چشم تنگ چشم شب کور روز کور

احول اعمى اعور اكمه اسوس
کژ چشم نابینا یک چشم نابینای مادرزاد تیز بین

ازرق اقنى افطس اجدع اخنط
گربه چشم بزرگ بینی پهن بینی بریده بینی جلن بینی

شفاهی اظمی اعلم افلج افوه
بزرگ لب باریک لب شکافته لب زبر شکافته لب زبر فراخ دهن

اصحم

اصحم اقلح ادرد اثرم جهوری
گنده دهن زرد دندان زیره دندان دندان افتاده بلند آواز

رخيم اغن ذرب الكن منطيق
نرم آواز آنکه به بینی سخن گوید تیز زبان شکسته زبان فصیح و سخن گوی

سكيت اخرس مكثار مهذار
خاموش لال بسیار گوی بیهده گوی

لحيانی سناطی كوسج اجيد اوقص
بزرگ ریش اندک ریش کوسه دراز گردن کوتاه گردن

عضادی اعصد اخرم احذم
بزرگ بازو باریک بازو انگشت افتاده بریده دست

اقعس احدب قصير مظهر
پشت فرو شده کج پشت مهره شکسته آنکه پشتش درد کند

بطين مبطن عنجل اخل مبطون
بزرگ شکم باریک شکم بزرگ شکم آنکه شکمش درد کند

مفلوب مكبود مطحول ادر اقلف
آنکه دلش درد کند آنکه جگرش درد کند آنکه سپرزش درد کند بزرگ خایه ختنه ناکرده

مختون افرق اورک ارسح الف
ختنه کرده یکه خایه بزرگ سرون لاغر سرون بزرگ ران

اسوق خدلج احمش ارجل خفاق القدم
دراز ساق فربه ساق باریک ساق بزرگ پای پهن پای

اعرج احنف مقعد ذرر
لنگ آنکه بر یک جانب پا رود بر زمین مانده

صفات اضداد لبيب سفيه محنك
خردمند بی خرد کار آموز

غمر رفيع وضيع خليق شرس جواد
کارنا نموده بلند قدر فرومایه خوش خوی بدخوی بخشنده

شحيح خبير عاطل فطين بليد
بخیل رهبر بی هنر تیز خاطر کند خاطر

عالم جاهل نحرير ولاج خراج
دانا نادان نیک دان درجای شونده بیرون شونده

بنجان فتاق رتاق اكول قنع
فضول دراو دوزا بسیار خور اندک خور

عزيز ذليل خفيف ثقيل رحيب ضيق
گرامی خوار سبک گران فراخ تنگ

قوي ضعيف لين خشن صليب واهي
نیرومند بی قوة نرم درشت سخت سست

يسير عسير حسن ردي لبيس احمق
آسان دشوار نیکو بد زیرک نادان

طيب خبيث صالح طالح متقي فاسق
پاک پلید مرد نیک مرد بد پرهیزگار ناپرهیزگار

فائز صبور جزوع صادق كاذب
رستگار شکیبا ناشکیبا راست گو دروغ گو

جري بذي غيور فنغ جسور جبان
نرم گوی بی آزرم رشک برنده بی رشک دلیر بددل

جلد
کند کار... چست

حلد كسلان غني فقير مفلس سعيد
چست چالاک کاهل توانگر درویش بی چیز نیکبخت

شقي مجدود محروم بري مجرم مطيع
بدبخت دولتی بی روزی بی گناه گناهکار فرمانبرنده

عاصي ميمون مشئوم جذلان لهفان
نافرمان خجسته ناخجسته شادان اندوهگین

عطشان ريان عريان شبعان يقظان
تشنه سیراب برهنه سیر بیدار

وسنان سكران صاحي عاري مكتسي
خفته مست هشیار برهنه پوشیده

ذلول صعب امين خائن رفيق اخرق
رام نارام ناشده استوار نااستوار درشت ابله کار

مبذر مقتر متوحش مستأنس صحيح
اسراف کننده تنگ گیرنده از مردم رمنده انس گیرنده تندرست

سقيم وقور طياش مصلح مفسد
بیمار آهسته سبک کار با صلاح آورنده کار تباه کننده

والله اعلم بالصواب

در ذکر صناع

بنى بنت آخر حروف هجا بنّا فرّا شوّا
بنا کننده پوستین دوز بریان فروش

قنّا حوّا حذّا رفّا الآب قصّاب
کاریز کن مارافسا نعلین گر رفوگر دنبه فروش

درّاب عنّاب حطّاب ضرّاب نشّاب
دروازه‌بان انگورفروش هیمه‌فروش درم‌زن تیرگر

حبّاب لعّاب عصّاب خشّاب شعّاب
حبه‌فروش بازی‌گر کلاه‌فروش چوب‌فروش کاسه‌بند

جلّاب ثبّات زیّات سبّات خرّات سرّاج
م قلیم‌فروش زیت‌فروش سرتراش خرازگر زین‌گر

حلّاج نسّاج زجّاج صنّاج سبّاج نصّاح
م بافنده آبگینه‌گر صنج‌زن شبه‌فروش درزی‌کننده

فلّاح ملّاح مسّاح رمّاح طبّاخ سلّاخ
برزگر کشتی‌بان زمین‌پیمای نیزه‌گر آش‌فروش پوست‌کن

زرّاد حدّاد لبّاد صیّاد فصّاد عوّاد
زره‌گر آهنگر نمدگر صیدکننده رگ‌زن عودزن

سجّاد نبّاذ خرّاز وبّار شعّار نقّار
سجاده‌دوز نبیذفروش درزکننده پشم‌فروش موی‌فروش کنده‌گر

زمّار عطّار طمّار قصّار عصّار نجّار
نی‌زن بوی‌فروش کاه‌فروش گازر م درودگر

ابّار جزّار اکّار بقّار حمّار مشّور
سوزن‌گر شترکش برزیگر گاوبان خربان دل‌لال‌خوان

صفّار شذّار بزّار برّاز قزّاز
روی‌گر مهره‌فروش بزرفروش م قزفروش

جوّاز لوّاز خبّاز خرّاز دبّاس
جوزفروش بادام‌فروش نان‌فروش شکم‌دوز دوشاب‌فروش

هرّاس

هرّاس رأّاس قوّاس نخّاس فلّاس
هریسه‌فروش سره‌فروش کمان‌گر بی‌فروش کلاه‌دوز

کنّاس حلّاس کلّاس ومکلّس فرّاش
جاروب‌کش پلاس‌فروش کاسه‌فروش ساروج‌گر م

نقّاش قنّاص رصّاص جصّاص خوّاص
م نخجیرگیر ارزیزگر گچ‌گر زنبیل‌باف

فصّاص نهّاص رخّاص جرّاص حنّاط
نگین‌گر پاشنه‌نهنده جامه‌شوی انبان‌فروش گندم‌فروش

خیّاط خرّاط سقّاط نفّاط طبّاع بیّاع
درزی م سقط‌زن نفط‌زن شمشیرگر فروشنده

دبّاغ صبّاغ صیّاغ اسکاف خفّاف
پوست‌پیرا رنگرز نقش‌گر موزه‌دوز

صرّاف خصّاف علّاف لفّاف
م نعلین‌گر م پاتابه‌فروش

صحّاف صوّاف سیّاف ندّاف
کتاب‌فروش پشم‌فروش شمشیرزن پنبه‌زن

دفّاف اکّاف خزّاف عرّاف لوّاف
دف‌زن پالان‌فروش سفالی‌فروش فال‌گوی م

طوّاف نطّاق حلّاق ذقّاق ورّاق
م کمرفروش سرتراش خبک‌فروش کرایه‌نویس

دقّاق سمّاک فلّاک سکّاک حکّاک
آردفروش ماهی‌فروش پادریه‌فروش کاردگر نگین‌ساز

حايك سباك صكاك سلال خلال
جولاه ريخته گر قباله نويس سله باف سركه فروش

نقال حمال نبال جمال عسال غسال
سركين كش باركش تير فروش شتردار عسل فروش مرده شوي

نبال غزال نعال قفال لحال حبال
تيرگر ريسمان فروش نعل بند قفل گر رسن تاب

فتال صقال اداام صرام حجام لجام
تاب ده چرخ دار اديم فروش موزه فروش حجام لگام فروش

شحام كرام دمام خمام فحام تبان
پيه فروش گرزبان ديگ بند خيمه دوز انگشت فروش كاه فروش

دهان لبان ملبي حبان
روغن فروش شير فروش خشت زن تبن فروش

قطان طحان طبان كماهي
پنبه كن آسيابان اندون گر فال گير

خانبان مرين عجان سمان
كاروانسرادار اصلاح كننده فروش خمير كش روغن گاو فروش

جوهري ابريشمي سعري حمامي كسباني
جوهر فروش ابريشم فروش عرق فروش حمام مليح فروش

شعيري زبيبي ناطفي كراعي
جو فروش مويز فروش ناطف فروش پاچه فروش

جمدي صابوني كاغذي فاكهي بافلاني
يخ فروش صابون فروش كاغذ فروش ميوه فروش باقلا فروش

دقاقي

دقاقي مغزلي بيقري خلقاني طرايفي
بازرگان دوك تراش جولاه كهنه فروش طرايف فروش

خرزي صيدلاني فقاعي ملتي ربعاتي
مهره فروش دارو فروش فقاع فروش زنبيل باف صوف فروش

جلودي منقي مغني دلالي مدرات
پوست فروش گندم پاك كن سرود گوي نشان آنچه خوش بدان [illegible]

~~شحيبه روشم منجل مجلس منذب~~
چوبي كه علله درو ده دانه دانه [illegible] [illegible] دهن رزر
[illegible] برند

~~محشه محله مسحات عنفه المسحاة ضميح~~
داس كياه گردون بيل دسته بيل نويسل

~~محرفه كيراب حبس الماء اساحة الماء~~
باروت آوازده آب بستن آب گشادن

~~سكر تذريه دياس حصاد كيل~~
بند آب خرمن به باد دادن خرمن كوفتن درودن غله پيمودن

ورت مغازلي مكانسي حصيري
سجدن دوك فروش جاروب فروش حصير فروش

جنجبي فخاري عضايري مباطخي
سكمه فروش سفالينه فروش حنا گر خربزه فروش

غرابلي كراثي بواري حبادني تكگي
غربال فروش گندنا فروش بوريا فروش دهل زن بند شلوار فروش

امشاطي جوزي علمي موازيني مسلي
شانه فروش جوز فروش علم دار ترازو بند جوال دوز

مقنتی درّاوانی صناع مطمری
کوشش رزه

فوجار مسبعه تر والیس احرّ ملبن سیاع
پرکار ماره لاوک خشت خام خشت پخته کالند خشت کاه گل

حص صاروج ملاط برمید طابق نوبر منقل
گچ جالو گل نرم اجر بزرگ تاوه اهک باسه

خشب النمل نجار قدوم منشار مفطل منقب
چوب باسه درودگر تیشه دسته اره اره مته

مجی میط بیمات مجفار سکه سفن خشب
کاته سرمه رنده سکنه چوسای چوب

وتد مسمار نحاته حداد حدید ذکر
میخ چوبی میخ آهنی تراشه چوب آهنگر آهن پولاد

ابب خنث صدا علاة حبا مطرقه فطیس
نرم آهن زنگ آهن سندان چوب سندان پتک

منفخه مبرده کلبتان مخمم لمزام مفراط
دم سوهان ماشه انگشت انبر گاز

کوده سکین نصاب مصقله اسکاف قردوم
آهن دان کارد دسته کارد آلت آهن بران کفشگر تخته

مسرد ازمیل شنبو قالب برط جف
درفش برد اسپد نشکردن مشته م رسن هموزه

جوجر موف مخط سوبل سیر طباب
آلت بالا موره دوختن نشان کش بینی آهنگ دوال مار نمایا دارد رسمان درز سرند

ضو مرجل اهاب مدبوغ قرظ
م و م بکرت پوست خام پوست پر کهنه گیاهی که پوست

سنحیان کیمخت لدام قرنه غرسالا
م م و بحت بدان پیراپند دهن متک

وکاه شنق مغرلی طریده جرازه ضباره
بند مشک مشک کهنه دوک ماوه دوکرسیم آهن برماوه

فلکه خفش بخنه اکار قدان سلکه
باوریسه دوکدان ابهام که دو سر دوک جان آهن او

بیدر جدوس ملزات سنحبه
و م آنچه دو من بدان بار آنچه دو من بدان بر باد و چوبی که غله و در ووده برافشانند بر دهند بدان فرین زند

~~مفتول کتف قصاب وضم شفره~~
~~رسن تابیده گل دوزی م تخته قصاب کارد بهنی~~

روشم منجل مخلب مشذب محشه
مهر و من داس داس دندانه دار داس رز بر داس کیاه بر

عجله مسحات عتره المسحات ضمیم مجرفه
گردون بیل دسته بیل کف بیل بازوت

کبراب خبس الماء اسلحه الماء سکر تذریه
آوازده آب بستن آب کن دن بند آب و م بر باد دادن

حبابس حصاد کیل ورن قنا قناة
درو کوفتن درودن غله پیمودن سنجیدن کاریز

بکره نعامه رشا دلو صفر معول
چرخ چوب مبنا چرخ رسن چاه م م و م کلنگ

عين نز بئر شفير قعر جلو

بربخ دعامتان دلو غرب عراقي

اذن الدلو وذم دوغ كرب

حبال حبل مرير قنب مرس عقده

قوة جانوك رمه رواشاح محاله

غزل منوال نسغه منوت بت وشيعه

شرفه فليق فنبر سلي لحمه سداة

خف نبير اسبح ناطومه ذخلجه

نصيله معلى نداف منلف مريره

قضيب ملفه لوح جماره قوايم الجماره

جباره مندوف حليج محلاج حب القطن

سبحه

سبحه قصار حرض صابون مرخاض

غرا نشا نجن مقصوره زدخه فلي

اجانه خياط ابره سم خيط خنعه

مقراض مبير مفتول كنف قصار وصم

شفره ملده ساطور فتانه خباز دقيق

عجين قتاف لتله قراضه محوب منغه

مسطبح بلقط تنور معاه مسعر مفاد

ضرم حطب محنت غربال منخل خصص

المحتل اطاز نفير نخاله خبز سميد

طلهف لغيعه لميل قفار مادوم

مسمون فطير فرق سقط محاش

منکج طحان طاحونه طحانه دالیه
کره کرفته آسیابان آسیابی که بچهارپا گردد آسیابی که بشتر گردد آسیابی که بگاو گردد

دولاب رحا مردات فلج قطب محض
دولاب آسیا سنک زیر سنک بالا آهنر آسیابادان سنک آسیا

ناووف ناعره مرداس قسعری عجله
ناوه آسیا پر آسیا دست آسیا چوب دست آسیا عرّ

اجنحة النحل طسق عصار دهن راسی
پرهای ... اجره آسیا روغن ارده

عصاره کرب ملطاط معصره دهن الحل
کنجاره م آسیای او تخته دار روغن شیره

دهن البزر ذبنق زیت دهن الجوز
روغن چراغ روغن ... روغن زیتون روغن جوز

دهن اللوز لبان لبن لبا عبس
روغن بادام کندر شیر فله شیر باقی شیر در پستان

حلیب جاوذ رغوه محض بدق
شیر تازه ترش شده کف شیر شیر خالص با آب آمیخته

طهیر رایب جروب مخیض زبد سلا
... ماست ... دوغ مسکه روغن گداخته

جبن کریض شیراز اقط مصل
پنیر ... کورت ...

انفحه طباخ قدر مرجل مقلاة
پنیر مایه آشپز دیک لوید تاوه آهن

مغرفه

مغرفه قفشلیل ملعقه مسوط سد القدر
کفکیر کفچه معرفه ... غلاف دیک

جعال منحاز ید المنحاز مداس القدر
دیک کیر هاون دسته هاون هاون سنکی دیک پایه

قصعه مندیل الغمر مایده خوان
کاسه دستار خوان خوان آراسته نشست خان

شراب مدام صهبا صرف مشعشه
... می ... بی آب با آب آمیخته

عصیر معصور دن زق راقود
افشره جا آب انگور فرو کنند خم می خیک می خم نغز کرده

ناظل راجه قنینه باطیه مروق
پیمانه شراب شیشه می ... پیاله بزرگ پالوده

عسکر خندریس سکر بتع مزر
... می کهنه می خرما می انگبین می ارزن

جعه مطبوخ مثلث منصف صبوح
می جو جوشیده م م شراب بامدادی

غبوق نهل علل ماحود خابیه
شراب شبانگاهی اول شربت دوم شربت ... دکان می فروش

حمیا عطر مسیل نافجه المسک رامک
قوت خمر بوی خوش مسک نافه مشک ...

عنبر کافور غالیه عبیر دویره
م م م م م

مثلث ند ماء الورد قرع انبيق

سنبل قرنفل زرنب عنبر صلايه

فلهو صندلاني عقاقير مربيات تنجلبجيين

سكنجبين اطريفل جلاب مفرح القلب

دواء المسك شحم حنظل اصل السوس سقمونيا

لسان الثور لسان الحمل غاريقون خاولنجان

سورنجان اكليل الملك بزر قطونا سنا كثيرا

سعد خيار شنبر اهليلج ايارج صبر حضض

وج فتله وشق حلتيت قرفه عفص

نارج شب يماني بقم عروق قوه غندم

سنجرف زرنيخ لك حنا نوشادر عنزروت

مصطفى

مصطكي عمنه صندل قسط بوربدان عاقرقرحا

لعاب لعب لهو ملعب بنات

مصرع غقله فلكه صولجان كره خذروف

زحلوقه منجراف مروان ميسر رهق

قدب شطرنج نرد كعبتين بيدق

شاه فرزان مجود مرمه خوج

سدر اسلام مطوب ونر عود

مضرب بواغ دف جلجل نافي مزمار

سماع غنا شباه زير و بم رباب طنبور

صنفانه صياد شبكه مصلي لقه فخ

فخ شص بندقه مغواه لمواح

قفص قفص ساج بارح قذافه

خيام وتد عمود طنب سرادق

شقه خرقاهه خبا نواره كسر اصانه

سنده صراف بوتقه سكه قراضه نبر

عقبان دار الضرب صحيح ملكس زيف

ستوفه مرانقه حملان ذهب فضه

سبكه صايغ خاتم فص حلقه فتخه

حملاج فيروزج ياقوت زمرد عقيق

سبح سجاده يشب صفر رصاص نحاس

قطر زيبق آنك خوص مينا خرز

جزعه فريده جمانه كنبد جام موسى

مبضع

مبضع مسن مجمه كماد نوره ميزغ

مسار زباد حبره مصعب اديب

لغة نحو صرف منقبه وظيفه خريطه

لوح قرطاس رق جريده سفينه اصباره

طرس دفتر مجلد مجزوه مسرس

مرسس كراسه قلم جلفه برايه

سن مقلمه مبراة مقط دواة

كرسفه محواك حبر محبر صمام

قواعه — در اطعمه وماكولات

طعام شراب ضافت دعوه حفلى

نقرى طهنه وليمه وضيمه ضيف

ضفف باجات نی قلیه قدید

خلع مشوی جنید فسخ توابل

طفاحه ودك الیه جمیل صهاره جم

قلیه مدققه عصب عجه زیرباج سکباج

سوربج حصرمیه حرمیه مضیره ارزیه

لهنه لفتیه تنکیه جشیشه سماقیه جوزیه

حریقه دلیک لاخشه رشتیه هریسه

رئس المشوی کراع اکارع زله خل مری

کامخ مصوص رواضیر زلیقا سوسق

حلاوی حلوا خبیص فالوذج عصیده

زلابیه قبیطا ناطف لوزینج قطایف

شفارج

شفارج فانید سکر ضرب شهد قند

لعق الغزال نبات دبس صقر تمر رطب

زبیب مجمع مشمش کشمش ادام بیض

ملح مسلوق بشع حریف ملیح مر

حامض حلو مر عذب

در ملبوسات ومفروشات ملبوس مفروش

ثوب جدید طمس طاق مثنی سجف

نخنی سحق سحل کتان حریر دیبا

ملحم سندس استبرق فوطه مدک

ثمین معضد قباطی قمیص سراویل

ذیل جیب زیق فواره دخریص

بنيقه كم زر عروه عروت لفه

نيفق تكه حجره انشوطه جبه

ظهاره بطانه وضيعه قبا معاقد

تفرجه قرطق ممطر لباده صدره دراعه

ودجي سبج فرجه جلباب ميزره هداب

زبره طرح عمامه منديل نطاق نقاب

برقع لثام عصابه شده خمار ملحفه

شسجه قلنسوه قفد مسلا فروه

ثعلب سنجاب سمور فنك قاقم كسا

لحاف مطرف حلي زبرج اكليل

قرط قلاده طوق عقد واسطة القلاده

فرشاح

فرشاح قرامل دملج سوار بارق سيگه

ذبل خلخال خرز سبجه ودعه لؤلؤ

مرجان سمط سحين فرطوم

ملمان مداس لفافه جورب حذا

شراك مايفرش بساط عبقري زربيه

محفوره وساده سند مخده مرفقه

حشو فراش حشيه مغربه دوشخ

حصير مقرم سجاده دثار مسح

لبد باري نطع خز ركه

دوازدهم در ذكر امتعه سراى

اثاث متاع البيت صندوق سرير اريكه

مجفه مشجب مجه حقه مروحه

م پایه خانه آراسته بجهت جامه م م

مجمره مرآت مكحله مرود ميجره

عودسوز آینه سرمه دان میل دارو دان

دبه مدهن قمع مشط مقص منقا

روغن دان شانه ناخن بر موی چینه

مسله مدبه طنجير مصفاه سفطام

جوال دوز کمس زان تبمانه پالونه تکیه آتش دان

مقدحه حراق سقط قداح کانون

آتش زنه سوخته سنگ آتش آتش کرازوی بیفتد آتش دان

سفره مشوش مملحه قصعه جفنه

م دستارچه نمکدان کاسه کاسه بزرگ

غضاره قدح صحن عسس طبق

کاسه چینی م م قدح چوبین م

مكتبه انا فاتور فنجان طست

آنچه از روی طبق افکنند کاه آب تشت خان بنجان تشت

ابريق قمقمه محوضه معبره قاروره

م آفتابه اشنان دان نرگس دان شیشه

جونه عفاص صمام مناره مسرجه

شیشه دان غلاف شیشه سر شیشه چراغ پایه چراغ دان

مصباح ذباله قندیل مسکاة فانوس

چراغ فتیله م چراغ بره م

شمع مشمعه سناج قواطه مجص علبه

م شمع دان دود چراغ سوختگی چراغ که بیفکنند تبره کاوه دوشه

اجانه فاس كرزن حداه خطاف

تغار بزرگ تبر تبر بزرگ تبر دو سر چاه نور

فعال حرب سلم مرقات مكنسه

دسته تبر سوراخ تبر نردبان پایه راه جاروب

قوطال سله قفه مكتل مهد قماط

نور سبد جای بلند زنبیل گهواره دربند

عيبه سرج خرج وليجه جوالق سطاطه

جامه دان بند جامه دان خورجین غرازه جوال چوب گوشه جوال

نجلاه جراب وعا قمطر قوصره وطب

توبره انبان باردان جای شکر جای خرما مشک شیر

نحی مطهره خابیه قله جره سطیح

مشک روغن م خم سبوی بزرگ سبوی شغ

کوب براره دنرذکر لشکری

کوزی بی گوشه کوزه آور

وسلاحها فارس شجاع بطال مدجج

سوار دلیر مرد جنگی تمام صلاح

اعزل دارع مقنع تارس رامح ناشف

بی صلاح زره دار خود دار سپر دار نیزه دار نشتر دار

نابل مقوس عسکر مقدمه العسکر

تیر دار کمان دار لشکر پیش آهنگ

ساقه میمنه میسره قلب خمیس طلیعه
واپسینیان راست لشکر چپ لشکر میان لشکر لشکری که از پنج رکن دارد طلایه

جاسوس ربیئه طبل کوس بوق دهل
م دیده بان م م م

لوا وهق منجنیق سکه عده سیف
علم کمند سازکار شمشیر

نصل غراب قائم ذوابه غمد نجاد
تیغ شمشیر تیزبای او دسته او علاقه دشنه نیام دوال غلاف

سمسام کهام فلیل ربح لعب سنا
شمشیر بران کند رخنه در افتاده نیزه بند نیزه آهن سر نیزه

زج حربه مرزاق قوس وحشی القوس
آهن بن نیزه نیم نیزه زوبین کمان پشت کمان

انسی القوس مجس کبد قاب فرضه
شکم کمان دسته کمان خانه کمان رخنه که زه در وی افتد

وتر مقوس ولد جلاز عداد
زه کمان علاقه کمان نورکمان آواز کمان

عقب نبع سهم مریح حسانه کتاب
پی کمان چوب کمان تیر تیر باوکی تیر بی پر سکه زه

افوق ناصل قدح نصل فوق رعط
پرشکسته بی پیکان تیر بی پر پیکان سوفار سوراخ محل پیکان

رصعه هدف برجاس خبعه جعبه ترس
پی که بر وی پیچید نشانه تیر نشان بر هوا انگشت وانه تیردان سپر

خصل

خصل درع حربا علاله جوشن ساعد
گروبند زره جامه که در زیر زره پوشند م دستوانه

منطقه جرز مقمعه معضد خنجر دبوس
کمر گرز دهره دشنه چماق

سوط عذبه عصا والله اعلم چهاردهم
تازیانه علاقه تازیانه عصا

در انواع سباع و بهائم و حشرات دابه سائبه
جنبنده چرنده

سامه وحش بهیمه سبع فرس بغل حمار
سهره دار رمنده چهارپا اسب استر الاغ

عیر ابل غنم معز ضان ظبی بقر ارنب
خرگور شتر گوسفند بز میش آهو گاو خرگوش

وعل غزال اسد ذئب ثعلب
بزکوهی آهوبره شیر گرگ روباه

دب فهد خنزیر فیل کلب قرد
خرس یوز خوک پیل سگ بوزینه

قضاعه ابن عرس ابن اوا هره ضب ضبون
سگ آبی راسو شغال گربه سوسمار گربه دشتی

قنفذ سلحفات ضفدع سمک جریث
خارپشت سنگ پشت وزغ ماهی مارماهی

حیه افعی عقرب دعموص علق نغاج ثعبان
مار کژدم کفچلک زلو اژدها

صل سم مسوس ثعبان فار يربوع

نمل قمل دود شبث سرفه سروع

قراد حماد قبان شمان ذر صواب

برغوث بقا عنكبوت جعل خنفسا

فرنبا رتيلا ارضه عثه جدجد فراش

جراد زنبور نحل ذباب ليث بعوض

نملة نعره قمعة قرقس

در انواع مرغان طير جوارح بغاث الطير

عقاب باز انوق نسر عنقا صقر شاهين

باشق لقلق غراب عقعق كركس زاغ

هدهد هامه دراج طاووس ببغا

شقراق

شقراق مالك الحزين حبارى قطا قبج

طيهوج عندليب قبره زرزور عصفور

صعوه حمره خطاف خفاش كركي

حمام بط يمام قلولا اوز ديك

دجاج عقربه منقار مخلب وخ ريش

جناح حوصله قانصه بيض قيض مح

ماح فرخ

در ذکر اسب والاغ

اف فرس خيل رمكه حصان عراب

برذون محمر كودن جنيبه مهره

حولى جذع ثنى رباعى قارح بهيم

اشقر ادهم اغبس كميت اشهب

اغر صنابی امر ابرش ابلق محجل

اعصم الیمنی اعصم الیسری ارجم ارجل

اسبط اخصف ارجل اشعل عنبق

بملاح جواد حرون قرود طمر عدا

جموع سنبوس لفوح عصوص قوایم

عرف صهوه محزم انطل عزمول ذنب

هلبه حافر حاجب صهل الات وكاد

سرج جنو قربوس دجه قنفت دفتان

لبد مر سحه مستره جناع غاشیه لبب

ابزیم حزام حاصه رکاب غرز

شلیل معالیق محس لحاف لجام

عنان

عنان فلس ستکیمه حکمه فاس مسجل

عذار فیاد

در ذکر استر

وحر بغله ابان جحش اخض ادلم

کدوم رموح نهوق شحیح نهیق معلف

اخیه اکاف بردعه علیقه جوالق

قضیم قصیل سور شنحواد حمل وقر

عدل عب علاوه سهاه طویله روث

در ذکر شتر و ما یتعلق به

جمل ناقه بکر ناب بختی فالج بازل

راحله حرون خلفه لقحه جوان فصیل

ابن مخاض ابن لبون بنت لبون حقه

جذع ثني رباعي سديس بازل مخلف

مخلف عام مخلف عامين شفر شقشقه سنام

كركره قضيب حيا منسم جرب هناء

وبره بعره مبرك معطن مراح

رغا نعام خرس سح شطن عقال

بطان رحال عراد خشاش حويه

قادمه اخره محمل هودج والله اعلم بالصواب

در ذكر گاو و خر ثور نفر

فارض زاكس عجل تبيع جذع ثني

رباعي سديس سالغ سنة سالغ سنتين

نطوح نتوج حلوب جلاله قرن غبغب

حشي جواد در ذكر گوسفند

شاة تيس عنز نعجه ربيض كبش

قطيع حمل جدي حولي ثني علوفه

مسلوخ نطيحه موقوذه اكيله

متردية رقطا رسنا رخما عصماء

خلعا فيناء حماء شرفا صاف جرود

اليانه قرن اليه صوف شعر مرعزى

عهن جزه جلمان طران سلا مريض

در انواع امراض

جله ثغا

مرض وجع مراض مريض معضوب

دلف محتضر سليم عضال عبا

سبل دوار غشیان حما قشعریره مطبق

گردش سر منش گردن لرزیدن تب دائم

غب ربع حمی یوم دق ناقه

صداع شقیقه رمد زکام خمار باذ سلاق

درد سر درد نیمه سر درد چشم درد گلو برجستگی زبان

ضراس سعال نزله عطاس فواق

درد دندان سرفه عطسه

توبا ربو خناق اجل عضد ذات الجنب

درد گردن درد بازو درد پهلو

ذات الریه خفقان کباد قلاب درب

درد شش طپش دل درد جگر درد دل درد مقعد

تخمه خوزه لوی قلاد هیضه استسقاء

ناگوار درد شکم

قولنج لقوه فتق فالج سکته بواسیر بهق

جذام برص نشیخ استرخاء العضلات اسر

گرفتگی بول

حصابه ورم داء الثعلب داء الفیل

سنگ مثانه آماس

عرق النسا عرق المدنی خنازیر دمل

ریش گردن

حصبه

حصبه جدری حمیقا بثری حکه

سرخجه آبله باد آبله بثر خارش اندامها

جرب قوبا بثر ناسور قرح صدید

گر ریشی که به نشود زرداب

عفص دوا مرهم سعوط وجور

دارو دارو دان دارویی که در بینی کنند آنچه در دهان کنند

غرور لعوق عقول مسهل ضماد

آنچه بدان غرغره کنند آنچه بلیسند آنچه شکم ببندد آنچه شکم براند آنچه بر هم نهند

طلا ذرور سفوف سنون هاضوم

آنچه در چشم کنند آنچه در دهن کنند آنچه بر دندان کنند آنچه طعام هضم دهد

قیون عطوس نفوع شیاف نطول

آنچه قی آورد آنچه عطسه آورد

حقنه بنجه جوارش احتما والسلام

گوارش پرهیز کردن

در ذکر آسمان وما یتعلق به

سما کبد السماء آفاق طرایق حبک مجره

آسمان میان آسمان کنارهای او طبقهای او راههای او کهکشان

شمس اباه شعاع مشرق مغرب خافقان

آفتاب روشنی او پرتو او آفتاب برآمد غروب آفتاب مشرق و مغرب

فیء قمر نیران محنت هلال هاله

سایه پس زوال ماه آفتاب و ماه ماه نو دایره او

بدر خسوف کسوف کواکب دری

ماه شب چهارده گرفتن ماه گرفتن آفتاب ستاره ستاره روشن

سیارات ثوابت طارق شهاب

هفت ستاره رونده نارونده ستاره صبح انچه بشب رود چو آتش

ثریا بنات النعش فرقدان سها جدی

پروین هفت ستاره دو برادران ستاره ریزه ستاره که قبله دان

فلک سماک شعری سرطان سهیل

کاره دروش ... ستاره یمنی

عیوق قوس قزح رعد برق صاعقه

کمان آسمان برقی که فرو آید

غمام مزن جهام صیب رکام جهام

ابر ابر سفید ابر سیاه ابر بارنده ابر بهم نشسته ابری که آب ریخته باشد

غوادی روایح مطر وابل طل مدرار

ابرهای بامدادی ابرهای شبانگاهی باران بزرگ قطره خورد قطره ریزان

حدا حیا وسمی ولی ودق دیمه

باران عام باران اول باران دوم باران بیابانی باران ...

ثلج برد جمد دمق برد صبر سبره

برف تگرگ یخ ... سرمای سخت سرمای بامدادی

حر حماره القیظ صباره الشتا جانحه

گرما گرمای صعب سرمای صعب زمستان سرمای که تبه سازد

ریح عاصف نسیم رخا بادح صرصر

باد باد صعب جهنده باد وزنده باد نرم سرد سرد

سموم

سموم لافح عقیم اعصار حاصب سافیه

باد سموم باد بادی سوزان بادی عقیم گردباد سنگ ریزه خاک ریزه

زفره جوانبی صبا دبور شمال جنوب

گرد ... باد بادی ... باد بر ... باد دست

نکبا ... زمین وکوه غبرا

بادی که ... زمین

بسیط صفصف حزن سهل نجد عور

زمین فراخ زمین هموار زمین درشت زمین نرم زمین بلند زمین نشیب

رجوم صرود سبخه جبانه موداجرن

گرمسیر سردسیر شورستان دشت زمین سنگستان

بیدا مجهله معلم صوه سراب

بیابان جایی که در وی نشان نباشد جای نشان نشان در بیابان کور آب

جبل شامخ قله حصص رعقه هضبه کهف

کوه کوه بلند سر کوه بن کوه کوه پست نشسته سکاف کوه

صخر مجر حصاة حصا صلد رخام

سنگ سنگ بزرگ سنگ خورد سنگ ریزه سنگ سخت نرم

مرمر مغنطیس رومد بلاط نبله

مر سنگ آهن ربا سنگ ... سنگی ...

صدد شف مقله رمل نقا لوی

سنگ ... سنگ ... ریگ توده ...

کثیب صعید ثری رغام سماد رماد

انده ریگ خاک ... خاک ... خاکستر

رمس كناسة طين صلصال لازب حمأة
خاک گور خاک روبه گل گل چسک گل دوسنده لوش

مغرة مدر وطء خل مخرفة فج
گل سرخ کلوخ گلی که ... راه در ریگ راه در بیابان راه در کوه

منهاج جادة شارع فرسخ ميل مسافة
راه روشن راه فراخ شاه راه فرسنگ ... دوری راه

بريد دليل مرحلة معهد ماء جاري
دوازده میل راه بر منزلگاه آن منزلی که ... آب آب روان

راكد معين غور ثرى غدق ثمد فرات
ایستاده آب جاری ... آب بسیار اندک آب خوش

قراح غمر حضر اجاج زعاق آسن رنق
آب صافی ... سرد شور تلخ طعم برگردیده تیره

جرعة حباب يم لجة ساحل تيار زخار مد
یکدم آب ... میان دریا کنار دریا موج افزونی آب

جر جرير سفينة خليج جارية
نقصان آب ... کشتی جوی از دریا کشتی و رونده

زورق شراع قلس لوح مرساة مجداف
کشتی کوچک بادبان رسن کشتی تخته کشتی لنگر ... کشتی

زبال وادي ابطح عدوة معبر جسر
... رود رودخانه ... کنار رود گذرگاه آب پل

سيل جفا ينبوع نهر ساقية جدول ضحضح
... چشمه آب جوی ... جوی خرد ... آب

مقسمة

مقسمة فوهة النهر سكر بثق طحلب
بخشش گاه آب سر جوی بند آب بند آب که بشکند ... جوی

بركة غدير حاجر مصنعة جبة بئر
حوض بزرگ کو آب کو آب باران آب گیر ... چاه

حوم البئر شفير قعر جموم طحول
گرداگرد چاه لب چاه بن چاه چاه بسیار آب اندک آب

فوهة ... سدم بالوعة مطموس معموس
اول آب که پدید آمد چاه انباشته چاه میان سرا کهریز انباشته ناپدید

در ذکر بناها و انواع آن

اساس جدار رهص طلل مكان مربع
بنیاد دیوار چینه نشان سرا جایگاه بهار جای

مصيف مشتى مفياه مضحاة بلد قصبة
تابستان جای زمستان جای سایه گاه آفتاب گاه شهر میان شهر

ربض ظاهر البلد داخل البلد درب سور
گرداگرد شهر بیرون شهر اندرون شهر دروازه بارو

حصن خندق فصيل ثغر رباط قرية
دز م دیوار پیش در سرحد م ده

دسكرة سواد رستاق محلة سكة
... م دههای پیرامون شهر محله کوچه

حانوت خان مبلط حانة ... خرابات
دکان کاروان سرا م می کده خرابات

حمام اتون هيبج مبزل سطل سجن
گرمابه گلخن عرض حمام سوراخ حوض م زندان

دار المرضى مستنه اصطبل مصطبه مقبره
بيمارستان كاهدان جايگاه ستور جايگاه عربيانا گورستان

قبر نعش تابوت محصنه معرض محفل
گور جنازه م گورخانه لباس خانه انجمن

مشوار مابوم مزبله دار لجوجه
عرض گاه ستور انجمن ستور جای بازكش سرا [illegible] ميان سرا

فنا سده دهليز سقيفه ساباط مظله
پيش سرا درگاه بالای آن اندرونی بالای پيشروی م سايه بانا

قصا صرح شرفه بلهوب نوف اسطوانه
كوشك بلند كنگره صفه م ستون

جند ازج طاق رف بيت كسر
گنبد اسخ م خانه گوشه زگاه

حجى داقده عارضه دارورين سطح
خانه ازجى فرودار فرسب م بام

سقف مشعب كوه سرداب مخدع حواطه
م ناودان روزن م نهان دان خانه برجه

كندوج انبار مطبخ وطيس كانون
كنده جاى غله جاى پختن تنور آتش دان

داخنه سوب بفق عرفه روشن
دود آهنگ تنب آنكه منفعه ندارد م م

كنيف

كنيف باب رتاج مطراع صفيحه رافوه
آب خانه در در بزرگ لت در تخته در پيش در

ضبى ضبه خلفه سلسله زرفين فابز
شكاف در پس در م زنجير م سفت در

عضادتان عتبه جاروت وصه الباب
دو بازوی در آستانه پاسنه در جايگاه پاسنه در

علق مفتاح مسلاط بلوط معرت قفل
كليدان كليد گره در كليد گره در كليدان گذرگاه م

فراسته لزان درج كربانا
بره رفقل چوبی كه فراسی در زند

نبات نجم شجر بذر زرع مزرعه
هرچه برويد آنچه ساق ندارد آنچه ساق دارد تخم كشت كشتزار

عفاد شجر مرد اقرا ممحوره سحوه
آب وزمين درختان زمين بی نبات تخته ازمين آوزده بيل زده

حايط مساه مزلبه مخلفه مقطنه
ديوار بست مرز چنارستان بيدستان بنفشه زار

متوته دعامه متقيحه مبانه ملازه
توتستان ستون باغ سيبستان انجيرستان بادامستان

مقثل مطنخه مقصبه نضاد قضب
خيارستان خربزه زار تبستان شيرين گياه سبت

عشب خلا حشيش ضمران اقحوان
گياه گياه تر گياه خشك غ سفرم شكوفه بابونه

عبهر یاسمین فرفیر نسرین رند سوسن
نرگس م بنفشه م نورد م

خطمی عرار جلنار نمام لفاح شقایق النعمان
م گاوچشم گلنار سیسنبر ولیشبوی لاله کوهی

ورد مضاعف جوجم وتیره وعاط اترج
گل گل صدبرگ گل سرخ گل سفید گل زرد ترنج

نابغ ارجوان زهره فاغیه شبوکه قتاد
م ارغوان شکوفه شکوفه حنا خار خار مغیلان

ضریع خسک اراک در
خار خار سه گوشه درخت مسواک

انواع درختان ومیوها شجر دوحه
درخت درخت بزرگ

عرق جذل لحا غصن ورق جنا
بیخ درخت تنه درخت پوست درخت شاخ درخت برگ درخت بار درخت

منبر فنوا دلب عثام سرو عرعر
درخت میوه دار درخت چنار سفیدار م کاج

صنوبر غرب شوحط خلاف ساسم
نوج بیده ورزدو بید آبنوس

نبع خروع عضاد طرفا قصبا بطم
درختان بید الخیر تاغ گز نی ون

صندل بان عبهر اصل الجوز شجر اللوز
کنار م درخت غناب درخت جوز درخت بادام

نخل

نخل حدیقه فسیل فحال بسر خوص
درخت خرما خرماستان نهال خرما گشن خرما خارک خرما برگ خرما

کباسه عرجون شمراخ جمار خوص النخله
خوشه خرما چوب خوشه خرما شاخ خرما دل درخت خرما پوست درخت خرما

سعف طلع سبیس زهو رطب
شاخ درخت خرما شکوفه خرما انگور رسیده رطب خرمای تر

دقل نوی سق نقیر قطمیر فتیل
خرمای ناکس هسته خرما پوست هسته شکاف هسته پرده هسته ریسمان

قسط قسب برنی وارد کرم حبله حصنه
کل دوشاب خرما انگور شاخ تاک ...

خلت عرش قاریه قضبان قضاب حصرم
برگ انگور جفته تاک شاخ انگور غوره

عنب عمود حصله نجاس عمشوش عروق
انگور خوشه انگور پاره انگور نکبر چوب انگور چوب خوشه

معلوق ورس ملاحی رمان الار سفرجل نبق
آونگ انگور سیاه انگور سفید انار م به کنار

زنبو اجاص شمش خوخ کمثری تفاح لفاح
م آلو زرد آلو شفتالو امرود سیب دستنبو

خمصبص ادرک فوسک جوز لوز فند
اناسب الک سفرنک م بادام م

فستق عبیرا فرصاد عناب نارجیل مقل
پسته سنجد توت م جوز هندی

بست هفتم در ذکر اوقات

طلع زعود
کوچ

زمان ما وقت اوان آنفا دهر دهر ابد
هنگام اکنون روزگار بار گاز زمانه همیشه

ساعه یوم لیل جدیدان الیوم غدا بعد
روز شب شب روز امروز فردا پس

غد امس اول من امس البارحه
فردا دی دوش

الاولی بلیله بکر عشیه سحر ظهر رواح

اصیل شفق العشاء اول العشاء الآخر غسق
خفتن

غلس هزیع ناشئة الصبح یوم ضحی معتم

مطر لیل داج مجمع لیله التمام کری

نوم سنه سبات اسبوع سبت احد اثنین
هفته شنبه یکشنبه دوشنبه

ثلاثا اربعا خمیس جمعه فصول السنه
سه شنبه چهارشنبه پنجشنبه آدینه چهار فصل

ربیع صیف خریف شتاء شهر غرة الشهر
بهاران تابستان خزان زمستان ماه اول ماه

سلخ الشهر منصف لیله النواء سرار ایام البیض
آخر ماه نیمه ماه

عاشورا لیله الصک لیله القدر یوم الترویه
دهم محرم شب برات

عرفه یوم النحر ایام معلومات ایام التشریق
روز نهم ذی حجه روز دهم ذی حجه

نوروز مهرجان سده خمیسه سرقه کبیسه

سنه العام عام الاول قابل حول جحف حماد
سال پار سال سال آینده

در ذکر اعداد واحد
یکی

اثنان ثلثه اربعه خمسه سته سبعه
دو سه چهار پنج شش هفت

ثمانیه تسعه عشره احد عشر اثنا عشر
هشت نه ده یازده دوازده

ثلثه عشر اربعه عشر خمسه عشر سته عشر
سیزده چهارده پانزده شانزده

سبعه عشر ثمانیه عشر تسعه عشر عشرون
هفده هجده نوزده بیست

احد عشرون اثنا عشرون ثلثه وعشرون
بیست و یک بیست و دو بیست و سه

اربعة وعشرون خمسة وعشرون ستة وعشرون
بیست و چهار بیست و پنج بیست و شش
سبعة وعشرون ثمانية وعشرون تسعة وعشرون
بیست و هفت بیست و هشت بیست و نه
ثلاثون اربعون خمسون ستون
سی چهل پنجاه شصت
سبعون ثمانون تسعون مائة مائتان
هفتاد هشتاد نود صد دویست
ثلثمائة اربعمائة خمسمائة ستمائة سبعمائة
سیصد چهارصد پانصد ششصد هفتصد
ثمان مائة تسعمائة الف الفان ثلثة الاف
هشتصد نهصد هزار دو هزار سه هزار
اربعة الاف خمسة الاف ستة الاف سبعة الاف
چهار هزار پنج هزار شش هزار هفت هزار
ثمانية الاف تسعة الاف عشرة الاف احد عشر
هشت هزار نه هزار ده هزار یازده
الف اثنا عشر الف ثلثة عشر الف اربعة
هزار دوازده هزار سیزده هزار چهارده هزار
عشر الف خمسة عشر الفا ستة عشر الفا
پانزده هزار شانزده هزار
سبعة عشر الفا ثمانية عشر الفا تسعة عشر الفا
هفده هزار هیجده هزار نوزده هزار

عشرون

عشرون الفا احد وعشرون الفا ثلثون الفا
بیست هزار بیست و یک هزار سی هزار
اربعون الفا خمسون الفا ستون الفا
چهل هزار پنجاه هزار شصت هزار
سبعون الفا ثمانون الفا تسعون الفا
هفتاد هزار هشتاد هزار نود هزار
مائة الف مائتا الف ثلثمائة الف اربعمائة الف
صد هزار دویست هزار سیصد هزار چهارصد هزار
خمسمائة الف ستمائة الف سبعمائة الف ثمان
پانصد هزار ششصد هزار هفتصد هزار
مائة الف تسعمائة الف الفا الف ثلثة الاف
هشتصد هزار نهصد هزار دو هزار هزار
الاف اربعة الاف الاف خمسة الاف الاف
سه هزار هزار چهار هزار هزار پنج هزار هزار
ستة الاف الاف احاد عشرات مات
شش هزار هزار یکان دهگان صدگان
الوف كسور نصف ثلث ربع
هزارگان نیمه سه یک چهار یک
خمس سدس سبع ثمن تسع عشر
پنج یک شش یک هفت یک هشت یک نه یک ده یک
جزو من احد عشر نصف سدس طسوج
جزوی از یازده دوازده یک جزوی از بیست و چهار

در الفاظی که دبیران ... شعبی

استیفا مستعمل بود مبنی امر الحساب آوارج

ادرار اقطاع العام

انتقال اضافه اجور العمله اثمان

العوامل اثمان العوارض الرسوم الخثامات

اعاده الجلاب ارتفاعات اجرة المستغلات

امر نفاد احتباس استقصا

احتیاط اعتماد اهمال اسلاف اعقاب

بت بارز سواد موقوف

بیت اللطف باقی بیت الحوائج بضاعت

تاریخ تعهد تخفیف رفیه

توقیع

توقیع توزیع تسعیر تبدیل

تصریف تقدمه تعلیق ترقین

تجهیز توفیر تحفه تخصیص

تحصیل تفصیل تأکید تکریر تقسیط

تفتیش تذکره تحویل سلخ تسلیم

تسویغ تجریح الجمال تطلیه الجمال

تسویه الظهور تعریش تسطیح تسمید

تطیین السطوح تعلیق الابواب تخصیص

ثمن ثمین ثلث ثلثان ثلث جامع

جبایت جانی جلا جزیه جرایت

حصاد جرب جشو حشم حواشی

خطیره حق التقریر حق السعی حق الحمایه

بازار گوسفند م آنچه در عوض کاری بستانند م

حوالت حفیره حفاره حراج خیار برگزیده

م مغاک الرکبی دهند که حفظ مال کنند در راه م برکشند

خسارت خارج داخل دیوان دار البیع

زیان کاری بیرون آمده درآینده م جایی که خرید و فروخت کنند

دین الحال دقایق ذراع ذخیره دوب

دینی که موعد نداشته باشد حرفهای دقیق گز م که حبس معدمات

ذات البین روزنامچه رهی رهیفی

دوستی میان مردم کودکان حیله

ربع رموت رعیت ربح رسم ریاست

سهیلی دو بود آنکه کرد بدهند مردم زیر دست سود پیشها سرخیلی قوم

راس المال رباعیه روایب رعایت روالله

سرمایه کره اسب و دستمزد کشت کردن مهتری کردن آنچه راه برند

زوجیت سلف وسلم سهو القلم سفیر شفیع شروع

زن و شوهری ای کار پیش م رسول شفاعت کنند درکاری فتنه

شهادت سوق صدر الحساب صکوک صلة

گواهی دادن ارزو مهتری آغاز حساب قبالات آنکه بخشش بدهند

صفقه صریح الملک صادر صنعت صامت

دست بر دست زدن بعد از بیع بکرهادن تفصیل املاک بمحض داده ات و رباح تا مدل کنده

مساحت طارات طعم الحوایج طسق المراجبه

مساحی کردن انکه مال العادان حاصل کنند آنچه بخرج عاملی بدهند اجر مزد آسیا

عشور

عشور المعادن عرضه عراضه علامات

آنچه از قرار معادن بپادشاه دهند عرصه بهتی بزرگ راه آورد نشانهای الحاب دیوان

عهود ماضیه عوامل عمارات الخواتین عمله

زمانهای گذشته گاو و دراز گوسفندان که بزراعت زنند عمارت دهکانها کارکنان

عامر غنیم غزو الغلات النقیه الغلات المعفنه

جای آبادان غنیمت تاوان غلهای پاک غلهای پوسیده

الغلات المسوسه غریب الاسعار فسخ فاضل

غلهای شپشه در اعاده در حد ارزانی شدن نیک آنچه صحیح در حساب مال بود

فصد والاجر فدیه قانون قبض

رگ زدن اجر اندوختن آنچه بدان خود را اصلی که در اعاکیان بازیافته

قاصه قفیز قابض قاعده کراب کسور

خورده ریز م م بنیاد زمین بکار نمودن خوردها

لصوص لفظ القطن متوجه معفی و مسلم

دزدان پنبه چیدن مالی که رعیت را در آن اکراهی بود چون تحقیق مال رعیت آنچه گرو از آن مرا بیخوانند

مقاضت مفاضات مساحه

از یکدیگر مشتبه شدن حساب جمع آنچه از اصل مال مردم فرو نهند و چیزی که در دست عامل بقدری بقبول

متعذر متعذر محرز مستردد

وصول مال آنچه رعیت بالمستعمل و ریا دادن آنچه از دولت پراکند تحقیقت کنند آنچه باز گردانند

من الخلته محتبس محصول مستهلک

مکسب مال آنچه ازو توقف دانند آنچه کارهای برند آنچه آفات سماوی و ارضی تلف شود

مستدرک ما لا کلام محسوم محترفه

آنچه ضایع شده باشد آنچه در آن سخن نبود م پیشه کاران دیگر باره آورند

مستعرض مستقرض مشوق مقبوض

تفصیل اسباب که همراه آنچه بقرض ستانند چهارپایان که بجای رانند آنچه قبض کنند

مهمل مؤامره موجل منجم

مفسد مصادره مسترداد مزروع

آنکه بجای فساد کند تفاوت نقود شهرها چیز بازپس افزوده زمین کاشته

مرهون مبیع متاع مباع مفروز

گرو کرده فروخته خریده ملک قسمت ناکرده ملک قسمت کرده وجدا کرده

مغلول معدود مکیل موزون مذروع

شمرده کیل کرده وزن کرده پیموده

ما تقدم مشاهره مسانه مساومه مال المضاربه

آنکه گذشته باشد آنکه ماه بماه دهند آنکه سال بسال دهند آنکه روز بروز دهند مالی که بسهم سود دهند

مال المواجره مواجب مقاطعه مستغلات

مسمی مذهب مطلی مثبت مفضض

مصحف زراندود کرده طلا اندود کرده نقش کرده

منقص مغشوش مذوب مسبک مصرف

مجموع موضوع محصل متعصب مضمون

مسمس موجب محدث مؤید مخالد معتاد

محکم کرده واجب کرده نو همیشه جاوید کرده عادت کرده

مثال مسلم مقدر مسقط موفر مقسوم

مطالب مبادی مرتب مغشش مطبع

مضموم مخصص ناظور نظر نقد البلد

نقصان انهمار ساح مساحه ناطق وصول

واصل ورد وارد ودیعت وظیفه وضع الجدار

ورع هبات [illegible] عین [illegible] ساز

یعسوب یعمل [illegible]

در ذکر کواکب و بروج و ماها و روزها کواکب

سیاره هفت گانه زحل مشتری مریخ شمس زهره

عطارد قمر بروج دوازده گانه حمل ثور جوزا

سرطان اسد سنبله میزان عقرب قوس

حدی دلو حوت منازل قمر بیست هشت کانه
سرطین بطین ثریا دبران هقعه هنعه ذراع
نثره طرفه جبهه زبره صرفه عوا سماک عضره
زبانا اکلیل قلب شوله نعایم بلده ذابح بلع سعود
اخبیه مقدم مواخر رشا ماهای عربی دوازده
کانه محرم صفر ربیع الاول ربیع الآخر جمادی الاول جمادی الآخر
رجب شعبان رمضان شوال ذو القعده ذو الحجه
ماهای رومی دوازده کانه تشرین الاول تشرین الآخر
کانون الاول کانون الآخر شباط اذار نیسان
ایار حزیران تموز اب ایلول ماهای فارسی
دوازده کانه فروردی اردی بهشت خرداد ماه

تیرماه

تیرماه مرداد ماه شهریور مهر ماه ابان
اذر دی ماه بهمن ماه اسفندارمذ ماه
اسامی ایام فارسیان هرمز بهمن اردی بهشت
شهریور اسفندارمذ خرداد مرداد دی بادر
اذر ابان خور ماه تیر ماه جوش دی بمهر مهر
سروش رشن فروردین بهرام رام باد دی بدین
دین ارد اشتاد اسمان زامیاد مهراسفند
انیران اسامی الخمسه دزدیده در آخر سال اهنود
اشتود اسفنتمذ وهشت هشتویش
اسامی خمسه دزدیده در که اول آن ششم
سنباط بود اسامی هفته ایام العجوز صن

ضبى وبرآنى موهتر مصطفى الحمصى مكيفى الطعن

وتم هذا الكتاب
بعون الملك الوهاب
في تاريخ غرة شهر
رمضان المبارك
سنة ٩٥



من طلب شيئاً وجدّ وجد
ومن قرع باباً ولجّ ولج

ابوحوزهال

بسم الله الرحمن الرحيم

الباب الحادي عشر فيما يجب على

عامه المكلفين في معرفة اصول الدين

اجمع العلماء كافة على وجوب معرفة

الله تعالى ومعرفة صفاته الثبوتية و السلبيه

وما يصح عليه ويمتنع والنبوة والامامة

والمعاد بالدليل لا بالتقليد فلا بد من ذكر ما

لا يمكن جهله على احد من المسلمين ومن جهل

شيئا من ذلك خرج عن ربقة المؤمنين

واستحق العقاب الدائم ورتبت هذا الباب

على فصول في اثبات واجب الوجود

نعم فنقول كل معقول اما ان يكون واجب

الوجود في الخارج لذاته او ممكن الوجود

لذاته او ممتنع الوجود لذاته ولا شك ان هنا موجودا بالضرورة

فان كان واجبا فالمط وان كان ممكنا افتقر الى

موجد يوجده بالضرورة فان كان الموجد

واجبا فالمطلوب وان كان ممكنا افتقر

الى موجد آخر فان كان الاول دار

وهو باطل بالضرورة وان كان

ممكنا آخر تسلسل وهو باطل بالضرورة

لان جميع آحاد تلك السلسلة الجامع

لجميع الممكنات يكون ممكنة بالضرورة

فتشترك في امتناع الوجود لها من

ذاتها فلا بد لها من موجد خارج عنها

واجبا بالضرورة وهو المطلوب

الفصل الثاني في صفاته الثبوتيه و

هي ثمانية الاولى انه تعالى قادر مختار

لان العالم محدث لان كل جسم

لا ينفك عن الحوادث اعني الحركة و

السكون وهما حادثان لاستدعائهما

المسبوقية بالغير وما لا ينفك عن الحوادث

فهو حادث بالضرورة فيكون المؤثر فيه

وهو الله تعالى قادرا مختارا لانه لو كان

موجبا لم يتخلف اثره عنه بالضرورة فيلزم

اما قدم العالم او حدوث الله تعالى

وهما باطلان وقدرته تتعلق بجميع

المقدورات لان العلة هي الامكان

المحوجة ونسبة ذاته الى الجميع بالسوية

فيكون قدرته عامة الثاني انه تعالى عالم

لانه تعالى فعل الافعال المحكمة المتقنة

وكل من فعل ذلك فهو عالم بالضرورة

وعلمه يتعلق بكل معلوم لتساوي نسبة

جميع المعلومات اليه ولانه حي فيصح

منه ان يعلم كل معلوم فيجب له ذلك

لاستحالة افتقاره الي غيره الثالث

انه تع حي لانه عالم قادر فيكون حيا

بالضرورة الرابع انه تع مريد وكاره

لان تخصيص الافعال بايجادها في وقت

دون وقت آخر لا بد لها من مخصص وهو الارادة

ولانه تع امر ونهي وهما يستلزمان

الارادة والكراهية بالضرورة الخامس

لانه تع مدرك لانه حي فيصح ان يدرك وقد

ورد القرآن بثبوته له فيجب اثباته

انه تع قديم ازلي وباق ابدي

لانه واجب الوجود فيستحيل العدم السابق

واللاحق عليه لا انه تع متكلم

بالاجماع والمراد بالكلام الحروف والاصوات

المسموعة المنتظمة ومعنى انه متكلم

انه يوجد الكلام في جسم من الاجسام

وبغير الاشاره غير معقول ٨

انه تع صادق لان الكذب قبيح بالضرورة

والله منزه عنه لاستحالة النقص عليه

في صفات السلبيه هي سبع

سـ ١ انه تع ليس بمركب لكان مفتقرا

٢ الى اجزايه والمفتقر ممكن ٣

الثاني انه تع ليس بجسم ولا عرض والا لافتقر

الى المكان وامتنع انفكاكه عن الحوادث

فيكون حادثا وهو محال ولا يجوز

ان يكون في محل والا لافتقر اليه ولا في

جهة والا لافتقر اليها ولا يصح عليه

اللذة والالم لامتناع المزاج عليه

ولا يتحد بغيره لامتناع الاتحاد مطلقا

الثالث في انه تعالى ليس محلا للحوادث

لامتناع انفعاله عن غيره وامتناع النقص

عليه الرابع انه تعالى يستحيل عليه الروية

لان كل مرئي فهو في جهة لانه اما مقابل

او في حكم المقابل بالضرورة ويكون جسما وهو

ورد الله [illegible]

هو محال ولقوله تعالى لن تراني النافية للابد

٥ الخامس في نفي الشريك للسمع والتمانع

فيفسد نظام الوجود ولاستلزامه

التركيب لاشتراك الواجبين كونهما واجبي

الوجود فلابد من مايز ٦ السادس

في نفي المعاني والاحوال عنه تعالى لانه

لو كان قادرا بقدرة او عالما بعلم

غير ذلك لافتقر في صفاته الى

ذلك المعنى فيكون ممكنا هذا خلف

انه تعالى غني ليس يحتاج الى وجوب لا

وجوده دون غيره يقتضي استغناوه

عن غيره وافتقار غيره اليه

في العدل وفيه مباحث فصل رابع

العقل قاض بالضرورة ان من الافعال ماهو

ماهو حسن كرد الوديعه والاحسان

والصدق النافع وبعضها ماهو

قبيح كالظلم والكذب الضار

ولهذا حكم بهما من نفى الشرايع

كالملاحدة وحكماء الهند ولانهما لو انتفيا

عقلا لانتفيا سمعا لانتفاء قبح

الكذب حينئذ من الشارع

انا فاعلون الضرورة قاضية بذلك

للفرق الضروري بين سقوط الانسان

من سطح ونزوله منه على الدرج والا

لامتنع تكليفنا بشيء فلا عصيان و

لقبح ان يخلق الفعل فينا عليه ثم يعذبنا عليه لاستحالة القبح منه

ثم ان له صارفا عنه وهو علمه

بالقبح ولا داعي اليه لانه اما داعي الحاجة

الممتنعة

الممتنعة عليه او الحكمة وهو منتف هنا ولانه

لو جاز صدوره منه لامتنع اثبات

النبوات حينئذ ليستحيل عليه

ارادة القبيح لانها قبيحة ع

انه تعالى يفعل لغرض لدلالة القرآن عليه و فاعل

لاستلزام نفيه العبث وهو قبيح

وهو منفي عنه تعالى وليس الغرض الاضرار

لقبحه بلا النفع فلابد من التكليف و

بعث من يجب طاعته على ما فيه

مشقه على جهة الابتداء اى بشرط الاعلام

والا لكان مغريا بالقبيح حيث خلق فينا

الشهوات والميل الى القبيح والنفور

عن الحسن فلابد من زاجر هو التكاليف

والعلم غير كاف لاستسهال الذم في قضاء

الوطر وجهه حسنه التعريض للثواب

اعني النفع المستحق المقارن للتعظيم و

الاجلال الذي يستحيل الابتداء به

٥ في انه تع يجب عليه اللطف

وهو ما يقرب الى الطاعة ويبعد عن

المعصيه ولا حظ له في التمكين ولا يبلغ حد

الالجا لتوقف غرض المكلف عليه فان

المريد للفعل من غيره اذا علم انه لا يفعله
الا بفعل يفعل المريد من غير مشقة
فلو لم يفعله لكان ناقضاً لغرضه وهو
قبيح عقلا ٦ يجب عوض
الالام الصادرة عنه ومعنى العوض
هو النفع المستحق الخالي من التعظيم والاجلال
والا لكان ظالما تعالى الله عن ذلك
بحث

ويجب زيادته على الالم والا لكان
عبثا اصل في النبوة النبي
هو الانسان المخبر عن الله تعالى
بغير واسطة احد من البشر وفيه
مباحث في اثبات النبوة
نبينا محمد بن عبد الله ابن عبد المطلب نبي
حق صلى الله عليه واله وسلم لانه

ادعى النبوة وظهر على يده

المعجز كالقرآن العزيز وانشقاق

القمر ونبوع الماء من اصابعه

واشباع الكثير من الزاد القليل

وتسبيح الحصى في كفه وهي اكثر

من ان تحصى ويكون صادقا و

الا لزم اغراء المكلفين بالقبيح

وذلك محال ٢ في وجوب عصمته

العصمة لطف خفي يفعل الله بالمكلف

بحيث لا يكون له داع الى ترك

الطاعة وارتكاب المعصية مع

قدرته على ذلك لانه لولا ذلك

لم يحصل الوثوق بقوله فانتفت

فائدة البعثة وهو محال

[illegible]

في انه معصوم من اول عمره
الى اخره لعدم انقياد القلوب الى طاعة
من عهد منه في سالف عمره انواع
المعاصي والكبائر وما تنفر النفس منه
٢ يجب ان يكون افضل اهل زمانه
لقبح تقديم المفضول على الفاضل
عقلا وسمعا قال الله تعم افمن يهدي الى الحق

الا ان يهدى
احق ان يتبع ام من لا يهدي فما لكم كيف
تحكمون ٥ يجب ان يكون منزها عن
دناءة الاباء وعهر الامهات وعن
الرذائل الخلقية والعيوب الخلقية لما في
ذلك من النقص فيسقط محله من القلوب
والمطلوب خلافه ٦ في الامامة
وفيه مباحث اول الامامة رياسة

عامة في امور الدين والدنيا

لشخص من الاشخاص وهي

واجبة عقلا لان الامامة لطف

فانا نعلم قطعا ان الناس اذا كان لهم

رئيس مرشد ينصف للمظلوم

من الظالم ويردع الظالم عن ظلمه

كانوا الى الصلاح اقرب ومن

الفساد

الفساد ابعد وقد تقدم

ان اللطف واجب على الله تعالى

يجب ان يكون الامام معصوما

والا لتسلسل لان الحاجة الداعية

الى الامام هي ردع الظالم عن ظلمه

والانصاف للمظلوم منه فلو جاز

ان يكون غير معصوم لافتقر

الى امام آخر ويتسلسل وهو

محال ولانه حافظ للشرع

فلا بد من عصمته ليؤمن من

الزيادة والنقصان لقوله تع

لا ينال عهدي الظالمين

الامام يجب ان يكون منصوصا عليه

لان العصمة من الامور الباطنة

التي

لو لم العصمة ما ل و حب الله علم سقوط محله من القلوب

وان لم يجب نقصت فائدة نصبه وا

سقط الامر بالمعروف والنهي عن المنكر

التي لا يعلمها الا الله تع فلا بد من نص من يعلم

عصمته عليه او ظهور معجز على يده تدل

على صدقه يجب ان يكون الامام

افضل من الرعية كما تقدم في النبي

الامام بعد رسول الله ع علي

بن ابي طالب ع بالنص المتواتر

من النبي ص ولانه افضل اهل زمانه لقوله تع

وانفسنا وانفسكم ومساوي الافضل

افضل ولاحتاج النبي ص اليه في المباهلة

البيد ولان الامام يجب ان يكون معصوما

وليس احد من غيره ممن ادعيت له الامامة معصوما

اجماعا فيكون هو الامام ولانه رجوع

الصحابة اليه في وقائعهم ولم يرجع هو

الى احد منهم ولقوله عم اقضاكم علي وانه

اظهر من غيره لخلق الدنيا بلا ثاني والادلة في

ذلك اكثر من ان تحصى ثم بعده ولده الحسن ثم الحسين

ثم علي بن الحسين ثم محمد بن علي الباقر ثم جعفر بن محمد

الصادق ثم موسى بن جعفر الكاظم ثم علي بن موسى

الرضى ثم محمد بن علي الجواد ثم علي بن محمد الهادي

ثم الحسن بن علي العسكري ثم محمد بن الحسن المهدي

صاحب الزمان صلوات الله عليهم اجمعين

نبص كل سابق على حقه وبالادلة
الفضل ان يبقي المعاد
السابقة في التفق المسلمون
كافة على وجوب المعاد البدني لانه
لولا لقبح التكليف ولانه ممكن والصادق
اخبر بثبوته فيكون حقا والآيات
الدالة على ثبوته وانكار على جاحده وكل
من له عوض او عليه عوض يجب بعثه

عقلا

عقلا وغيره يجب اعادته سمعا و
يجب الاقرار بكل ما جاء النبي صلعم فمن ذلك
الصراط والميزان وانطاق الجوارح
وتطاير الكتب لامكانها واخبر النبي الصادق
بها فيجب الاعتراف بها ومن ذلك الثواب
والعقاب وتفاصيلهما المنقول
من جهة الشرع صلوات الله على الشارع

به ومر في ذلك والتوبة والامر بالمعروف

والنهي عن المنكر بشرط ان يعلم الامر والناهي

كون المعروف معروفاً والمنكر منكراً

وان يكونا يتقعان كون الامر والنهي بالغا

ويجوز التاثير وامن من الضرر والحمد لله

خالق البشر وفالق الحب والنسم والنجم

والصلواة

والسلام

على شفيعه

يوم

المحشر

م م

[illegible]

[illegible]



منظوم در نحو عرب دیگر از

باب حادی عشر اسما

ا ب ح ح ح

دو بماسو

ز سال رفعت دولت پناه امام وردی بیگ ولد وی اوا

ز سال رفعت دولت پناه امام وردی بیگ ولد وی اوا



الاضمار قبل الذکر جایز فی خمسة مواضع الاول فی ضمیر الشان
مثل هو زید قایم والثانی فی ضمیر رب نحو ربه رجلا
والثالث فی ضمیر نعم رجلا والرابع فی تنازع الفعلین
نحو ضربنی و اکرمنی زید والخامس بدل المظهر الضمیر نحو ضربته زیدا

بلان بدرستی که اهل الف لام از برای اشارتست مشار الیه او معنی مدخول او ست و این چهار
قسمست یکی الف لام جنس است که اشارت کند بر حقیقت معنی مدخول خودش مثل الرجل
خیر من المرأة دوم الف لام استغراق است که اشارت کند بر جمیع معنی مدخول خودش
مثل ان الانسان لفی خسر سیم الف لام عهد خارجی است که اشارت کند
بر بعض افراد معنی مدخول خودش مثل فعصی فرعون الرسول
چهارم الف لام عهد ذهنی است که اشارت کند بر بعضی
افراد لا علی التعیین مثل یاکله الذئب

ما کان علی ... تم ...
لک الاشیب ... الزمان ...
صبت علی مصایب لو انها
صبت علی الایام صرن لیالیا
الا الاعتبار ... علیت ...
و صفت ... بار جایم

و مرجع ... و کلا ... است
و لازم ... تقسیم ... بسوی خود
عین نفس خود ... معنی
باشد جواز ... باعتبار
فعل الفاعل کلا است ... و
ضمیر باعتبار مفهوم ...

الله ... سید العرب والعجم ما خلقت الافلاک

در تاریخ ... رسول الکریم ...
... الوصال
... رحمت الله القوی

تاریخ وفات

سوره ... سوره کهف ... سوره جاثیه

... زبان کند با مرد
... نکند

یا ... ناصر

خلقا

از برای طالب ناچارست که در مبادی از یاد گرفتن
هر چیزی تا بصیرت از برای او حاصل شود ماهیت و
موضوع و فایده اما ماهیت علم نحو علمیست
بحصول ... شناخته میشود باو احوال اواخر کلمه
از حیثیت اعراب و بنا اما موضوع علم نحو کلمه و کلام است
از حیثیت ذات اما فایده علم نحو حفظ لسان
است از خطا در گفتگوی

النحو آلة قانونية تعصم الانسان عن خطاء اللسان

قول مفرد في اللغة الواحد وفي اصطلاح

بسم الله الرحمن الرحيم

الكلمة لفظ وضع لمعنى مفرد وهي اسم وفعل وحرف

لانها اما ان تدل على معنى في نفسها اولا الثاني الحرف والاول

اما ان يقترن باحد الازمنة الثلاثة اولا الثاني الاسم والاول

الفعل وقد علم بذلك حد كل واحد منها الكلام

ما تضمن كلمتين بالاسناد ولا يتاتى ذلك الا في اسمين او

فعل واسم الاسم ما دل على معنى في نفسه غير مقترن باحد الازمنة

الثلاثة ومن خواصه دخول اللام والجر والتنوين والاسناد

اليه والاضافة وهو معرب ومبني فالمعرب المركب الذي لم

يشبه مبني الاصل وحكمه ان يختلف آخره باختلاف

العوامل لفظا او تقديرا الاعراب ما اختلف آخره به ليدل

على المعاني المعتورة عليه وانواعه رفع ونصب وجر

النحو آلة قانونية تعصم الانسان عن خطاء اللسان

قوله مفرد في اللغة الواحد وفي اصطلاح

بسم الله الرحمن الرحيم

الكلمة لفظ وضع لمعنى مفرد وهي اسم وفعل وحرف

لانها اما ان تدل على معنى في نفسها او لا الثاني الحرف والاول

اما ان يقترن باحد الازمنة الثلاثة او لا الثاني الاسم والاول

الفعل وقد علم بذلك حد كل واحد منها الكلام

ما تضمن كلمتين بالاسناد ولا يتاتى ذلك الا في اسمين او

فعل واسم الاسم ما دل على معنى في نفسه غير مقترن باحد الازمنة

الثلاثة ومن خواصه دخول اللام والجر والتنوين والاسناد

اليه والاضافة وهو معرب ومبني فالمعرب المركب الذي لم

يشبه مبني الاصل وحكمه ان يختلف آخره باختلاف

العوامل لفظا او تقديرا الاعراب ما اختلف آخره به ليدل

على المعاني المعتورة عليه وانواعه رفع ونصب وجر

اي انواع الاعراب الاسم ثلاثة

فالرفع علم الفاعلية والنصب علم المفعولية والجر

علم الاضافة العامل ما به يتقوم المعنى المقتضي للاعراب

اوحالة الرفع

فالمفرد المنصرف والجمع المكسر المنصرف بالضمة رفعا والفتحة

اوحالة النصب

نصبا والكسرة جرا جمع المؤنث السالم بالضمة والكسرة

اوحالة الجر

غير المنصرف بالضمة والفتحة ابوك واخوك وحموك وهنوك

وفوك وذو مال مضافة الى غير ياء المتكلم بالواو والالف

والياء المثنى وكلا مضافا الى مضمر واثنان بالالف

اعلم ان المثنى وكلا مضافا الى مضمر واثنان
اعرابهما بالالف في حالة الرفع وبالياء حالتي
النصب والجر تقول جاءني الزيدان وكلاهما
واثنان ورايت الزيدين وكليهما واثنين
ومررت بالزيدين وكليهما واثنين

والياء جمع المذكر السالم واولو وعشرون واخواتها

بالواو والياء التقدير فيما تعذر كعصا وغلامي مطلقا

او استثقل كقاض رفعا وجرا ونحو مسلمي رفعا وا

من علل

للفظي فيما عداه غير المنصرف ما فيه علتان من تسع او واحدة

منها تقوم مقامهما وهي عدل ووصف وتانيث ومعرفة

وعجمة ثم جمع ثم تركيب والنون زائدة من قبلها الف

ووزن فعل وهذا القول تقريب وحكمه ان لا كسر و

لا تنوين ويجوز صرفه للضرورة او للتناسب مثل سلاسلا

سلاسلا واغلالا وما يقوم مقامها الجمع والفا التانيث

فالعدل خروجه عن صيغته الاصلية تحقيقا كثلاث

يستلزم دخوله في صيغة اخرى

ومثلث واخر وجمع او تقديرا كعمر وباب قطام في تميم

المعدول عن فاطمة او رادابها

الوصف شرطه ان يكون في الاصل فلا تضره الغلبة

فلذلك صرف اربع في مررت بنسوة اربع وامتنع اسود

مار سياه

وارقم للحية وادهم للقيد وضعف منع افعى واجدل

مار سفيد سياه

للصقر واخيل للطائر التانيث بالتاء شرطه العلمية

پروازكننده

والمعنوي كذلك وشرط تحتم تاثيره الزيادة على

الثلاثة او تحرك الاوسط او العجمة فهند يجوز صرفه

وزينب وسقر وماه وجور ممتنع فان سمي به مذكر

فشرطه الزيادة فقدم منصرف وعقرب ممتنع المعرفة شرطها

ان تكون علمية العجمة شرطها ان تكون علمية في العجمية

وتحرك الاوسط او زيادة على الثلاثة فنوح منصرف

وشش وابراهيم ممتنع الجمع شرطه صيغة منتهى

الجموع بغير هاء كمساجد ومصابيح واما فرازنة فمنصرف

وحضاجر علما للضبع غير منصرف لانه منقول

عن الجمع وسراويل اذا لم يصرف فهو الاكثر فقد

قيل اعجمي حمل على موازنه وقيل عربي جمع سروالة

تقديرا واذا صرف فلا اشكال ونحو جوار رفعا

وجرا كقاض التركيب شرطه العلمية وان يكون

مثل بعلبك الالف والنون ان كان في اسم

فشرطه العلمية وان كانا في صفة فانتفاء فعلانة

وقيل وجود فعلى ومن ثم اختلف في رحمن دون

سكران وندمان وزن الفعل شرطه ان يختص

به كشمر وضرب او يكون في اوله كزيادته كزيادته

غير قابل للتاء ومن ثم امتنع احمر وانصرف يعمل وما فيه

علمية مؤثرة اذا نكر صرف لما تبين من انها لا تجامع

مؤثرة الا مع ما هي شرط فيه الا العدل ووزن الفعل

وهما متضادان فلا يكون معها الا احدهما فاذا

نكر بقي بلا سبب او على سبب واحد وخالف سيبويه

الاخفش في مثل احمر علما اذا نكر اعتبارا للصفة

بعد التنكير ولا يلزمه باب حاتم لما يلزم

من اعتبار المتضادين في حكم واحد وجميع الباب

باللام او الاضافة ينجر بالكسر المرفوعات هو

ما اشتمل على علم الفاعلية فمنه الفاعل وهو ما اسند

اليه الفعل او شبهه وقدم عليه على جهة قيامه به

نحو قام زيد وزيد قائم ابوه والاصل ان يلي فعله

فلذلك جاز ضرب غلامه زيد وامتنع ضرب غلامه

زيدا واذا انتفى الاعراب فيهما لفظا والقرينة او كان

مضمرا متصلا او وقع بعد الا او معناها وجب تقديمه

فصل

واذا اتصل به ضمير مفعول او وقع بعد الا او معناها او اتصل

مفعوله وهو غير متصل وجب تاخيره وقد يحذف
الفعل لقيام قرينة جوازاً في مثل زيد لمن قال من قام
وليبك يزيد ضارع لخصومة ومختبط مما تطيح
الطوائح ووجوباً في مثل وان احد من المشركين استجارك
وقد يحذفان معاً في مثل نعم لمن قال اقام زيد
اذا تنازع الفعلان ظاهراً بعدهما فقد يكون في
الفاعلية مثل ضربني واكرمني زيد وفي المفعولية

نحو ضربت واكرمت زيداً وفي الفاعلية والمفعولية
مختلفين ويختار البصريون اعمال الثاني والكوفيون
الاول فان اعملت الثاني اضمرت الفاعل في الاول
على وفق الظاهر دون الحذف خلافاً للكسائي
وجاز خلافاً للفراء وحذفت المفعول ان استغنى
عنه والا اظهرت وان اعملت الاول اضمرت
الفاعل في الثاني والمفعول على المختار الا ان

يمنعه مانع فتنظر وقول امرئ القيس ولو انّما اسعى لادنى

معيشة كفاني ولم اطلب قليلٌ من المال ليس منه لفساد

المعنى يُفعَل ما لم يُسمَّ فاعله كلّ مفعولٍ حُذِف

فاعله واقيم هو مقامه وشرطه ان تغيّر صيغة

الفعل الى فُعِل ويُفعَل ولا يقع المفعول الثاني من

باب علمت ولا الثالث من باب اعلمت والمفعول

له والمفعول معه كذلك واذا وجد المفعول به

تعيّن له تقول ضُرِب زيدٌ يوم الجمعة امام الامير ضربا

شديدا في داره فتعيّن زيد فان لم يكن فالجميع

سواء والاوّل من باب اعطيت اولى من الثاني

ومنها المبتدأ والخبر فالمبتدأ هو الاسم المجرد عن العوامل

اللفظية مسندا اليه او الصفة الواقعة بعد حرف

النفي والف الاستفهام رافعة لظاهر مثل زيدٌ قا

ئمٌ الزيدان واقائم الزيدان فان طابقت مفردا

جاز فيه الامران والخبر هو المجرد المسند به
المغاير للصفة المذكورة واصل المبتدا التقديم
ومن ثم جاز في داره زيد وامتنع صاحبها في
الدار وقد يكون المبتدا نكرة اذا تخصصت
بوجه ما مثل ولعبد مؤمن خير من مشرك
وارجل في الدار ام امراة وما احد خير منك
وشر اهر ذا ناب وفي الدار رجل وسلام عليك

والخبر قد يكون جملة نحو زيد ابوه قائم وزيد قام
ابوه فلا بد من عائد وقد يحذف وما وقع ظرفا فالا
كثر انه مقدر بجملة واذا كان المبتدا مشتملا
على ما له صدر الكلام نحو من ابوك او كانا معر
فتين او متساويين مثل افضل منك افضل مني
او كان الخبر فعلا له نحو زيد قام وجب تقديمه
واذا تضمن الخبر المفرد ما له صدر الكلام نحو

اين زيد او كان مصححا له نحو في الدار رجل والمتعلقة

ضمير في المبتدا مثل على التمرة مثلها زبدا او كان

خبرا عن ان مثل عندي انك قائم وجب تقديمه

وقد يتعدد الخبر مثل زيد عالم عاقل وقد يتضمن المبتدا

معنى الشرط فيصح دخول الفاء في الخبر وذلك

الاسم الموصول بفعل او ظرف او النكرة الموصوفة

بهما مثل الذي ياتيني او في الدار فله درهم وكل

رجل ياتيني او في الدار فله درهم وليت ولعل

مانعان بالاتفاق والحق بعضهم ان بهما وقد يحذف

المبتدا لقيام قرينة جوازا كقول المستهل الهلال

والله والخبر جوازا نحو خرجت فاذا السبع و

وجوبا فيما التزم في موضعه غيره مثل لولا على

لهلك عمر وضربي زيدا قائما وكل رجل وضيعته

ولعمرك لافعلن كذا خبر ان واخواتها هو

المسند بعد دخولها مثل ان زيدا قائم وامره

كما مر خبر المبتداء الا ان تقديمه الا اذا كان ظرفا

خبر لا التي لنفي الجنس هو المسند بعد دخولها مثل

لا غلام رجل ظريف فيها ويحذف كثيرا وبنو تميم

لا يثبتونه **اسم ما ولا المشبهتين** **بليس** هو المسند اليه بعد

دخولهما مثل ما زيد قائما ولا رجل **المنصوبات** هو

ما اشتمل على علم المفعولية **فمنه** المفعول المطلق و

هو اسم ما فعله فاعل فعل مذكور بمعناه ويكون

للتاكيد والنوع والعدد مثل جلست جلوسا و

جلسة

جلسة وجلسة فالاول لا يثنى ولا يجمع بخلاف

اخويه وقد يكون بغير لفظه مثل قعدت جلوسا

وقد يحذف الفعل لقيام قرينة جوازا كقولك لمن

قدم خير مقدم ووجوبا سماعا مثل سقيا ورعيا وخيبة

وجدعا وحمدا وشكرا وعجبا **وقياسا في مواضع** منها

ما وقع مثبتا بعد نفي او معنى نفي داخل على اسم

لا يكون خبرا عنه او وقع مكررا مثل ما انت الا

الا سيرًا او ما انت الا سير البريد وانما انت سيرًا

وزيد سيرًا سيرًا ومنها ما وقع تفصيلا لاثر

مضمون جملة متقدمة نحو فشدوا الوثاق فاما

منًّا بعد واما فداء ومنها ما وقع للتشبيه علاجا

بعد جملة مشتملة على اسم بمعناه وصاحبه نحو

مررت به فاذا الصوت صوت حمار وصراخ صراخ

الثكلى ومنها ما وقع مضمون جملة لا محتمل لها غيره

مثل

ومنها اي من المواضع الواجب حذف الفعل الناصب للمفعول المطلق فيها ما وقع او موضع

مثل زيد قائم حقا ويسمى توكيدا

لغيره ومنها ما وقع مثنى لبيك وسعديك المفعول به

هو ما وقع عليه فعل الفاعل مثل ضربت زيدا وقد

يتقدم على الفعل وقد يحذف الفعل لقيام قرينة

[illegible] اضرب و[illegible]

[illegible] امرأ ونفسه

الثاني المنادى

وهو المطلوب باقباله بحرف نائب مناب ادعو لفظا

او تقديرا ويبنى على ما يرفع به ان كان مفردا معرفة

مثل يا زيد ويا رجل ويا زيدان ويا زيدون ويخفض

بلام الاستغاثة مثل يا لزيد ويفتح لالحاق الفها

ولا لام مثل يا عبد الله ويا طالعا جبلا ويا رجلا لغير معين

وتوابع المنادى المبني المفرد من التاكيد

والصفة وعطف البيان والمعطوف بحرف

الممتنع

الممتنع دخول يا عليه ترفع على لفظه و

تنصب على محله مثل يا زيد العاقل والعاقل

والخليل في المعطوف يختار الرفع وابو عمرو

النصب وابو العباس ان كان كالحسن فكا

لخليل والا فكابي عمرو والمضافة تنصب والبدل

والمعطوف غير ما ذكر حكمه حكم المستقل

مطلقا والعلم الموصوف بابن مضافا الى

الى علم آخر جيتان فتحه واذا نودي المعرف
باللام قيل يا ايها الرجل ويا هذا الرجل ويا ايهذا
الرجل والتزموا رفع الرجل لانه المقصود
وتوابعه لانه توابع معرب وقالوا يا الله
خاصة ولك في مثل يا تيم تيم عدي النصب و
الضم والمضاف الى ياء المتكلم يجوز فيه يا غلامي
ويا غلامي ويا غلام ويا غلاما وبالهاء وقفا وقالوا
يا ابي

يا ابي ويا امي ويا ابت ويا امت فتحا وكسرا
وبالالف دون الياء ويا ابن ام ويا ابن عم خاصة
مثل باب يا غلامي وقالوا يا ابن امي ويا ابن عمي
جائز وفي غيره ضرورة وهو حذف
في آخره تخفيفا وشرطه ان لا يكون مضافا ولا
مستغاثا ولا مندوبا ولا جملة ويكون اما علما
زايدا على ثلاثة واما بتاء التانيث فان كان في

آخره زيادتان في حكم واحدة كأسماء و

مروان أو حرف صحيح قبله مدة وهو أكثر

من أربعة أحرف حذف حرفان وإن كان

مركبا حذف الاسم الأخير وإن كان غير ذلك

فحرف واحد وهو في حكم الثابت على الأكثر

فيقال يا حار ويا ثمو ويا كرو وقد يجعل

اسما برأسه فيقال يا حار ويا ثمي ويا كرا و

قد استعملوا صيغة النداء في المندوب وهو المتفجع و

عليه بيا أو وا واختص بوا وحكمه في الإعراب

والبناء حكم المنادى ولك زيادة الألف في آخره

فإن خفت اللبس قلت وا غلامكيه وغلامكموه

ولك الهاء في الوقف ولا يندب إلا المعروف

فلا يقال وارجلاه وامتنع وازيد الطويلاه

خلافا ليونس ويجوز حذف حرف النداء إلا مع

اسم الجنس والمستغاث والمندوب والاشارة

نحو يوسف اعرض عن هذا وايها الرجل و

يا يوسف اعرض عن هذا ويا ايها الرجل

شذ اصبح ليل وافتد مخنوق واطرق كرا و

واصبح يا ليل وافتد يا مخنوق اطرق كرا اطرق كرا ان النعام في القرى

قد يحذف المنادى لقيام قرينة نحو الا يا اسجدوا

ويا قوم اسجدوا

ما اضمر عامله على شريطة التفسير

وهو كل اسم بعده فعل او شبهه مشتغل

عنه بضميره او متعلقه لو سلط عليه هو

او مناسبه لنصبه مثل زيدا ضربته وزيدا

ضربت غلامه وزيدا مررت به وزيدا حبست

عليه ينصب بفعل يفسره ما بعده اي ضربت و

جاوزت واهنت ولابست ويختار الرفع با

لابتداء عند عدم قرينة خلافه او عند وجود

نحو جاء زيد واما عمرو فاكرمته

اقوى منها كاما مع غير الطلب واذا للمفاجاة

لقيت القوم واما زيد فاكرمته
نحو خرجت فاذا زيد يضربه عمرو

ويختار النصب بالعطف على جملة فعلية للتناسب

نحو خرجت فزيدا لقيته

وبعد حرف النفي وحرف الاستفهام وإذا الشرطية

أزيدا ضربته — إذا عبد الله تلقاه فأكرمه

وحيث وفي الأمر والنهي إذ هي مواقع الفعل و

حيث عبد الله تلقاه فأكرمه زيدا أكرمه

عند خوف لبس المفسر بالصفة مثل إنا كل شيء خلقناه

بقدر ويستوي الأمران في مثل زيد قام وعمرو أ

كرمته ويجب النصب بعد حرف الشرط وحرف

التحضيض مثل إن زيدا ضربته ضربك وألا زيدا

ضربته وليس مثل أزيد ذهب به منه فالرفع

وكذلك كل شيء فعلوه في الزبر ونحو الزانية و

والزاني فاجلدوا كل واحد منهما مائة جلدة

الفاء بمعنى الشرط عند المبرد وجملتان عند سيبويه

وإلا فالمختار النصب **الرابع** التحذير وهو معمول

بتقدير اتق تحذيرا مما بعده أو ذكر المحذر منه

أي حذر ذلك المعمول تحذيرا فيكون معمولا مطلقا أو ذكر تحذيرا فيكون معمولا له

منه مكررا مثل إياك والأسد وإياك وأن تحذف

والطريق الطريق وتقول إياك من الأسد ومن أن

تحذف وإياك أن تحذف ولا تقول إياك الأسد لامتناع

تقديره اتق نفسك والأسد أي بعد نفسك من الأسد
والأسد من نفسك تقديره اتق نفسك وأن تحذف الحذف
ضرب الأرنب بالعصا فمعناه بعد نفسك من الحذف
والحذف عن نفسك تحذف فاتق نفسك إلا الواسع
أي لم يجز الحذف
التي ذكر المحذر منه ثم

تقدير من **المفعول فيه** هو ما فعل فيه فعل مذكور من
زمانٍ او مكان وشرط نصبه تقدير في وظروف الزمان
كلها تقبل ذلك وظروف المكان ان كان مبهما قبل
والا فلا وفسّر المبهم بالجهات الستّ وحمل عليه عند
ولدى وشبههما لابهامها ولفظ مكانٍ لكثرته وما
بعد دخلت على الاصحّ وينصب بعامل مضمر وعلى شريطة
التفسير **المفعول له** هو ما فعل لاجله فعل مذكور
مثل ضربته تاديبا وقعدت عن الحرب جبنا خلافا

للزجاج فانه عنده مصدر وشرط نصبه تقدير اللام
وانما يجوز حذفها اذا كان فعلا لفاعل الفعل المعلّل
ومقارنا له في الوجود **المفعول معه** هو مذكور بعد
الواو لمصاحبة معمول فعل لفظا او تقديرا فان كان الفعل
لفظا وجاز العطف فالوجهان نحو جئت انا وزيد او
زيدا والا تعيّن النصب نحو جئت وزيدا وان كان
معنى وجاز العطف تعيّن العطف نحو ما لزيدٍ وعمرٍو

والاّ تعيّن النصب نحو مالك وزيدا وماشانك وعمروا

لان المعنى تصنع الحال مايبيّن هيئة الفاعل

والمفعول به لفظا او معنى مثل ضربت زيدا قائما

وزيد في الدار قائما وهذا زيد قائما وعاملها الفعل

اوشبهه او معناه وشرطها ان تكون نكرة وصاحبها

معرفة غالبا وارسلها العراك ومررت به وحده

فان كان صاحبها نكرة وجب تقديمها ولا يتقدم

مثل ضربت راكبا رجلا

على العامل المعنوي بخلاف الظرف ولا على المجرور على الاصح

وكل ما دلّ على هيئة صح ان يقع حالا مثل هذا بسرا اطيب

منه رطبا وقد تكون جملة خبرية فالاسمية بالواو

والضمير او بالواو او بالضمير على ضعف والمضارع المثبت

بالضمير وحده وما سواها بالواو والضمير او باحدها

ولا بد في الماضي المثبت من قد ظاهرة او مقدرة ويجوز

حذف العامل كقولك للمسافر راشدا مهديا ويجب في

الموكدة مثل زيد ابوك عطوفا اى احقه وشرطها ان تكون

مقررة لمضمون جملة اسمية **التمييز** ما يرفع الابهام

المستقر عن ذات مذكورة او مقدرة فالاول عن مفرد

نحو رطل زيتا

مقدار غالبا اما فى عدد مثل عشرون درهما وسياتى و

طاب زيد نفسا او طاب زيد منسوب الى زيد نفسا

اما فى غيره مثل رطل زيتا ومنوان سمنا وقفيزان برا

وعلى التمرة مثلها زبدا فيفرد ان كان جنسا الا ان

يقصد الانواع ويجمع فى غيره ثم ان كان بتنوين او بنون

تمام اسم — اى فى غير الجنس — مثل طاب زيد عالمين

وان اردت معرفة التميز
لكى تعد من بعد التميز
فهو الذى ياتيك بعد العدد
والكيل والوزن ومزرع
للبيع

التثنية جازت الاضافة والا فلا وعن غير مقدار مثل

خاتم حديدا والخفض اكثر والثانى عن نسبة فى جملة او

ما ضاهاها مثل طاب زيد نفسا وزيد طيب ابا وابوة وعلما و

دارا او فى اضافة مثل يعجبنى طيبه ابا وابوة وعلما ودارا

ولله دره فارسا ثم ان كان اسما يصح جعله لما انتصب

عنه جاز ان يكون له ولمتعلقه والا فهو لمتعلقه

فيطابق فيهما ما قصد الا ان يكون جنسا الا ان يقصد

من وحدة التميز وتثنيته وجمعيته سواء كانت لموافقة ما

الانواع وان كان صفة كانت له وطبقه واحتملت

الحال ولا يتقدم التمييز على عامله والاصح ان لا يتقدم
على الفعل خلافا للمازني والمبرد **المستثنى** متصل ومنقطع
فالمتصل المخرج من متعدد بالا واخواتها والمنقطع المذكور
بعدها غير مخرج وهو منصوب اذا كان بعد الا غير
الصفة في كلام موجب او مقدما على المستثنى منه او
منقطعا في الاكثر او كان بعد خلا وعدا في الاكثر او
ماخلا وماعدا وليس ولا يكون ويجوز النصب ويختار
البدل فيما بعد الا في كلام غير موجب وذكر المستثنى منه

مثل ما فعلوه الا قليل والا قليلا ويعرب على حسب العوامل
اذا كان المستثنى منه غير مذكور وهو في غير الموجب
ليفيد مثل ما ضربني الا زيد والا ان يستقيم المعنى نحو قرات
الا يوم كذا ومن ثم لم يجز ما زال زيد الا عالما واذا تعذر
البدل على اللفظ ابدل على الموضع نحو ما جاءني من احد
الا زيد ولا احد فيها الا عمرو وما زيد شيئا الا شيء لا
يعبأ به لان من لا تزاد بعد الاثبات وما ولا لا تقدران

عاملتين بعده لانهما عملتا للنفي وقد انتقض النفي بالا
بخلاف ليس زيد شيئا الا شيئا لانها عملت للفعلية
فلا اثر لنقض معنى النفي لبقاء الامر العاملة هو لاجله
ومن ثم جاز ليس زيد الا قائما وامتنع ما زيد الا قائما و
مخفوض بعد غير وسوى وسواء وبعد حاشا في الاكثر
واعراب غير فيه كاعراب المستثنى بالا على التفصيل وغير صفة
حملت على الا في الاستثناء كما حملت الا عليها في الصفة

اذا كانت تابعة لجمع منكور غير محصور لتعذر الاستثناء
مثل لو كان فيهما آلهة الا الله لفسدتا وضعف في غيره
واعراب سوى وسواء النصب على الظرف على الاصح خبر كان
واخواتها هو المسند بعد دخولها مثل كان زيد قائما و
امره على نحو خبر المبتدا ويتقدم معرفة وقد يحذف
عامله في مثل الناس مجزيون باعمالهم ان خيرا
فخير ويجوز في مثلها اربعة اوجه ويجب الحذف في مثل

اما انت منطلقا انطلقت اي لان كنت

اسم ان واخواتها

هو المسند اليه بعد دخولها مثل ان زيدا قائم المنصوب

بلا التي لنفي الجنس هو المسند اليه بعد دخولها يليها

نكرة مضافا او مشبها به لا غلام رجل ولا عشرين

درهما لك فان كان مفردا فهو مبني على ما ينصب به

وان كان معرفة او مفصولا بينه وبين لا وجب

الرفع والتكرير ومثل قضية ولا ابا حسن لها متأول

وفي مثل لا حول ولا قوة الا بالله خمسة اوجه فتحهما ونصب

الثاني ورفعهما ورفع الاول على ضعف وفتح الثاني

واذا دخلت الهمزة لم تغير العمل ومعناها الاستفهام

والعرض والتمني ونعت المبني الاول مفردا يليه مبني

ومعرب رفعا ونصبا نحو لا رجل ظريفا وظريف والا

فالاعراب والعطف على اللفظ وعلى المحل جائز نحو لا اب

وابنا وابن ومثل لا ابا له ولا غلامي له جائز تشبيها

لشبهه بالمضاف لمشاركته له في اصل معناه ومن ثم لم يجز لا
ابا فيها وليس بمضاف لفساد المعنى خلافا لسيبويه
وقد يحذف كثيرا في مثل لا عليك اي لا باس عليك خبر ما
ولا المشبهتين بليس هو المسند بعد دخولهما وهي في
لغة اهل الحجاز فاذا زيدت ان مع ما او انتقض النفي
بالا او تقدم الخبر بطل العمل واذا عطف عليه بموجب
فالرفع المجرورات هو ما اشتمل على علم المضاف اليه والمضاف اليه كل

اسم نسب اليه شيء بواسطة حرف الجر لفظا او تقديرا
مرادا فشرطه ان يكون المضاف اسما مجردا عن التنوين
لاجلها وهي معنوية ولفظية فالاولى ان يكون المضاف
غير صفة مضافة الى معمولها وهي اما بمعنى اللام فيما
عدا جنس المضاف وظرفه او بمعنى من في جنس المضاف
او بمعنى في في ظرفه وهو قليل نحو غلام زيد وخاتم
وابناوا ضرب اليوم وتفيد تعريفا مع المعرفة وتخصيصا

مع النكرة وشرطها تجريد المضاف من التعريف وما

اجازه الكوفيون من الثلثة الاثواب وشبهه من

العدد ضعيف واللفظية ان يكون المضاف صفة مضافة

الى معمولها مثل ضارب زيد وحسن الوجه ولا تفيد

الا تخفيفا في اللفظ ومن ثم جاز مررت برجل حسن

الوجه وجاز الضاربا زيد وامتنع الضارب زيد خلافا

او امتنع بزيد حسن الوجه — والضاربوا زيد

للفراء وضعف شعر الواهب المائة الهجان وعبدها ه

[illegible]

عوض

عوض تزجى خلفها اطفالها ه وانما جاز الضارب

الرجل حملا ه على المختار في الحسن الوجه والضاربك وشبهه

فيمن قال انه مضاف حملا على ضاربك ولا يضاف موصوف

اي ضارب

الى صفته ولا صفة الى موصوفها ونحو مسجد الجامع و

جانب الغربي وصلوة الاولى وبقلة الحمقاء متأول ومثل

اي صلوة الساعة الاولى — اي بقلة الحمقا

جرد قطيفة واخلاق ثياب متأول ولا يضاف اسم

مماثل للمضاف اليه في العموم والخصوص كليث واسد

وجبس ومنع لعدم الفايدة بخلاف كل الدراهم وعين

الشيء فانه يختص قولهم سعيد كرز نحو متأول واذا اضيف

الاسم الصحيح او الملحق به الى ياء المتكلم كسر آخره

والياء مفتوحة او ساكنة فان كان اخره الفا تثبت

وهذيل تقلبها لغير التثنية ياء وان كان اخره ياء

ادغمت وان كان واوا قلبت ياء وادغمت وفتحت الياء

للساكن واما الاسماء الستة فاخي وابي واجاز

المبرد اخيّ وابيّ وتقول حمي وهني ويقال فيّ في الاكثر وفمي

اذا قطعت قيل اخ وحم وهن واب وفم وفتح الفاء

افصح منها وجاء حم مثل يد وخبء ودلو وعصى

مطلقا وجاء هن مثل يد مطلقا وذو لا يضاف الى مضمر

ولا يقطع التوابع كل ثان باعراب سابقه واحدة

النعت تابع يدل على معنى في متبوعه مطلقا وفائدته

تخصيص او توضيح وقد يكون لمجرد الثناء او الذم

جامع زید عالم

غیر مقید بحالی از احوال

فی المعرفة مثال زید الظریف

فی النکرة کرجل عالم

والتاكيد مثل نفخة واحدة ولا فصل بين ان يكون مشتقا

اوغيره اذا كان وضعه لغرض المعنى عموما مثل تميمى

يعنى در جميع احوال دلالت كرده باشد بر معنى كه در مطلوب اوست

اى وضع غير المشتق

وذى مال او خصوصا مثل مررت برجل اى رجل وبهذا

الرجل وبزيد هذا ويوصف النكرة بالجملة الخبرية ويلزم

نحو جاءنى رجل ابوه قايم

الضمير ويوصف بحال الموصوف وبحال متعلقه مثل

نحو مررت برجل حسن

مررت برجل حسن غلامه فالاول يتبعه فى الاعراب

التعريف والتنكير والافراد والتثنية والجمع والتذكير

جاءنى رجل عالم جاءنى زيد عالم

والتانيث

والتانيث والثانى يتبعه فى الخمسة الاول وهو كالفعل

جاءتنى امراة عاملة

نحو قام رجل قاعد غلمانه مثل يقعد غلمانه
وقام رجلان قاعد غلمانهما مثل
يقعد غلمانهما

ومن ثم حسن قام رجل قاعد غلمانه وضعف قاعدون

غلمانه ويجوز قعود غلمانه والمضمر لا يوصف ولا يوصف به و

والضمير صفت اسم اورده نمى شود

الموصوف اخص او مساو ولهذا ومن ثم لم يوصف ذو اللام

الا بمثله او بالمضاف الى مثله وانما التزم وصف باب

جاءنى الرجل والغلام

هذا بذى اللام للابهام ومن ثم ضعف مررت بهذا

الابيض وحسن مررت بهذا العالم العطف تابع مقصود

بالنسبة مع متبوعه يتوسط بينه وبين متبوعه

احد الحروف العشرة وسياتي مثل قام زيد وعمرو واذا

عطف على المرفوع المتصل اكد بمنفصل مثل ضربت

انا وزيد الا ان يقع فصل فيجوز تركه نحو ضربت اليوم

وزيد واذا عطف على الضمير المجرور اعيد الخافض

نحو مررت بك وبزيد والمعطوف في حكم المعطوف عليه

ومن ثم لم يجز في ما زيد بقايم او قايما ولا ذاهب عمرو

والا الرفع وانما جاز الذي يطير فيغضب زيد الذباب

لانتفاء السببية واذا عطف على العاملين المختلفين

لم يجز خلافا للفراء الا في نحو في الدار زيد والحجرة عمرو خلافا

لسيبويه التوكيد تابع يقرر امر المتبوع في النسبة او

الشمول وهو لفظي ومعنوي فاللفظي تكرير اللفظ مثل

جاء زيد زيد ويجري في الالفاظ كلها والمعنوي بالفاظ

محصورة وهي نفسه وعينه وكلاهما وكله واجمع

والاكتع وابتع وابصع فالاولان يعمان باختلاف صيغتهما

وضميرهما نحو نفسه انفسهما انفسهم نفسها انفسهما

انفسهن والثاني للمثنى كلاهما وكلتاهما والباقي لغير المثنى

باعتبار الضمير في كله وكلها وكلهم وكلهن والصيغ

في البواقي نحو اجمع جمعاء اجمعون جمع ولا يؤكد بكل

واجمع الا ذو اجزاء يصح افتراقها حسا او

حكما نحو اكرمت القوم كلهم واشتريت العبد كله

بخلاف

بخلاف جاء زيد كله واذا اكّد المضمر المرفوع المتصل بالنفس

والعين أكّد بمنفصل مثل ضربت انت نفسك واكتع

واخواته اتباع لاجمع فلا تتقدم وذكرها دونه ضعيف

اي اكتع واخواته — اي اجمع

البدل تابع مقصود بما نسب الى المتبوع دونه وهو

بدل الكل والبعض والاشتمال والغلط فالاول مدلوله

جاءني زيد اخوك — ضربت زيدا راسه

مدلول الاول والثاني جزؤه والثالث بينه وبين

الاول ملابسة بغيرهما والرابع ان تقصد اليه بعد

والتبع وابتع وابصع فالاولان يعمان باختلاف صيغتهما

وضميرهما نحو نفسه انفسهما انفسهم نفسها انفسهما

انفسهن والثاني للمثنى كلاهما وكلتاهما والباقي لغير المثنى

باعتبار الضمير في كله وكلها وكلهم وكلهن والصيغ

في البواقي نحو اجمع جمعاء اجمعون جمع ولا يؤكد بكل

واجمع الا ذو اجزاء يصح افتراقها حسا او

حكما نحو اكرمت القوم كلهم واشتريت العبد كله

فجلا

فجلا فجاء زيد كله واذا اكد المضمر المرفوع المتصل بالنفس

والعين اكد بمنفصل مثل ضربت انت نفسك والتبع

واخواته اتباع لاجمع فلا تتقدم وذكرها دونه ضعيف

اي اكتع واخواته [illegible] اي اجمع

البدل تابع مقصود بما نسب الى المتبوع دونه وهو

بدل الكل والبعض والاشتمال والغلط فالاول مدلوله

جاء في زيد اخوك ضربت زيدا راسه [illegible] زيد اخوه [illegible]

مدلول الاول والثاني جزؤه والثالث بينه وبين

الاول ملابسة بغيرهما والرابع ان تقصد اليه بعد

ان يكون [illegible] [illegible]

ان غلطت بغيره ويكونان معرفتين ونكرتين ومختلفين

واذا كان نكرة من معرفة فالنعت نحو بالناصية ناصية

كاذبة ويكونان ظاهرين ومضمرين ومختلفين و

لا يبدل ظاهر من مضمر بدل الكل الا من الغايب نحو ضربته

زيدا عطف البيان تابع غير صفة يوضح متبوعه نحو

اقسم بالله ابو حفص عمر وفصله من البدل لفظا

نحو انا ابن التارك البكري بشر عليه الطير ترقبه

وقوعا

وقوعا المبني ما ناسب مبني الاصل او وقع غير مركب وحكمه

ان لا يختلف آخره لاختلاف العوامل والقابه ضم وفتح و

كسر ووقف وهي المضمرات واسماء الاشارة والموصولات

واسماء الافعال والاصوات والمركبات والكنايات وبعض

المضمر

الظروف الضمير ما وضع لمتكلم او مخاطب او غائب

تقدم ذكره لفظا او معنى او حكما وهو متصل ومنفصل

فالمنفصل المستقل بنفسه والمتصل ما لم يستقل وهو

مرفوع ومنصوب ومجرور فالمرفوع والمنصوب متصل

ومنفصل والمجرور متصل وذلك خمسة انواع الاول ضربت

ضربتُ الى ضربتنّ وضربنَ والثاني انا الى هنّ والثالث

ضربني واني الى ضربهنّ وانّهنّ والرابع اياي الى اياهنّ

الخامس غلامي ولي الى غلامهنّ ولهنّ والمرفوع

المتصل خاصة يستتر في الماضي للغائب والغائبة وفي

المضارع والمتكلم مطلقا والمخاطب والغائب والغائبة

وفي الصفة

وفي الصفة مطلقا ولا يسوغ المنفصل الا لتعذر المتصل

اي لا يجوز الضمير المنفصل مرفوعا كان او منصوبا

وذلك بالتقديم على عامله او بالفصل لغرض او الحذف

اي حذف عامله — اي تقديم الضمير

او يكون العامل معنويا او حرفا والضمير مرفوع او

لامتناع اتصال اللفظ بالمعنوي

بكونه مسندا اليه صفة جرت على غير من له مثل اياك

اي كون الضمير — اي اذا كان الضمير — اي حال الصفة

ضربت وما ضربك الا انا واياك والشر وانا زيد وما

انت قائما وهند زيد ضاربته هي واذا اجتمع ضميران

وليس احدهما مرفوعا فان كان احدهما وقدمته

احد الضميرين الذي اعرف على الاخر

عليه فلك الخيار في الثاني مثل اعطيت له واعطيتك

اياه والا فهو منفصل مثل اعطيته اياه اياك واياه

والمختار في خبر باب كان واخواته الانفصال والاكثر

لولا انت الى اخرها ونون الوقاية مع الياء لازمة في

الماضي وفي المضارع عريا عن نون الاعراب فانت مع النون

وله فان واخواتها مخير ويختار في ليت ومن وعن

وقد وقط وعكسها لعل ويتوسط بين المبتداء والخبر

قبل

قبل العوامل وبعدها صيغة مرفوع منفصل مطابق

للمبتداء ويسمى فصلا ليفصل بين كونه نعتا وخبرا

وشرطه ان يكون الخبر معرفة او افعل من كذا مثل كان

اي شرط الفصل

زيد هو افضل من عمرو ولا موضع له عند الخليل وبعض

اي للفصل من الاعراب

العرب يجعله مبتداء وما بعده خبره ويتقدم قبل

اي افعل

الجملة ضمير غايب يسمى ضمير الشان يفسر بالجملة بعده و

يكون متصلا او منفصلا مستترا او بارزا على حسب

العوامل مثل هو زيد قائم وكان زيد قائما وانه زيد قائم

مثال المنفصل — مثال المتصل البارز — مثال المنفصل المستتر

وحذفه منصوبا ضعيف الا مع انّ اذا خففت فانه

المفتوحة — اي حذفه

لازم اسماء الاشارة ما وضع لمشار اليه وهي ذا للمذكر ولمثناه ذان

وذين وللمؤنث تا وذي وتي وته وذه ولمثناه تان

وتين ولجمعهما اولا ويلحقها حرف التنبيه ويتصل

اي جمع المذكر والمؤنث — اي اسماء الاشارة

بها حرف الخطاب وهي خمسة في خمسة فيكون خمسة وعشرين

من انواع اسماء الاشارة يعني المفرد المذكر والمؤنث

وذلك الى ذاكن وذانك الى ذانكن وهي وكذلك البواقي

ويقال

ويقال ذا للقريب وذلك للبعيد وذاك للمتوسط وتلك

وذانك وتانك مشددتين واولالك مثل ذلك واما

في افادة البعد

ثم وهنا وهنا فللمكان خاصة **الموصول** ما لا يتم جزءا

الا بصلة وعايد وصلته جملة خبرية والعايد ضمير له وصلة

اي الموصول — اي صلة ما لا يتم جزءا الا بصلة

الالف واللام اسم الفاعل والمفعول وهي الذي والتي واللذان

للمفرد المؤنث — اي الموصولات — لمثنى المذكر

واللتان بالالف والياء والاولى والذين واللاتي واللاء

لمثنى المؤنث — في حال الرفع — في حال النصب والجر

اللائي واللذي واللواتي وما ومن واي واية وذو الطائية

لجمع المؤنث

وذا بعد ما للاستفهام والالف واللام والعايد المفعول

يجوز حذفه واذا اخبرت بالذى صدرتها وجعلت موضع

المخبر عنه ضميرا لها واخرته خبرا فاذا اخبرت عن

زيد فى ضربت زيدا قلت الذى ضربته زيد وكذلك الالف واللام

فى الجملة الفعلية خاصة ليصح بناء اسم الفاعل والمفعول منها

فان تعذر امر منها تعذر الاخبار ومن ثم امتنع فى ضمير

الشان والموصوف والصفة والمصدر العامل والحال والضمير

المستحق

المستحق لغيرها والاسم المشتمل عليه وما الاسمية موصولة و

استفهامية وشرطية وموصوفة وتامة بمعنى شىء وصفة

ومن كذلك الا فى التامة والصفة واى واية كمن وهى

معربة وحدها الا اذا حذف صدر صلتها وفى ماذا صنعت

وجهان احدهما ما الذى وجوابه رفع والاخر اى شىء

وجوابه نصب اسماء الافعال ما كان بمعنى الامر والماضى مثل

رويد زيدا اى امهله وهيهات ذلك اى بعد وفعال بمعنى الامر

من الثلاثي قياس كنزال بمعنى انزل وفعال مصدرا معرفة
كفجار وصفة يا فساق مبني لمشابهته له عدلا وزنة و
علما الاعيان مؤنثا كقطام وغلاب مبني في الحجاز معرب
في تميم الا ما كان في اخره راء نحو حضار الاصوات كل لفظ حكي به
صوت او صوت به البهائم فالاول كغاق والثاني كنخ المركبات
كل اسم من كلمتين ليس بينهما نسبة فان تضمن الثاني
حرفا بنيا كخمسة عشر وحادي عشر واخواتها الا اثني عشر

والا

والاعرب الثاني كبعلبك وبني الاول في الافصح والكنايات
كم وكذا للعدد وكيت وذيت للحديث وكم الاستفهام مميزها
منصوب مفرد والخبرية مجرور مفرد ومجموع وتدخل من فيهما
ولهما صدر الكلام وكلاهما يقع مرفوعا ومنصوبا و
مجرورا فكل ما قبله حرف جر او مضاف فمجرور وكلما بعده
فعل مشتغل عنه كان منصوبا معمولا على حسبه والا فمرفوع
مبتدا ان لم يكن ظرفا وخبر ان كان ظرفا وكذلك اسماء

الاستفهام والشرط وفي مثل كم عمة لك يا جرير وخالة ثلثة

اوجه وقد يحذف مثل كم مالك وكم ضربت **الظروف** منها

ما قطع عن الاضافة كقبل وبعد واجاه بجاه لا غير وليس

غير وحسب ومنها حيث ولا يضاف الا الى الجملة في الاكثر

منها اذا وهي للمستقبل وفيها معنى الشرط فلذلك اختير

بعدها الفعل وقد تكون للمفاجاة فيلزم المبتدا بعدها

منها واذ للماضي ويقع بعدها الجملتان **منها** اين وانى

للمكان

للمكان استفهاما وشرطا ومتى للزمان استفهاما

وكيف للحال استفهاما ومذ ومنذ بمعنى اول المدة

فيليهما المفرد المعرفة وبمعنى الجميع فيليهما المقصود

بالعدد وقد يقع المصدر او الفعل او ان فيقدر زمان

مضاف وهو مبتدا وما بعده خبره للزجاج ومنها

لدى ولدن وقد جاء لدن ولدن ولدُ ولدن ولدُ

وقط للماضي المنفي وعوض للمستقبل المنفي الظروف المضافة

الجملة اذا جوزبناؤها على الفتح وكذلك مثل وغير

ما وان المعرفة والنكرة المعرفة ما وضع لشئ بعينه

وهي المضمرات والاعلام والمبهمات وما عرف باللام او

بالنداء والمضاف الى احدها معنى والعلم ما وضع لشئ

بعينه غير متناول غيره بوضع واحد واعرفها المضمر

المتكلم ثم المخاطب ثم الغائب والنكرة ما وضع لشئ لا

اسماء العدد

بعينه ما وضع لكمية احاد الاشياء اصولها اثنتا عشرة

كلمة

كلمة واحد الى عشرة ومائة والف تقول واحد اثنان

واحدة اثنتان وثنتان ثلثة الى عشرة وثلاث

الى عشر احد عشر اثنا عشر احدى عشرة اثنتا عشرة ثلثة عشر

الى تسعة عشر ثلث عشرة الى تسع عشرة وتميم يكسر الشين عشرون

واخواتها فيهما احد وعشرون احدى وعشرون ثم بالعطف

بلفظ ما تقدم الى تسعة وتسعين مائة والف مائتان

والفان فيهما ثم بالعطف على ما تقدم وفي ثمانية عشرة

فتح الياء وجاز اسكانها وشذ حذفها بفتح النون

ومميز الثلاثة الى العشرة مخفوض مجموع لفظا او معنى

الا في ثلاث مائة الى تسعمائة وكان قياسها مائات او مئين

ومميز احد عشر الى تسعة وتسعين منصوب مفرد ومميز

مائة والف وتثنيتهما وجمعه مخفوض مفرد واذا كان

المعدود مؤنثا واللفظ مذكرا او بالعكس فوجهان

ولا مميز لواحد واثنان استغناء بلفظ التمييز عنهما

مثل

مثل رجل ورجلان لافادته النص المقصود بالعدد وتقول

المفرد من العدد باعتبار تصيره الثاني عشر والثانية الى

العاشر والعاشرة لا غير باعتبار حالة والاولى والثانية و

الحادي عشر والحادية عشرة والثاني عشر والثانية عشرة

الى التاسع عشر والتاسعة عشرة ومن ثم قيل في الاول

وثالث اثنين اي مصيرهما من ثلثتهما في الثاني اي احد

هما وتقول حادي عشر احد عشر على الثاني خاصة وان شئت

قلت حادي عشر الى تاسع عشر فيعرب الأول المؤنث

علامة التانيث لفظا او تقديرا المذكر بخلافه و

علامة التانيث التاء والالف مقصورة او ممدودة

وهو حقيقي ولفظي والحقيقي ما بازائه ذكر من الحيوان

كامرأة وناقة واللفظي بخلافه كظلمة وعين واذا

سند الفعل اليه فبالتاء وانت في ظاهر غير الحقيقي بالخيار

وحكم ظاهر الجمع غير المذكر السالم مطلقا حكم ظاهر غير

الحقيقي

الحقيقي وضمير العاقلين غير السالم فعلت وفعلوا و

النساء والايام فعلت وفعلن المثنى ما لحق آخره الف

او ياء مفتوح ما قبلها ونون مكسورة ليدل على ان

معه مثله من جنسه والمقصور ان كانت الفه عن واو

وهو ثلاثي قلبت واوا والا فبالياء والممدود ان كانت

همزته اصلية تثبت وان كانت للتانيث قلبت واوا

والا فالوجهان ويحذف نونه بالاضافة وحذفت تاء

التانيث في خصيانٍ واليانٍ **المجموع** ما دلّ على احاد

مقصودة بحروف مفردة بتغيير ما فنحو تمر وركب ليس بجمع

على الاصح ونحو فُلك جمع وهو صحيح ومكسر فالصحيح المذكر

والمؤنث **المذكر** ما لحق اخره واو مضموم ما قبلها او ياء مكسور

ما قبلها ونون مفتوحة ليدلّ على ان معه اكثر منه

فان كان اخره ياء قبلها كسرة حذفت مثل قاضون و

ان كان اخره مقصورا حذفت الالف وبقي ما قبلها مفتوحا

مثل

مثل مصطفون وشرطه ان كان فمذكر علم يعقل وان كان

صفة فمذكر يعقل وان لا يكون افعل فعلاء مثل احمر و

لا فعلان فعلى مثل سكران سكرى ولا مستويا فيه المذكر

مع المؤنث مثل جريح وصبور ولا بتاء تانيث مثل علامة

وتحذف نونه بالاضافة وقد شذ سنين وارضين

المؤنث ما لحق اخره الف وتاء وشرطه ان كان صفة

وله مذكر فان يكون مذكره جمع بالواو والنون وان

لم يكن له مثله فان لا يكون بتجرد الحايض والا جمع مطلقا

جمع التكسير ما تغير بناء واحده كرجال وافراس وجمع القلة

وهو ما يطلق على ثلثة وعشرة فما دونها افعل وافعال وافعلة

وفعلة والصحيح وما عدا ذلك جمع كثرة المصدر اسم الحدث

الجاري على الفعل وهو من الثلاثي سماع وفي غيره قياس

كما تقول اخرج اخراجا واستخرج استخراجا ويعمل عمل فعله

ماضيا وغيره اذا لم يكن مفعولا مطلقا ولا يتقدم معموله عليه

ولا يضمر

ولا يضمر فيه ولا يلزمه ذكر الفاعل ويجوز اضافته الى الفاعل

وقد يضاف الى المفعول واعماله باللام قليل فان كان مطلقا

فالعمل للفعل وان كان بدلا منه فوجهان ما اشتق من فعل

لمن قام به بمعنى الحدوث وصيغته من الثلاثي المجرد على

فاعل ومن غيره على صيغة المضارع بميم مضمومة وكسر

ما قبل الاخر نحو مخرج ومستخرج ويعمل عمل فعله وشرطه معنى

الحال او الاستقبال والاعتماد على صاحبه او الهمزة او ما

فان كان للماضي وجبت الاضافة معنى خلافا للكسائي فان
كان له معمول اخر فبفعل مقدر فاذا دخلت اللام استوى
الجميع وما وضع منه للمبالغة كضراب وضروب ومضراب
وعليم وحذر مثله والمثنى والمجموع مثله ويجوز حذف
النون مع العمل والتعريف تحقيقا **اسم المفعول** هو ما
اشتق من فعل لمن وقع عليه وصيغته من الثلاثي
المجرد على مفعول كمضروب ومن غيره على صيغة الفاعل

بميم

بميم مضمومة وفتح ما قبل الاخر كمستخرج وامره في العمل
والاشتراط كامر الفاعل مثل زيد معطى غلامه درهما
الصفة المشبهة ما اشتق من فعل لازم لمن قام به على
معنى الثبوت وصيغتها مخالفة لصيغة الفاعل على حسب
السماع كحسن وصعب وشديد وتعمل عمل فعلها مطلقا
وتقسيم مسائلها ان تكون الصفة باللام او مجردة عنها
ومعمولها مضافا او باللام او مجردا عنهما فهذه ستة

والمعمول في كل واحد منها مرفوع ومنصوب ومجرور

فصار ثمانية عشر فالرفع على الفاعلية والنصب على التشبيه

بالمفعول في المعرفة وعلى التمييز في النكرة والجر على الاضافة و

تفصيلها حسن وجهه ثلثة وكذلك حسن الوجه وحسن

وجه الحسن وجها الحسن بوجه الحسن وجه اثنان منها ممتنعان

الحسن وجهه الحسن وجه والبواقي ما كان فيه ضمير واحد

وما كان فيه ضميران منها حسن وما لا ضمير فيه قبيح ومتى رفعت

بها

بها فلا ضمير فيها فهي كالفعل والا ففيها ضمير الموصوف فتؤنث

وتثنى وتجمع واسماء الفاعل والمفعول غير المتعديين مثل

الصفة فيما ذكر اسم التفضيل ما اشتق من فعل الموصوف

بزيادة على غيره وهو افعل وشرطه ان يبنى من ثلاثي مجرد

ليمكن البناء وليس بلون ولا عيب لان منهما اشتق افعل

لغيره نحو زيد افضل الناس فان قصد غيره توصل با

شد نحو هو اشد منه استخراجا وبياضا وعمى

وقياسه للفاعل وشذ جاء للمفعول نحو اعذر والوم

واشغل واشهر ويستعمل على احد ثلثة اوجه امّا مضافا

او بمن او معرّفا باللام فلا يجوز زيد الافضل من عمرو

ولا زيد افضل الا ان يعلم فاذا اضيف فله معنيان

احدهما وهو الاكثر ان يقصد به الزيادة على من

اضيف اليه فيشترط ان يكون منهم مثل زيد افضل

الناس فلا يجوز يوسف احسن اخوته لخروجه

عنهم

عنهم باضافتهم والثاني ان يقصد زيادة مطلقة

ويضاف للتوضيح فيجوز يوسف اخوته ويجوز في الاول

الافراد والمطابقة لمن هو له وامّا الثاني والمعرف

باللام فلا بدّ من المطابقة والذي بمن مفرد مذكر لا غير ولا يعمل

في مظهر الا اذا كان صفة لشيء وهو في المعنى لمسبّب مفضّل

باعتبار الاوّل على نفسه باعتبار غيره منفيا مثل ما رايت

رجلا احسن في عينه الكحل منه في عين زيد لانه حينئذ

[illegible]

بمعنى حسن مع انه لو رفع او فصل او ابين احسن ومعموله
باجنبي وهو الكحل وذلك ان تقول احسن في عينه الكحل
مثل قوله مررت على وادي السباع ولا ارى كوادي السباع
حين يظلم واديا اقل به ركب اتوه تاية واخوف
الا ما وقى الله ساريا مبحث الفعل ما دل على معنى
في نفسه مقترن باحد الازمنة الثلاثة ومن خواصه
دخول قد والسين والسوف والجوازم ولحوق تاء التانيث

الساكنة

الساكنة ونحو تاء فعلت الماضي ما دل على زمان قبل زمانك
مبني على الفتح مع غير ضمير المرفوع المتحرك والواو المضارع
ما اشبه الاسم باحد حروف نايت لوقوعه مشتركا
وتخصيصه بالسين او سوف فالهمزة للمتكلم مفردا
والنون مع غيره والتاء للمخاطب مطلقا وللمونث
والمونثين غيبة والياء للغايب غيرهما وحروف المضارع
مضمومة في الرباعي ومفتوحة فيما سواه ولا يعرب

من الفعل اذا لم يتصل به نون تاكيد ولا نون جمع
المؤنث واعرابه رفع ونصب وجزم فالصحيح المجرد
من ضمير بارز مرفوع للتثنية والجمع والمخاطب المؤنث
بالضمة والفتحة والسكون مثل يضرب ولن يضرب
ولم يضرب والمتصل به ذلك بالنون وحذفها
يضربان ويضربون وتضربين والمعتل بالواو والياء
بالضمة تقديرا والفتحة لفظا والحذف جزما والمعتل

بالالف

بالالف بالضمة والفتحة تقديرا والحذف اذا تجرد
عن الناصب والجازم نحو يقوم زيد وينتصب بان
ولن وكي واذن وبان مقدرة بعد حتى ولام كي ولام
الجحود والفاء والواو واو وان نحو اريد ان تحسن
الي وان تصوموا واللتي تقع بعد العلم المخففة
من المثقلة وليست هذه مثله علمت ان سيقوم
وان لا يقوم واللتي تقع بعد الظن فالوجهان

ولن نحو لن ابرح معناها نفي المستقبل واذن اذا

لم يعتمد ما بعدها على ما قبلها او كان الفعل مستقبلا

مثل اذن يدخل الجنة فاذا وقعت بعد الفاء والواو

لمن قال انا اتيك فاكرمك سر اي اذن تتر

فالوجهان وكي مثل اسلمت كي ادخل الجنة ومعناها

جايز ان النصب بناء على ضعف الاعتماد والرفع باعتبار الاعتماد بالعطف ولمن ضعف سر

السببية وحتى اذا كان مستقبلا بالنظر الى ما قبلها

بمعنى كي او الى نحو اسلمت حتى ادخل الجنة وكنت سرت

حتى ادخل البلد واسير حتى تغيب الشمس فان اردت

الحال

[illegible]

الحال تحقيقا او حكاية كانت حرف ابتداء فيرفع

ويجب السببية مثل مرض فلان حتى لا يرجونه ومن

ثم امتنع الرفع في كان سيري حتى ادخلها في الناقصة

واسرت حتى تدخلها وجاز في كان سيري حتى ادخلها

في التامة وايهم سار حتى تدخلها ولام كي نحو اسلمت

لادخل الجنة ولام الجحود لام تاكيد بعد النفي لكان مثل

وما كان الله ليعذبهم والفاء بشرطين احدهما السببية

والثاني ان يكون قبلها امر او نهي او استفهام او نفي

او تمني او عرض ولو او بشرطين احدهما الجمعية ثانيهما

وان يكون قبلها ذلك واو بشرط معنى الحال او الا

ان والعاطفة اذا كان المعطوف عليه اسما ويجوز

اظهارها مع لام كي مع الحروف العاطفة يجب مع

لا في اللام ويجزم بلم ولما ولام الامر ولا في النهي وكلم

المجازات وهي ان ومهما واذما وحيثما واين ومتى

ومن

ومن وما واي وانى واما مع كيفما واذا شاذ وبان

تقدمه فلم لقلب المضارع ماضيا ونفيه ولما مثلها

وتختص بالاستغراق وجواز حذف الفعل ولام الامر

وهو اللام المطلوب بها الفعل ولا ضدها والكلم

المجازات تدخل على الفعلين لسببية الاول ومسببية

الثاني ويسميان شرطا وجزاء وان كانا مضارعين

او الاول فالجزم وان كان الثاني فالوجهان وان كان

الجزاء ماضيًا بغير قد لفظا او معنى لم يجز الفا وان

كان مضارعا مثبتا او منفيا بلا فالوجهان والا

فالفاء ويجيء اذا مع الجملة الاسمية موضع الفا

وان مقدرة بعد الامر والنهي والاستفهام والتمني

والعرض اذا قصد السببية نحو اسلم تدخل الجنة

كان المضارع بعد هذه الاشياء الخمسة

ولا تكفر تدخل الجنة وامتنع ولا تكفر تدخل النار

خلافا للكسائي لان التقدير ان تكفر **الامر** صيغة

يطلب

يطلب بها الفعل من الفاعل المخاطب بحذف حرف المضارعة

وحكم آخره حكم المجزوم فان كان بعده ساكن وليس برباعي

زدت همزة وصل مضمومة ان كان ما بعده ضمة و

مكسورة فيما سواه نحو اقتل واضرب وعلم فان كان

اي سواء ساكن بعده كسرة وفتحة

رباعيا فمفتوحة مفتوحة **فصل** ما لم يسم فاعله

هو ما حذف فاعله فان كان ماضيا ضم اوله وكسر

ما قبل آخره ويضم الثالث مع همزة الوصل والثاني مع

مع التاء خوف اللبس ومعتل العين الافصح قيل وبيع

وجاء الاشمام وجاء الواو ومثله باب اختير وانقيد

دون استخير واقيم وان كان مضارعا ضم اوله وفتح

ما قبل آخره ومعتل العين يقلب فيه الفا **المتعدي** و

فل

غير المتعدي ما يتوقف فهمه على متعلق كضرب وغير

متعدي بخلافه كقعد والمتعدي يكون واحدا كضرب

والى اثنين كاعطى وعلم والى ثلثه كاعلم وارى و

علمت زيدا فاضلا

نحو اعلمت زيدا عمرا فاضلا

وانباء ونباء واخبر وخبر وحدث وهذه مفعولها

الاول كمفعول اعطيت والثاني والثالث كمفعولي علمت

علمت

افعال القلوب ظننت وحسبت وخلت وزعمت و

مرة الثلثة للظن هاهنا فهي تكون تارة للظن وتارة للعلم

ورايت ووجدت يدخل على الجملة الاسمية لبيان ما هي

وهذه الثلثة للعلم

على

عنه فتنصب الجزئين ومن خصائصها ان لا يقتصر

احدهما بخلاف باب اعطيت ومنها انها يجوز الالغاء

اي مفعوليهما

في

اذا توسطت او تاخرت لاستقلال الجزئين كلاما بخلاف

عنهما نحو زيد قايم ظننت

بين معموليها نحو زيد ظننت قايم

باب اعطيت مثل زيد علمت قائما ومنها انها تعلق قبل الاستفهام

والنفي واللام ومنها انه يجوز ان يكون فاعلها ومفعولها

ضميرين لشيء واحد مثل علمتني منطلقا ولبعضها معنى آخر يتعدى

به الى واحد وظننت بمعنى اتهمت وعلمت بمعنى عرفت و

رايت بمعنى ابصرت ووجدت بمعنى اصبت **افعال** الناقصة

ما وضع لتقرير الفاعل على صفة وهي كان وصار واصبح

وامسى واضحى وظل وبات وآض وعاد وغدا وراح ومازال

وانفك

وانفك ومافتئ ومابرح ومادام وليس وقد جاء ماجاءت

حاجتك وقعدت كانها حربة اي صارت تدخل

على الجملة الاسمية لاعطاء الخبر حكم معناها فترفع الاول

وتنصب الثاني مثل كان زيد قائما وكان تكون ناقصة لثبوت

خبرها ماضيا دائما او منقطعا وبمعنى صار ويكون

فيها ضمير الشان وتكون تامة بمعنى ثبت وللانتقال واصبح

وامسى واضحى لاقتران مضمون الجملة باوقاتها و

وبمعنى صار وتكون تامة وظل وبات لاقتران مضمون
الجملة بوقتيهما وبمعنى صار ومازال ومافتئ ومابرح
ومانفك لاستمرار خبرها لفاعلها مذ قبله ويلزمها
النفي ومادام لتوقيت امر بمدة ثبوت خبرها لفاعلها
ومن ثم احتاج الى كلام لانه ظرف وليس لنفي مضمون
الجملة حالا وقيل مطلقا ويجوز تقديم اخبارها كلها
على اسمائها وهي في تقديمها عليها على ثلثة

اقسام قسم يجوز وهو من كان الى راح وقسم لا يجوز
وهو ما في اوله ما خلافا لابن كيسان في غير مادام وقسم
مختلف فيه وهو ليس **افعال المقاربة** ما وضع لدنو الخبر
رجاء او حصولا او اخذا فيه فالاول عسى وهو غير
متصرف تقول عسى زيد ان يقوم وعسى ان يخرج زيد وقد
يحذف ان والثاني كاد تقول كاد زيد يجيء وقد تدخل
ان واذا دخل النفي على كاد فهو كالافعال على الاصح

للاثبات وقيل تكون للاثبات في الماضي وفي المستقبل
كالافعال تمسكا بقوله تعالى فذبحوها وما كادوا يفعلون وبقول
ذي الرمة شعر اذا غير المحبين لم يكد رسيس الهوى
من حب مية يبرح والثالث طفق وجعل وكرب
واخذ وهو مثل كاد واوشك وهو مثل عسى وكاد في
الاستعمال افعال التعجب ما وضع لانشاء التعجب
وله صيغتان ما افعله وافعل به وهما غير متصرفين

نحو

نحو ما احسن زيدا واحسن بزيد ولا يبنيان الا مما يبنى
منه افعل التفضيل ويتوصل في الممتنع منه بمثل ما اشد
استخراجه واشدد باستخراجه ولا يتصرف فيهما بتقديم
وتأخير ولا فصل واجاز المازني الفصل بالظرف وما
ابتداء نكرة عند سيبويه وما بعدها الخبر وموصولة
عند الاخفش والخبر محذوف وبه فاعل ولا ضمير
في افعل ومفعول به عند الاخفش والباء للتعدية

اوزايدة فقيه ضمير افعال المدح والذم ما وضع

لانشاء مدح او ذم فمنها نعم وبئس وشرطهما ان يكون

الفاعل معرفا باللام او مضافا الى المعرف بها او مضمرا

مميزا بنكرة منصوبة او بما مثل فنعما هى وبعد ذلك

المخصوص وهو مبتدأ ما قبله خبره او خبر مبتدأ

محذوف مثل نعم الرجل زيد وشرطه مطابقة الفاعل

وبئس مثل القوم الذين كذبوا بآيات الله وشبهه متاول

وقد

وقد يحذف المخصوص اذا علم مثل نعم العبد ونعم الماهدون

بئس ومنها حبذا وفاعله ذا ولا يتغير وبعده المخصوص

واعرابه كاعراب مخصوص نعم ويجوز ان يقع قبل المخصوص

او بعده تمييز او حال على وفق مخصوصه الحروف ما دل

على معنى فى غيره ومن ثم احتاج فى جزئيته الى اسم

وفعل حروف الجر ما وضع للافضاء بفعل او معناه الى ما

يليه وهى من والى وحتى وفى والباء واللام ورب

وواوها وواو القسم وباؤه وتاؤه وعن وعلى والكاف

ومذ ومنذ وحاشا وعدا من للابتداء والتبيين

والتبعيض وزائدة في غير الموجب خلافا للكوفيين

والاخفش وقد كان من مطر وشبهه متأول والى

للانتهاء وبمعنى قليلا وحتى كذلك وبمعنى مع

كثيرا وتختص بالظاهر خلافا للمبرد وفي للظرفية

وبمعنى على قليلا والباء للالصاق والاستعانة

والمصاحبة

والمصاحبة والمقابلة والتعدية والظرفية وزائدة

في الاستفهام والنفي قياسا وفي غيره سماعا مثل بحسبك

زيد واللام للاختصاص والتعليل وزائدة وبمعنى عن

مع القول وبمعنى الواو في القسم للتعجب ورُبّ للتقليل

لها صدر الكلام مختصة بنكرة موصوفة على الاصح

وفعلها ماض محذوف غالبا وقد تدخل على مضمر مبهم

مميز بنكرة منصوبة والضمير مفرد مذكر خلافا للكوفيين

مطابقة التنين وتلحقهما فتدخل على الجمل وواوها

تدخل على نكرة موصوفة وواو القسم انما تكون حذف

الفعل لغير السؤال مختصة بالظاهر والتاء مثلها

مختصة باسم الله تعالى والباء اعم منهما في جميع و

يتلقى القسم باللام وان وحرف النفي ويحذف جوابه اذا

اعترض او تقدمه ما يدل عليه وعن للمجاوزة وعلى

للاستعلاء وقد يكونان اسمين بدخول من عليهما

وبلدة ليس بها انيس
الا اليعافير والا العيس

والكاف

والكاف للتشبيه وزائدة وقد يكون اسما ومذ ومنذ

للزمان للابتداء في الماضي والظرفية في الحاضر نحو

ما رايته مذ شهرنا ومذ يومنا وحاشا وعدا وخلا للاستثناء

حروف المشبهة بالفعل ان وان وكان ولكن وليت

ولعل لها صدر الكلام سوى ان فهي تعكسها وتلحقها

ما فتلغى على الافصح وتدخل حينئذ على الافعال فان

لا تغير معنى الجملة وان مع جملتها حكم المفرد وتم حب

الكسر في موضع الجمل والفتح في موضع المفرد فكسرت ابتداء

وبعد القول وبعد الموصول وفتحت فاعلة ومفعولة

ومبتداء ومضافا اليها وقالوا لولا انك لانه مبتدا

ولو انك لانه فاعل فان جاز التقديران

جاز الامران نحو من يكرمني فاني اكرمه وشبهه

ولذلك جاز العطف على اسم المكسورة لفظا او حكما

بالرفع دون المفتوحة مثل ان زيدا قائم وعمرو

ويشترط

ويشترط مضى الخبر لفظا او تقديرا خلافا للكوفيين ولا

لكونه مبنيا خلافا للمبرد والكسائي في مثل انك وزيد و

اهبان ولكن كذلك ولذلك دخلت اللام مع المكسورة

دونها على الخبر او على الاسم اذا فصل بينه وبينها

او على ما بينهما وفي لكن ضعيف وتخفف المكسورة فيلزمها

اللام ويجوز الغاؤها ويجوز دخولها

على فعل من افعال المبتدا خلافا للكوفيين في التعميم

وتخفف المفتوحة فتعمل في ضمير شان مقدر فتدخل على الجمل

مطلقا فشذ اعمالها في غيره ويلزمها مع الفعل السين

او سوف او قد او حرف النفي وكان للتشبيه فتخفف فتلغى

على الاصح ولكن للاستدراك تتوسط بين كلامين

متغايرين معنى وتخفف فتلغى ويجوز معها الواو وليت للتمني

واجاز الفراء ليت زيدا قائما ولعل للترجي وشذ

الجر بها حروف العاطفة وهي الواو والفاء وثم وحتى

وحتى واو واما وام ولا وبل ولكن فالاربعة الاول

للجمع والواو للجمع مطلقا لا ترتيب والفاء للترتيب

وثم مثلها بمهلة وتراخ وحتى مثلها ومعطوفها

جزء من متبوعه ليفيد قوة او ضعفا واو واما

وام لاحد الامرين مبهما ولام المتصلة ملازمة

لهمزة الاستفهام يليها احد المستويين والاخر باي

الهمزة بعد ثبوت احدهما لطلب التعيين ومن ثم

لم يجز ارايت زيدا ام عمروا ومن ثم كان جوابها

بالتعيين دون نعم او لا والمنقطعة كبل والهمزة مثل

انها لابل ام شاة واما قيل المعطوف عليه لازمة

مع اما جايزة مع او ولا وبل ولكن لاحدهما معينا

ولكن لازمة للنفي حرفا التنبيه الا واما وها

حروف النداء يا اعمها وايا وهيا للبعيد واي والهمزة

للقريب حروف الايجاب نعم وبلى واي واجل وجير و

ان

ان ونعم مقررة لما سبقها وبلى مختصة بايجاب

النفي واي اثبات بعد الاستفهام ويلزمها القسم

واجل وجير وان تصديق للمخبر حروف الزيادة

ان وان وما ولا ومن والباء واللام فان مع

ما النافية وقلت مع ما المصدرية ولما وان

مع لما وبين لو والقسم وقلت مع الكاف وما

مع اذا ومتى واي واين وان شرطا ومع بعض

حروف الجر وقلّت مع المضاف ولا مع الواو وبعد النفي

نحو فبما رحمة الله لنت لهم
نحو غضبت من ما خرج
نحو فلطمني زيد ولا عمرو

وبعد ان المصدريّة وقلّت قبل القسم وشذّت

نحو ما منعك ان تسجد
اي ان تسجد

مع المضاف ومن والباء واللام تقدّم ذكرها حروف

لقولك فخم الاجوار

التفسير اي وان وهي مختصّة بما في معنى القول حروف

نحو جاءني زيد اي عبد الله
نحو ناديناه ان يا ابراهيم

المصدرية ما وان وانّ فالاوّلان للفعليّة وانّ للاسمية

نحو اعجبني انك قائم
وضاقت عليهم الارض بما رحبت

حروف التحضيض هلّا والّا ولولا ولوما لها صدر

الكلام ويلزم الفعل لفظا او تقديرا حروف التوقّع

نحو هلا زيدا ضربت وهلا زيد انفع
نحو الا ضربت زيدا وهلا تضرب زيدا

قد وفي المضارع للتقليل حروف الاستفهام الهمزة

وهل لهما صدر الكلام تقول ازيد قائم واقام

زيد وكذلك هل والهمزة اعمّ تصرفا تقول ازيد

ضربت واتضرب زيدا وهو اخوك وازيد عندك

ام عمرو واثمّ اذا ما وقع وافمن كان واومن كان

دون هل حروف الشرط ان ولو وامّا لها صدر الكلام

فان للاستقبال وان دخل الماضي ولو عكسه ويلزمان

الفعل لفظا او تقديرا ومن ثمّ قيل لو انك بالفتح

لانه فاعل وان طلقت بالفعل موضع منطلق

ليكون كالعوض فاذا كان حامل جاز لتعذره

للفعل المذكور موضع اسم الفاعل

واذا تقدم القسم اول الكلام على الشرط لزم الماضي

اي القسم

لفظا او معنى وكان الجواب للقسم فقط مثل والله

ان اتيتني او لم تأتني لاكرمنك وان توسط

بتقديم الشرط او غيره جاز ان يعتبر وان يلغى

نحو

نحو انا والله ان يأتني اتك وان اتيتني والله

لاتينك وتقدير القسم كاللفظ مثل لئن اخرجوا لا

يخرجون معهم وان اطعتموهم انكم لمشركون واما

للتفصيل والتزم حذف فعلها وعوض بينها وبين

فائها جزء مما في حيزها مطلقا وقيل هو معمول

نحو اما زيد فمنطلق

محذوف مطلقا نحو اما يوم الجمعة فزيد منطلق

وقيل وان كان جائز التقديم فمن الاول والا فمن

نحو اما يوم الجمعة فزيد منطلق

اي ما يتوسط بين اما وفائها جائز التقديم الفاء

الثاني حرف الردع كلا وقد جاء بمعنى حقا حرف
التانيث الساكنة تلحق الماضي لتانيث المسند اليه
فان كان ظاهرا غير حقيقي فمخير وان كان مضمرا
فالحاق واما الحاق علامة التثنية والجمعين
وتضعيف التنوين نون ساكنة وهو يتبع حركة
الاخر لتاكيد الفعل وهو للمتمكن والتنكير
والعوض والمقابلة والترنم ويحذف من العلم

موصوفا

موصوفا بابن مضافا الى علم آخر نون التاكيد
خفيفة ساكنة وثقيلة مفتوحة مع غير
الالف يختص بالفعل المستقبل في الامر والنهي
والاستفهام والعرض والقسم وقلت في النفي ولزمت
في مثبت القسم وكثرت في مثل اما تفعلن وما قبلها
مع ضمير المذكرين مضموم ومع المخاطبة مكسور
وفي ما عداه مفتوح وتقول في التثنية و

وجمع المؤنث اضربان واضربنان ولا تدخلهما

الخفيفة تخلاف اليونس وهما في غيرهما مع الضمير

البارز كالمنفصل فان لم يكن فكالمنفصل و

من ثم قيل هل ترين هل ترون وبترين واغزن

في اغزو والمخففة تحذف للساكن وفي الوقف

فترد ما حذف والمفتوح ما قبلها تقلب الفا

كقوله [illegible]

تمت الاقسام الثلثة ويتلوها القسم المشترك

تم

تم الكتاب في رمضان محمود وله

المكان [illegible] بعون الله وحسن

التوفيقه في تاريخ نهم شهر

محرم الحرام سنة ٩٣٠

مير محمد رضا ابن سياحت شاه

ميرزا رستم للمصنفي

[illegible]

وبه نستعین

بسم الله الرحمن الرحیم وبه

بعد توحید خدا و نعت مصطفی ‌ نعت آل پاک ایشان هم رسول مجتبی

مست نخ خرو قاضی معز الدین حسین ‌ حامی دین آفتاب معدلت ظل خدا

بر خلایق و بر بنده زاده صاحب حسین ‌ چون دعا شاه زاده روز و شب صبح و شام

نصرت و فتح و ظفر اقبال و تخت و سلطنت ‌ باد باقی هر دهور تا هست امکان بقا

عامل اند نحو صد از من چنین فهموده است ‌ شیخ عبد القاهر جرجانی آن پیر هدا

نوع اول حرف جر هفده است

کنند زین یک یک نکات لفظ جمله چون نحو جدا

با و تا و کاف و لام و واو و منذ و مذ خلا ‌ رب حاشا من عدا فی عن علی حتی الی

ان ان کان لیت لکن لعل ‌ ناصب اسمند و رافع این شش ما و لا

واو و یا و همزه و الا ایا و ای هیا ‌ ناصب اسمند این حرف ندا مقتدا

ان و لن پس کی اذن این چار حرف ‌ نصب مستقبل کنند این جمله پس اقتضا

ان و لما و لم و لام امر و لای نهی هم ‌ پنج حرف جازم مضارع بی دغا فعل اند

من و ما مهما و ای حیثما اذما متی ‌ ایما انی ترا اسمند جازم مانند فعل را

ناصب اسم منکر نوع هفتم چار اسم ‌ هست چون تمیز باشد آن منکر هر کجا

و انکه نه فعل باشد مثل بسم الله
ابتدا این سبب این جار مجرور ظرف است
و ظرف بر دو قسم است لغوی دارم
و مستقر لغو آنست که متعلق
در کلام بوده باشد و مستقر آنست
که متعلق در کلام نبوده باشد
اسم مضاف است بالله الله مضاف
الیه رحمن صفت الله رحیم صفت بعد از
صفت و متعلق می تواند که مقدم
واقع شود یا جار و مجرور یا او
و می تواند که موخر واقع شود
و آنکه مقدم واقع شود ابتدا به
بسم الله و آنکه موخر واقع شود
مثل بسم الله ابتدا

اولین لفظ عشر باشد مکرر بالجمله ‌ هم چنین تا تسع و تسعین بر شمار این هم را

باز ثانی کم چو استفهام باشد یا خبر ‌ ثالث ایشان کاین رابع ایشان کذا

نه بود اسماء افعال و از آن شش ضبط کن ‌ روید بله علیک هم دل باشد و ها

پس رویده باز رافع اسم اهیهات ‌ باز شتان نیست و سرعان یاد گیر این بلیها

نوع عاشر سیزده فعل اند کایشان ناقصند ‌ رافع اسمند و ناصب در خبر هم ما و لا

کان صار اصبح امسی و اضحی ظل بات ‌ مافتی مادام ما انفک هم لیس از وفا

ما برح ما زال افعالی کزین ها مشتق اند ‌ هم کجا پیوند همین حکم است در جمله روا

دیگر افعال مقارب چون ناقصند در عمل ‌ هست چون کاد و کرب و اوشک نیز هم عسی

رافع اسمند افعال مدح و ذم نعم و بئس ‌ چار دیگر نیز بئس ساء انکه حبذا

دیگر افعال القلوب نوع هم کان بر بعض ‌ چون در ایشان یکی منصوب سازد هر دو را

خلت باشد با ظننت و حسبت و زعمت ‌ پس علمت باز رأیت و وجدت بی خفا

بعد ازین صفت قیاسی اسم فاعل مصدر است ‌ اسم مفعول و مضاف فعل باشد مطلقا

الكلام مابه الالف منه

يائى ابن

[illegible]



برصفحه بوداخط ام بركي
معكوس نقش نام هو على

بكلام هو عين بوسى علوى
للصاحب على الف باطرحل

حرفا على موعم
وكل منفصل منصوف
وكل متصل فالبته مجهول

صفت تابع موصوف
هوابتدا در جهار جا تعريف
تنكير تنكيرالث افراد تثنيه وجمع
اعراب

حرف عا طفه
واو فاثم حتى واو او
وبل لكن اما لا بود

ما تأخر الذنب

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

قال محمد هو ابن مالك — احمد ربي الله خير مالك

مصليا على الرسول المصطفى — وآله المستكملين الشرفا

واستعين الله في الفية — مقاصد النحو بها محوية

تقرب الاقصى بلفظ موجز — وتبسط البذل بوعد منجز

وتقتضي رضا بغير سخط — فائقة الفية ابن معطي

وهو بسبق حائز تفضيلا — مستوجب ثنائي الجميلا

والله يقضي بهبات وافرة — لي وله في درجات الآخرة

الكلام وما يتألف منه

كلامنا لفظ مفيد كاستقم — واسم وفعل ثم حرف الكلم

واحده كلمة والقول عم — وكلمة بها كلام قد يؤم

بالجر والتنوين والندا وال — ومسند للاسم تمييز حصل

بتا فعلت واتت ويا افعلي — ونون اقبلن فعل ينجلي

سواهما الحرف كهل وفي ولم — فعل مضارع يلي لم كيشم

وماضي الافعال بالتا مز وسم — بالنون فعل الامر ان امر فهم

والامر ان لم يك للنون محل — فيه هو اسم نحو صه وحيهل

المعرب والمبني

والاسم منه معربٌ ومبني ... لشبهٍ من الحروف مُدني

كالشبه الوضعي في اسمَي جئتنا ... والمعنوي في متى وفي هنا

وكنيابةٍ عن الفعل بلا ... تأثرٍ وكافتقارٍ أُصِّلا

ومعرب الأسماء ما قد سلما ... من شبه الحرف كأرضٍ وسما

وفعل أمرٍ ومضيٍّ بُنيا ... وأعربوا مضارعًا إن عريا

من نون توكيدٍ مباشرٍ ومن ... نون إناثٍ كيرعن من فتن

وكل حرفٍ مستحقٌ للبنا ... والأصل في المبني أن يسكنا

ومنه ذو فتحٍ وذو كسرٍ وضم ... كأين أمسِ حيثُ والساكن كم

والرفع والنصب اجعلن إعرابا ... لاسمٍ وفعلٍ نحو لن أهابا

والاسم قد خصص بالجر كما ... قد خصص الفعل بأن ينجزما

فارفع بضمٍ وانصبن فتحًا وجر ... كسرًا كذكرُ الله عبدَه يسر

واجزم بتسكينٍ وغير ما ذكر ... ينوب نحو جا أخو بني نمر

فارفع بواوٍ وانصبن بالألف ... واجرر بياءٍ ما من الأسما أصف

من ذاك ذو إن صحبةً أبانا ... والفم حيث الميم منه بانا

ابخ حمكذاك وهن والنقص في هذا الاخير احسن

وفي اب وتالييه يندر وقصرها من نقصهن اشهر

مبتداء والها مضاف اليه ومن نقصهن متعلق باشهر واشهر اسم تفضيل خبر لقصرها خالكر

وشرط ذا الاعراب ان يضفن لا لليا كجا اخو ابيك ذا اعتلا

بالالف ارفع المثنى وكلا اذا بمضمر مضافا وصلا

كلتا كذاك اثنان واثنتان كابنين وابنتين يجريان

وتخلف اليا في جميعها الالف جرا ونصبا بعد فتح قد الف

وارفع بواو وبيا اجرر وانصب سالم جمع عامر ومذنب

وشبه ذين وبه عشرونا وبابه الحق والاهلونا

اولو وعالمون عليونا وارضون شذ والسنونا

وبابه ومثل حين قد يرد ذا الباب وهو عند قوم يطرد

ونون مجموع وما به التحق فافتح وقل من بكسره نطق

ونون ما ثني والملحق به بعكس ذاك استعملوه فانتبه

وما بتا والف قد جمعا يكسر في الجر وفي النصب معا

كذا اولات والذي اسما قد جعل كاذرعات فيه ذا ايضا قبل

وجر بالفتحة ما لا ينصرف ... ما لم يضف أو يك بعد أل ردف

واجعل لنحو يفعلان النونا ... رفعا وتدعين وتسألونا

وحذفها للجزم والنصب سمه ... كلم تكوني لترومي مظلمه

وسم معتلا من الاسماء ما ... كالمصطفى والمرتقي مكارما

فالاول الاعراب فيه قدرا ... جميعه وهو الذي قد قصرا

والثان منقوص ونصبه ظهر ... ورفعه ينوى كذا ايضا يجر

واي فعل اخر منه الف ... او واو او ياء فمعتلا عرف

فالالف انو فيه غير الجزم ... وابد نصب ما كيدعو يرمي

والرفع فيهما انو واحذف جازما ... ثلاثهن تقض حكما لازما

النكرة والمعرفة

نكرة قابل ال مؤثرا ... او واقع موقع ما قد ذكرا

وغيره معرفة كهم وذي ... وهند وابني والغلام والذي

فما لذي غيبة او حضور ... كانت وهو سم بالضمير

وذو اتصال منه ما لا يبتدا ... ولا يلي الا اختيارا ابدا

كالياء والكاف من ابني اكرمك ... والياء والها من سليه ما ملك

وكل مضمر له البناء يجب ... ولفظ ما جر كلفظ ما نصب

للرفع والنصب وجر نا صلح ... كاعرف بنا فاننا نلنا المنح

والف والواو والنون لما ... غاب وغيره كقاما واعلما

ومن ضمير الرفع ما يستتر ... كافعل اوافق نغتبط اذ تشكر

وذو ارتفاع وانفصال انا هو ... وانت والفروع لا تشتبه

وذو انتصاب في انفصال جعلا ... اياي والتفريع ليس مشكلا

وفي اختيار لا يجي المنفصل ... اذا تاتى ان يجي المتصل

وصل

وصل او افصل هاء سلنيه وما ... اشبهه في كنته الخلف انتمى

كذاك خلتنيه واتصالا ... اختار غيري اختار الانفصالا

وقدم الاخص في اتصال ... وقدمن ما شئت في انفصال

وفي اتحاد الرتبة الزم فصلا ... وقد يبيح الغيب فيه وصلا

وقبل يا النفس مع الفعل التزم ... نون وقاية وليسي قد نظم

وليتني فشا وليتي ندرا ... ومع لعل اعكس وكن مخيرا

في الباقيات واضطرارا خففا ... عني ومني بعض من قد سلفا

وفي لدني لدني قلّ وفي قدني وقطني الحذف ايضا قد يفي

باب العلم

اسم يعين المسمى مطلقا علمه كجعفر وخرنقا

وقرن وعدن ولاحق وشذقم وهيلة وواشق

واسما اتى وكنية ولقبا واخرن ذا ان سواه صحبا

وان يكونا مفردين فاضف حتما والا اتبع الذي ردف

ومنه منقول كفضل واسد وذو ارتجال كسعاد وادد

وجملة وما بمزج ركبا ذا ان بغير ويه تم اعربا

وشاع

وشاع في الاعلام ذو الاضافة كعبد شمس وابي قحافة

ووضعوا لبعض الاجناس علم كعلم الاشخاص لفظا وهو عم

من ذاك ام عريط للعقرب وهكذا ثعالة للثعلب

ومثله برة للمبرة كذا فجار علم للفجرة

اسماء الاشارة

بذا لمفرد مذكر اشر بذي وذه تي تا على الانثى اقتصر

وذان تان للمثنى المرتفع وفي سواه ذين تين اذكر تطع

وباولى اشر لجمع مطلقا والمد اولى ولدى البعد انطقا

بالكاف حرفا دون لام او معه ... واللام ان قدمت ها ممتنعه

يعني ان حرف التنبيه الذي هو ها اسم الاشارة جاز الاتيان بالكاف وحدها فتقول هذاك ولا يجوز الاتيان بالهاء واللام فلا تقول هذا لك عقيل

وبهنا او ها هنا اشر الى ... داني المكان وبه الكاف صلا

دان متعلق باشر والمكان مضاف اليه وبه متعلق بصل والكاف مفعول صل مقدم وصل فعل امر وفاعله مستتر فيه وجوبا خالد

في البعد او بثم فه او هنا ... او بهنالك انطقن او هنا

موصول الاسماء الذي الانثى التي ... واليا اذا ما ثنيا لا تثبت

بل ما تليه اوله العلامه ... والنون ان تشدد فلا ملامه

والنون من ذين وتين شددا ... ايضا وتعويض بذاك قصدا

جمع الذي الالى الذين مطلقا ... وبعضهم بالواو رفعا نطقا

مبتداء وهو مضاف اليه وبالواو متعلق بنطقا ورفعا مفعول لاجله وقيل منصوب بنزع الخافض او على الحال خالد

باللات

واحترز بقوله اذا لم تلغ في الكلام من ان يجعل ما مع ذا او مع من كلمة واحدة للاستفهام نحو ماذا عندك اي اي شي عندك فماذا مبتداء وعندك خبر عقيل

باللات واللاء التي قد جمعا ... واللاء كالذين نزرا وقعا

ومن وما وال تساوي ما ذكر ... وهكذا ذو عند طي شهر

من مبتدا وما وال معطوفان على من وتساوي فعل مضارع وفاعله مستتر فيه يعود الى المبتداء وما موصول وذكر فعل ماض مبني للمفعول ونائب الفاعل مستتر فيه يعود الى ما والفعل مع مرفوعه صلة ما والصلة مع الموصول في محل النصب على المفعولية لتساوي خالد

وكالتي ايضا لديهم ذات ... وموضع اللاتي اتى ذوات

ومثل ماذا بعد ما استفهام ... او من اذا لم تلغ في الكلام

وكلها يلزم بعده صله ... على ضمير لائق مشتمله

وجملة او شبهها الذي وصل ... به كمن عندي الذي ابنه كفل

وصفة صريحة صلة ال ... وكونها بمعرب الافعال قل

أيٌّ كما واعربت ما لم تضف ... وصدر وصلها ضمير انحذف

الواو للحال

وبعضهم اعرب مطلقا وفي ... ذا الحذف ايًّا غير اي يقتفي

ان يستطل وصل وان لم يستطل ... فالحذف نزر وابوا ان يختزل

ان صلح الباقي لوصل مكمل ... والحذف عندهم كثير منجلي

في عايد متصل ان انتصب ... بفعل او بوصف كمن نرجو يهب

كذاك حذف ما بوصف خفضا ... كانت قاض بعد امر من قضا

كذا الذي جر بما الموصول جر ... كمر بالذي مررت فهو بر

ال حرف تعريف او اللام فقط ... فنمط عرفت قل فيه النمط

وقد تزاد لازما كاللات ... واللت والذين ثم اللات

ولاضطرار كبنات الاوبر ... كذا وطبت النفس يا قيس السري

وبعض الاعلام عليه دخلا ... للمح ما قد كان عنه نقلا

والتقدير بعض الاعلام دخل عليه ال للمح الاصل الذي قد كان ذلك البعض نقل عنه

كالفضل والحارث والنعمان ... فذكر ذا وحذفه سيان

وقد يصير علما بالغلبه ... مضاف او مصحوب ال كالعقبه

وحذف ال ذي ان تناد او تضف ... اوجب وفي غيرهما قد تنحذف

[illegible]

مبتدأ زيد وعاذر خبر　　ان قلت زيد عاذر من اعتذر

واول مبتدا والثاني　　فاعل اغنى في اسار ذان

وقس وكاستفهام النفي وقد　　يجوز نحو فائز اولو الرشد

والثاني مبتدا وذا الوصف خبر　　ان في سوى الافراد طبقا استقر

ورفعوا مبتدا بالابتداء　　كذاك رفع خبر بالمبتداء

اي المبتدا عامل في الخبر والخبر عامل في المبتدا

والخبر الجزء المتم الفائده　　كالله بر والايادي شاهده

ومفردا ياتي وياتي جمله　　حاوية معنى الذي سيقت له

وان يكن اياه معنى اكتفى ... بها كنطقي الله حسبي وكفى

والمفرد الجامد فارغ وان ... يشتق فهو ذو ضمير مستكن

وابرزنه مطلقا حيث تلا ... ما ليس معناه له محصلا

واخبروا بظرف او بحرف جر ... ناوين معنى كاين او استقر

ولا يكون اسم زمان خبرا ... عن جثة وان يفد فاخبرا

ولا يجوز الابتداء بالنكره ... ما لم تفد كعند زيد نمره

وهل فتى فيكم فما خل لنا ... ورجل من الكرام عندنا

ورغبة في الخير خير وعمل — برٍّ يزين وليُقس ما لم يُقل

والأصل في الأخبار أن تؤخرا — وجوّزوا التقديم إذ لا ضررا

فامنعه حين يستوي الجزآن — عرفاً ونكراً عادمي بيان

كذا إذا ما الفعل كان الخبرا — أو قُصد استعماله منحصرا

أو كان مسنداً لذي لام ابتدا — أو لازم الصدر كمن لي منجدا

ونحو عندي درهم ولي وطر — ملتزم فيه تقدّم الخبر

كذا إذا عاد عليه مضمر — مما به عنه مبيناً يخبر

كذا إذا

كذا إذا يستوجب التصديرا — كأين من علمته نصيرا

وخبر المحصور قدّم أبدا — كما لنا إلا اتباع أحمدا

وحذف ما يعلم جائز كما — تقول زيد بعد من عندكما

وفي جواب كيف زيد قل دنف — فزيد استغني عنه إذ عُرف

وبعد لولا غالباً حذف الخبر — حتم وفي نص يمين ذا استقر

وبعد واو عيّنت مفهوم مع — كمثل كل صانع وما صنع

وقبل حال لا يكون خبرا — عن الذي خبره قد أضمرا

كضربي العبد مسيئا واتم
تبييني الحق منوطا بالحكم

واخبروا باثنين او باكثرا
عن واحد كهم سراة شعرا

ترفع كان المبتدا اسما والخبر
تنصبه ككان سيدا عمر

ككان ظل بات اضحى اصبحا
امسى وصار ليس زال برحا

فتئ وانفك وهذي الاربعه
لشبه نفي او لنفي متبعه

ومثل كان دام مسبوقا بما
كاعط ما دمت مصيبا درهما

وغير ماض مثله قد عملا
ان كان غير الماض منه استعملا

وفي

وفي جميعها توسط الخبر
اجز وكل سبقه دام حظر

كذاك سبق خبر ما النافيه
فجئ بها متلوة لا تاليه

ومنع سبق خبر ليس اصطفي
وذو تمام ما برفع يكتفي

وما سواه ناقص والنقص في
فتئ ليس زال دائما قفي

ولا يلي العامل معمول الخبر
الا اذا ظرفا اتى او حرف جر

ومضمر الشان اسما انو ان وقع
موهم ما استبان انه امتنع

وقد تزاد كان في حشو كما
كان اصح علم من تقدما

ويحذفونها ويبقون الخبر ... وبعد ان ولو كثيرا ذا اشتهر

وبعد ان تعويض ما عنها ارتكب ... كمثل اما انت برا فاقترب

ومن مضارع لكان منجزم ... تحذف نون وهو حذف ما التزم

إعمال ليس أعملت ما دون ان ... مع بقا النفي وترتيب زكن

وسبق حرف جر او ظرف كما ... بي انت معنيا اجاز العلما

اي معتمدا

ورفع معطوف بلكن او ببل ... من بعد منصوب بما الزم حيث حل

وبعد ما وليس جر البا الخبر ... وبعد لا ونفي كان قد يجر

في النكرات أعملت كليس لا ... وقد تلي لات وان ذا العملا

نحو لا رجل افضل منك

وما للات في سوى حين عمل ... وحذف ذي الرفع فشا والعكس قل

اي لا تعمل لات الا في اسماء الاحيان نحو حين وساعة واوان

ككان كاد وعسى لكن ندر ... غير مضارع لهذين خبر

اي قليل

وكونه بدون ان بعد عسى ... نزر وكاد الامر فيه عكسا

وكعسى حرى ولكن جعلا ... خبرها حتما بأن متصلا

والزموا اخلولق ان مثل حرى ... وبعد اوشك انتفا ان نزرا

ومثل كاد في الاصح كربا ... وترك ان مع ذي الشروع وجبا

كأنشأ السائق يحدو وطفق كذا جعلت وأخذت وعلق

واستعملوا مضارعا لأوشكا وكاد لا غير وزادوا موشكا

بعد عسى اخلولق أوشك قد يرد غنى بأن يفعل عن ثان فقد

وجردن عسى أو ارفع مضمرا بها إذا اسم قبلها قد ذكرا

والفتح والكسر أجز في السين من نحو عسيت وانتقا الفتح زكن

لإن أن ليت لكن لعل كأن عكس ما لكان من عمل

كإن زيدا عالم بأني كفء ولكن ابنه ذو ضغن

وراع ذا الترتيب إلا في الذي كليت فيها أو هنا غير البذي

وهمز إن افتح لسد مصدر مسدها وفي سوى ذاك اكسر

فاكسر في الابتدا وفي بدء صله وحيث إن ليمين مكمله

أو حكيت بالقول أو حلت محل حال كزرته وإني ذو أمل

وكسروا من بعد فعل علقا باللام كاعلم إنه لذو تقى

بعد إذا فجاءة أو قسم لا لام بعده بوجهين نمي

مع تلو فا الجزا وذا يطرد في نحو خير القول إني أحمد

خير القول مبتدا وإني احمد الله خبره ولا يحتاج هذه الجملة الى رابطة لانها نفس المبتدا في المعنى عقيل

وبعد ذات الكسر تصحب الخبر لام ابتداء نحو إني لوزر

ولا يلي ذي اللام ما قد نفيا ولا من الأفعال ما كرضيا

وقد يليها مع قد كإن ذا لقد سما على العدا مستحوذا

وتصحب الواسط معمول الخبر والفصل واسما حل قبله الخبر

ووصل ما بذي الحروف مبطل إعمالها وقد يبقى العمل

وجائز رفعك معطوفا على منصوب إن بعد أن تستكملا

وألحقت بإن لكن وأن من دون ليت ولعل وكأن

وخفف

وخففت إن فقل العمل وتلزم اللام إذا ما تهمل

وربما استغنى عنها إن بدا ما ناطق أراده معتمدا

والفعل إن لم يك ناسخا فلا تلفيه غالبا بإن ذي موصلا

وإن تخفف أن فاسمها استكن والخبر اجعل جملة من بعد أن

وإن يكن فعلا ولم يكن دعا ولم يكن تصريفه ممتنعا

فالأحسن الفصل بقد أو نفي أو تنفيس أو لو وقليل ذكر لو

وخففت كأن أيضا فنوي منصوبها وثابتا أيضا روي

عمل لا التي لنفي الجنس

عمل انّ اجعل للا في نكره ... مفردة جاءتك او مكرره

فانصب بها مضافا او مضارعه ... وبعد ذاك الخبر اذكر رافعه

مرفوعا او منصوبا او مركبا ... وان رفعت اولا لا تنصبا

ومفردا نعتا لمبني يلي ... فافتح او انصبن او ارفع تعدل

وغير ما يلي وغير مفرد ... لا تبن وانصبه او الرفع اقصد

والعطف ان لم تتكرر لا احكما ... له بما للنعت ذي الفصل انتمى

واعط لا مع همزة استفهام ... ما تستحق دون الاستفهام

وشاع في ذا الباب اسقاط الخبر ... اذا المراد مع سقوطه ظهر

باب افعال القلوب

انصب بفعل القلب جزئي ابتدا ... اعني رأى خال علمت وجدا

ظن حسبت وزعمت مع عد ... حجا درى وجعل اللذ كاعتقد

وهب تعلم والتي كصيرا ... ايضا بها انصب مبتدا وخبرا

وخص بالتعليق والالغاء ما ... من قبل هب والامر هب قد الزما

كذا تعلم ولغير الماض من ... سواهما اجعل كل ما له زكن

وجوز الالغاء لا في الابتدا ... وانو ضمير الشان او لام ابتدا

في موهم الغاء ما تقدما والتزم التعليق قبل نفي ما

وان ولا لام ابتداء او قسم كذا والاستفهام ذا له انحتم

لعلم عرفان وظن تهمه تعدية لواحد ملتزمه

ولرأى الرؤيا انم ما لعلما طالب مفعولين من قبل انتمى

ولا تجز هنا بلا دليل سقوط مفعولين او مفعول

وكتظن اجعل تقول ان ولي مستفهما به ولم ينفصل

بغير ظرف او كظرف او عمل وان ببعض ذي فصلت يحتمل

واجري القول كظن مطلقا عند سليم نحو قل ذا مشفقا

اعلم وارى

الى ثلاثة رأى وعلما عدوا اذا صارا ارى واعلما

وما لمفعولي علمت مطلقا للثان والثالث ايضا حققا

من الحذف والتعليق والالغاء

وان تعديا لواحد بلا همز فلاثنين به توصلا

والثان منهما كثاني اثنى كسا فهو به في كل حكم ذو ائتسا

وكأرى السابق نبا اخبرا حدث انبا كذاك خبرا

باب الفاعل

الفاعل الذي كمرفوعي اتى زيد منيرا وجهه نعم الفتى

وبعد فعل فاعل فان ظهر … فهو والا فضمير استتر

وجرد الفعل اذا ما اسندا … لاثنين او جمع كفاز الشهدا

وقد يقال سعدا وسعدوا … والفعل للظاهر بعد مسند

ويرفع الفاعل فعل اضمرا … كمثل زيد في جواب من قرا

وتاء تانيث تلي الماضي اذا … كان لانثى كابت هند الاذى

وانما تلزم فعل مضمر … متصل او مفهم ذات حر

وقد يبيح الفصل ترك التاء في … نحو اتى القاضي بنت الواقف

والحذف

والحذف مع فصل بالا فضلا … كما زكى الا فتاة ابن العلا

والحذف قد ياتي بلا فصل ومع … ضمير ذي المجاز في شعر وقع

والتاء مع جمع سوى السالم من … مذكر كالتاء مع احدى اللبن

والحذف في نعم الفتاة استحسنوا … لان قصد الجنس فيها بينوا

والاصل في الفاعل ان يتصلا … والاصل في المفعول ان ينفصلا

وقد يجا بخلاف الاصل … وقد يجي المفعول قبل الفعل

واخر المفعول ان لبس حذر … او اضمر الفاعل غير منحصر

وما بالا او بانما انحصر   اخر وقد يسبق ان قصد ظهر

باب النائب عن الفاعل

وشاع نحو خاف ربه عمر   وشذ نحو زان نوره الشجر

ينوب مفعول به عن فاعل   فيما له كنيل خير نايل

فاول الفعل اضممن والمتصل   بالاخر اكسر في مضي كوصل

واجعله من مضارع منفتحا   كينتحي المقول فيه ينتحى

والثاني التالي تا المطاوعه   كالاول اجعله بلا منازعه

وثالث الذي بهمز الوصل   كالاول اجعلنه كاستحلي

واكسر

واكسر او اشمم فاثلاثي اعل   عينا وضم جا كبوع فاحتمل

وان بشكل خيف لبس يجتنب   وما لباع قد يرى لنحو حب

وما لفا باع لما العين تلي   في اختار وانقاد وشبه ينجلي

وقابل من ظرف او من مصدر   او حرف جر بنيابة حري

ولا ينوب بعض هذي ان وجد   في اللفظ مفعول به وقد يرد

وباتفاق قد ينوب الثان من   باب كسى فيما التباسه امن

في باب ظن وارى المنع اشتهر   ولا ارى منعا اذا القصد ظهر

وما سوى النائب مما علقا … بالرافع النصب له محققا

باب الاشتغال

ان مضمر اسم سابق فعلا شغل … عنه بنصب لفظه او المحل

فالسابق انصبه بفعل اضمرا … حتما موافق لما قد اظهرا

والنصب حتم ان تلا السابق ما … يختص بالفعل كان وحيثما

وان تلا السابق ما بالابتدا … يختص فالرفع التزمه ابدا

كذا اذا الفعل تلا ما لم يرد … ما قبل معمولا لما بعد وجد

واختير نصب قبل فعل ذى طلب … وبعد ما ايلاؤه الفعل غلب

وبعد عاطف بلا فصل على … معمول فعل مستقر اولا

وان تلا المعطوف فعلا مخبرا … به عن اسم فاعطفن مخيرا

والرفع فى غير الذى مر رجح … فما ابيح افعل ودع ما لم يبح

وفصل مشغول بحرف جر … او باضافة كوصل يجرى

وسو فى ذا الباب وصفا ذا عمل … بالفعل ان لم يك مانع حصل

وعلقة حاصلة بتابع … كعلقة بنفس الاسم الواقع

علامة الفعل المعدى ان تصل … ها غير مصدر به نحو عمل

فانصب به مفعوله ان لم ينب   عن فاعل نحو تدبرت الكتب

ولازم غير المعدى وحتم   لزوم افعال السجايا كنهم

كذا افعلل والمضاهي اقعنسسا   وما اقتضى نظافة او دنسا

او عرضا او طاوع المعدى   لواحد كمده فامتدا

وعد لازما بحرف جر   وان حذف فالنصب للمنجر

نقلا وفي ان وان يطرد   مع امن لبس كعجبت ان يدوا

والاصل سبق فاعل معنى كمن   من البسن من زاركم نسج اليمن

ويلزم

ويلزم الاصل لموجب عرى   وترك ذاك الاصل حتما قد يرى

وحذف فضلة اجز ان لم يضر   كحذف ما سيق جوابا او حصر

ويحذف الناصبها ان علما   وقد يكون حذفه ملتزما

ان عاملان اقتضيا في اسم عمل   قبل فللواحد منهما العمل

والثاني اولى عند اهل البصره   واختار عكسا غيرهم ذا اسره

واعمل المهمل في ضمير ما   كيحسنان ويسيء ابناكا

تنازعاه والتزم ما التزما

وقد بغى واعتديا عبداكا   ولا تجئ مع اول قد اهملا

بمضمر لغير رفع اوهلا ... بل حذفه الزم ان يكن غير خبر

واخرنه ان يكن هو الخبر ... واظهر ان يكن ضمير خبرا

لغير ما يطابق المفسرا ... نحو اظن ويظناني اخا

المفعول المطلق

زيدا وعمرا اخوين في الرخا ... المصدر اسم ما سوى الزمان من

مدلولي الفعل كامن من امن ... بمثله او فعل او وصف نصب

وكونه اصلا لهذين انتخب ... توكيدا او نوعا يبين او عدد

كسرت سيرتين سير ذي رشد ... وقد ينوب عنه ما عليه دل

كجد

كجد كل الجد وافرح الجذل ... وما لتوكيد فوحد ابدا

وثن واجمع غيره وافردا ... وحذف عامل المؤكد امتنع

وفي سواه لدليل متسع ... والحذف حتم مع آت بدلا

من فعله كندلا اللذ كاندلا ... وما لتفصيل كاما منا

عامله يحذف حيث عنا ... كذا مكرر وذو حصر ورد

نايب فعل لاسم عين استند ... ومنه ما يدعونه موكدا

لنفسه او غيره فالمبتدا ... نحو له على الف عرفا

المفعول له

والثان كابني انت حقا صرفا   كذاك ذو التشبيه بعد جملة

كلي بكا بكاء ذات عضله   ينصب مفعولا له المصدر ان

ابان تعليلا كجد شكرا ودن   وهو بما يعمل فيه متحد

وقتا وفاعلا وان شرط فقد   فاجرره بالحرف وليس يمتنع

مع الشروط كلزهد ذا قنع   وقل ان يصحبها المجرد

والعكس في مصحوب ال وانشدا   لا اقعد الجبن عن الهيجاء

ولو توالت زمر الاعداء +   الظرف وقت او مكان ضمنا

في باطراد

في باطراد امكث ازمنا   فانصبه بالواقع فيه مظهرا

كان والا فانوه مقدرا   وكل وقت قابل ذاك وما

يقبله المكان الا مبهما   نحو الجهات والمقادير وما

صيغ من الفعل كمرمى من رمى   وشرط كون ذا مقيسا ان يقع

ظرفا لما في اصله معه اجتمع   وما يرى ظرفا وغير ظرف

فذاك تصرف في العرف   وغير ذي التصرف الذي لزم

ظرفية او شبهها من الكلم   وقد ينوب عن مكان مصدر

وذاك في ظرف الزمان يكثر   ينصب تالي الواو مفعولا معه

المفعول معه

في نحو سيري والطريق مسرعه   بما من الفعل وشبهه سبق

ذا النصب لا بالواو في القول الاحق   وبعد ما استفهام او كيف نصب

بفعل كون مضمر بعض العرب   والعطف ان يمكن بلا ضعف احق

والنصب مختار لدى ضعف النسق   والنصب ان لم يجز العطف يجب

باب الاستثناء

او اعتقد اضمار عامل نصب   ما استثنت الا مع تمام ينتصب

وبعد نفي او كنفي انتخب   اتباع ما اتصل وانصب ما انقطع

ومن

ومن تميم فيه ابدال وقع   وغير نصب سابق في النفي قد

ياتي ولكن نصبه اختر ان ورد   وان يفرغ سابق الا لما

بعد يكن كما لو الا عدما   والغ الا ذات توكيد كلا

تمرر بهم الا الفتى الا العلى   وان تكرر لا لتوكيد فمع

تفريغ التاثير بالعامل دع   في واحد مما بالا استثنى

وليس عن نصب سواه مغنى   ودون تفريغ مع التقدم

نصب الجميع احكم به والتزم   وانصب لتاخير وجئ بواحد

منها كما لو كان دون زايد   كلم يفوا الا امرء الا على

وحكمها في القصد حكم الاول   واستثن مجرورا بغير معربا

بما لمستثنى بالا نسبا   ولسوى سوى سواء اجعلا

على الاصح ما لغير جعلا   واستثن ناصبا بليس وخلا

وبعدا وبيكون بعد لا   واجرر سابقي يكون ان ترد

وبعد ما انصب وانجرار قد يرد   وحيث جرا فهما حرفان

كما هما ان نصبا فعلان   وكخلا حاشا ولا تصحب ما

وقيل

باب الحال

وقيل حاش وحشا فاحفظهما   الحال وصف فضلة منتصب

مفهم في حال كفردا اذهب   ~~ويكثر الجمود في سعر وفي~~

وكونه منتقلا مشتقا   يغلب لكن ليس مستحقا

مبدي تاول بلا تكلف   كبعه مدا بكذا يدا بيد

ويكثر الجمود في سعر وفي

وكر زيد اسدا اي كاسد   والحال ان عرف لفظا فاعتقد

تنكيره معنى كوحدك اجتهد   ومصدر منكر حالا يقع

بكثرة كبغتة زيد طلع   ولم ينكر غالبا ذو الحال ان

لم يتاخر او يخصص او يبن   من بعد نفي او مضاهيه كلا

يبغ امرء على امرء مستسهلا   وسبق حال ما بحرف جر قد

ابوا ولا امنعه فقد ورد   ولا تجز حالا من المضاف له

الا اذا اقتضى المضاف عمله   او كان جزء ما له اضيفا

او مثل جزئه فلا تحيفا   والحال ان ينصب بفعل صرفا

او صفة اشبهت المصرفا   فجائز تقديمه كمسرعا

ذا راحل ومخلصا زيد دعا   وعامل ضمن معنى الفعل لا

حروفه مؤخرا لن يعملا   كتلك ليت وكان وندر

نحو سعيد

نحو سعيد مستقرا في هجر   ونحو زيد مفردا انفع من

عمرو معانا مستجاز لن يهن   والحال قد يجيء ذا تعدد

لمفرد فاعلم وغير مفرد   وعامل الحال بها قد اكدا

في نحو لا تعث في الارض مفسدا   وان تؤكد جملة فمضمر

عاملها ولفظها يؤخر   وموضع الحال تجيء جمله

كجاء زيد وهو ناو رحله   وذات بدء بمضارع ثبت

حوت ضميرا ومن الواو خلت   وذات واو بعدها انو مبتدا

له المضارع اجعلن مسندا ... وجملة الحال سوى ما قدما

بواو او بمضمر او بهما ... والحال قد يحذف ما فيها عمل

وبعض ما يحذف ذكره حظل

باب التمييز

اسم بمعنى من مبين نكره

نصب تمييز بما قد فسره ... كشبر ارضا وقفيز برا

ومنوين عسلا وتمرا ... وبعد ذي ونحوها اجرره اذا

اضفتها كمد حنطة غذا ... والنصب بعد ما اضيف وجبا

ان كان مثل ملء الارض ذهبا ... والفاعل المعنى انصبن بافعلا

مفضلا

مفضلا كانت اعلى منزلا ... وبعد كل ما اقتضى تعجبا

ميز كاكرم بابي بكر ابا ... واجرر بمن ان شئت غير ذي العدد

والفاعل المعنى كطب نفسا تفد ... وعامل التمييز قدم مطلقا

والفعل ذو التصريف نزرا سبقا

باب الحروف الجارة

هاك حروف الجر وهي من الى

حتى خلا حاشا عدا في عن على ... مذ منذ رب اللام كي واو وتا

والكاف والبا ولعل ومتى ... بالظاهر اخصص منذ مذ وحتى

والكاف والواو ورب والتا ... واخصص بمذ ومنذ وقتا وبرب

منكرا والتاء لله ورب … وما رووا من نحو ربه فتى

نزر كذا كها ونحوه اتى … بعض وبين وابتدى في الامكنه

بمن وقد تاتى لبدء الازمنه … وزيد في نفي وشبهه فجر

نكره كما لباغ من مفر … للانتها حتى ولام والى

ومن وباء يفهمان بدلا … واللام للملك وشبهه وفي

تعدية ايضا وتعليل قفى … وزيد والظرفية استبين ببا

وفي وقد يبينان السببا … بالبا استعن وعد عوض الصق

ومثل

ومثل مع ومن وعن بها انطق … على للاستعلا ومعنى في وعن

بعن تجاوزا عنى من قد فطن … وقد تجي موضع بعد وعلى

كما على موضع عن قد جعلا … شبه بكاف وبها التعليل قد

يعنى وزايدا لتوكيد ورد … واستعمل اسما وكذا عن وعلى

من اجل ذا عليهما من دخلا … ومذ ومنذ اسمان حيث رفعا

او اوليا الفعل كجئت مذ دعا … وان يجرا في مضى فكمن

هما وفي الحضور معنى في استبن … وبعد من وعن وباء زيد ما

فلم يعق عن عمل قد علما وزيد بعد رب والكاف فكف
وقد يليهما وجر لم يكف وحذفت رب فجرت بعد بل
والفا وبعد الواو شاع ذا العمل وقد يجر بسوى رب لدى
حذف وبعضه يرى مطردا مما تضيف احذف كطور سينا
والثاني اجرر وانو من او في اذا لم يصلح الا ذاك واللام خذا
لما سوى ذينك واخصص اولا او اعطه التعريف بالذي تلا
وان يشابه المضاف يفعل وصفا فعن تنكيره لا يعزل

باب الاضافة نونا تلي الاعراب او تنوينا

كرب

كرب راجينا عظيم الامل مروع القلب قليل الحيل
وذي الاضافة اسمها لفظية وتلك محضة ومعنوية
ووصل ال بذا المضاف مغتفر ان وصلت بالثان كالجعد الشعر
او بالذي له اضيف الثاني كزيد الضارب راس الجاني
وكونها في الوصف كاف ان وقع مثنى او جمعا سبيله اتبع
ولا يضاف اسم لما به اتحد معنى واول موهما اذا ورد
وربما اكسب ثان اولا تانيثا ان كان لحذف موهلا

وبعض الاسماء يضاف ابدا　　وبعض ذا قد يات لفظا مفردا

وبعض ما يضاف حتما امتنع　　ايلاؤه اسما ظاهرا حيث وقع

كوحدى لبى ودوالى سعدى　　وشذ ايلاء يدى للبى

والزموا اضافة الى الجمل　　حيث واذ وان ينون يحتمل

افراد اذ وما كاذ معنى كاذ　　اضف جوازا نحو حين جا نبذ

وابن اوعرب ما كاذ قد اجريا　　واختر بنا متلو فعل بنيا

وقبل فعل معرب او مبتدا　　اعرب ومن بنى فلن يفندا

والزموا

والزموا اذا اضافة الى　　جمل الافعال كهن اذا اعتلا

لمفهم اثنين معرف بلا　　تفرق اضيف كلتا وكلا

ولا تضف لمفرد معرف　　ايا وان كررتها فاضف

او تنو الاجزا واخصص بالمعرفه　　موصولة ايا وبالعكس الصفة

وان تكن شرطا او استفهاما　　فمطلقا كمل بها الكلاما

والزموا اضافة لدن فجر　　ونصب غدوة بها عنهم ندر

ومع مع فيها قليل ونقل　　فتح وكسر لسكون يتصل

واضمم بناء غيران عدمت ما ... له اضيف ناويا ما عدما

قبل كغير بعد حسب اول ... ودون والجهات ايضا وعل

واعربوا نصبا اذا ما نكرا ... قبلا وما من بعده قد ذكرا

وما يلي المضاف ياتي خلفا ... عنه في الاعراب اذا ما حذفا

وربما جروا الذي ابقوا كما ... قد كان قبل حذف ما تقدما

لكن بشرط ان يكون ما حذف ... مماثلا لما عليه قد عطف

ويحذف الثاني فيبقى الاول ... كحاله اذا به يتصل

بشرط

بشرط عطف واضافة الى ... مثل الذي له اضفت الاولا

فصل مضاف شبه فعل ما نصب ... مفعولا او ظرفا اجز ولم يعب

المضاف الى ياء المتكلم

فصل يمين واضطرارا وجدا ... باجنبي او بنعت او ندا

اخر ما اضيف لليا اكسر اذا ... لم يك معتلا كرام وقذا

او يك كابنين وزيدين فذي ... جميعها اليا بعد فتحها احتذي

وتدغم اليا فيه والواو وان ٢ ... والفا سلم وفي المقصور عن

٢ ما قبل واو ضم فاكسره يهن صح

هذيل انقلابها يا حسن ... بفعله المصدر الحق في العمل

اعمال

مضافا او مجردا او مع ال / ان كان فعل مع ان او ما يحل

محله ولاسم مصدر عمل / وبعد جره الذي اضيف له

كمل بنصب او برفع عمله / وجر ما يتبع ما جر ومن

راعى في الاتباع المحل فحسن / كفعله اسم فاعل في العمل

ان كان عن مضيه بمعزل

وولي استفهاما او حرف ندا / او نفيا او جا صفة او مسندا

وقد يكون نعت محذوف عرف / فيستحق العمل الذي وصف

وان يكن صلة ال ففي المضي / وغيره اعماله قد ارتضي

فعال

فعال او مفعال او فعول / في كثرة عن فاعل بديل

فيستحق ماله من عمل / وفي فعيل قل ذا وفعل

وما سوى المفرد مثله جعل / في الحكم والشروط حيث ما عمل

وانصب بذي الاعمال تلوا واخفض / وهو لنصب ما سواه مقتضي

واجرر او انصب تابع الذي انخفض / كمبتغي جاه ومالا من نهض

وكل ما قرر لاسم فاعل / يعطى اسم مفعول بلا تفاضل

فهو كفعل صيغ للمفعول في / معناه كالمعطى كفافا يكتفي

وقد يضاف ذا الى اسم مرتفع   معنى كمحمود المقاصد الورع

فعل قياس مصدر المعدى   من ذى ثلاثة كرد ردا

وفعل اللازم بابه فعل   كفرح وكجوى وكشلل

وفعل اللازم مثل قعدا   له فعول باطراد كغدا

ما لم يكن مستوجبا فعالا   او فعلانا فادر او فعالا

فاول لذى امتناع كابا   والثان للذى اقتضى تقلبا

للدا فعال او لصوت وشمل   سيرا وصوتا الفعيل كصهل

فعولة

فعولة فعالة لفعلا   كسهل الامر وزيد جزلا

وما اتى مخالفا لما مضى   فبابه النقل كسخط ورضى

وغير ذى ثلاثة مقيس   مصدره كقدس التقديس

وزكه تزكية واجملا   اجمال من تجملا تجملا

واستعذ استعاذة ثم اقم   اقامة وغالبا ذا التا لزم

وما يلى الاخر مد وافتحا   مع كسر تلو الثان مما افتتحا

بهمز وصل كاصطفى وضم ما   يربع فى امثال قد تلملما

فعلال او فعللة لفعللا — واجعل مقيسا ثانيا لا اولا

لفاعل الفعال والمفاعله — وغير ما مر السماع عادله

وفعلة لمرة كجلسه — وفعلة لهيئة كجلسه

في غير ذي الثلاث بالتا المره — وشذ فيه هيئة كالخمره

كفاعل صغ اسم فاعل اذا — من ذي ثلاثة يكون كغذا

وهو قليل في فعلت وفعل — غير معدى بل قياسه فعل

وأفعل فعلان نحو الاشر — ونحو صديان ونحو الاجهر

وفعل

وفعل اولى وفعيل بفعل — كالضخم والجميل والفعل جمل

وافعل فيه قليل وفعل — وبسوى الفاعل قد يغنى فعل

وزنة المضارع اسم فاعل — من غير ذي الثلاث كالمواصل

مع كسر متلو الاخير مطلقا — وضم ميم زائد قد سبقا

وان فتحت منه ما كان انكسر — صار اسم مفعول كمثل المنتظر

وفي اسم مفعول الثلاثي اطرد — زنة مفعول كآت من قصد

وناب نقلا عنه ذو فعيل — نحو فتاة او فتى كحيل

صفة استحسن جر فاعل / معنى بها المشبهة اسم الفاعل

وصوغها من لازم لحاضر / كطاهر القلب جميل الظاهر

وعمل اسم فاعل المعدى / لها على الحد الذي قد حدا

وسبق ما تعمل فيه مجتنب / وكونه ذا سببية وجب

فارفع بها وانصب وجر مع ال / ودون ال مصحوب ال وما اتصل

بها مضافا او مجردا ولا / تجرر بها مع ال سما من ال خلا

ومن اضافة لتاليها وما / لم يخل فهو بالجواز وسما

بافعل

بافعل انطق بعد ما تعجبا / وجئ بافعل قبل مجرور ببا

وتلو افعل انصبنه كما / وفى خليلينا واصدق بهما

وحذف ما منه تعجبت استبح / ان كان عند الحذف معناه يضح

وفي كلا الفعلين قدما لزما / منع تصرف بحكم حتما

وصغهما من ذي ثلاث صرفا / قابل فضل تم غير ذي انتفا

وغير ذي وصف يضاهي اشهلا / وغير سالك سبيل فعلا

واشدد او اشد او شبههما / يخلف ما بعض الشروط عدما

ومصدر العادم بعد ينتصب ... وبعد افعل جره بالبا يجب

وبالندور احكم لغير ما ذكر ... ولا تقس على الذي منه اثر

وفعل هذا الباب لن يقدما ... معموله ووصله به الزما

وفصله بظرف او بحرف جر ... مستعمل والخلف في ذاك استقر

فعلان غير متصرفين ... نعم وبئس رافعان اسمين

مقارني ال او مضافين لما ... قارنها كنعم عقبى الكرما

ويرفعان مضمرا يفسره ... مميز كنعم قوما معشره

وجمع

وجمع تمييز وفاعل ظهر ... فيه خلاف عنهم قد اشتهر

وما مميز وقيل فاعل ... في نحو نعم ما يقول الفاضل

ويذكر المخصوص بعد مبتدا ... وخبر اسم ليس يبدو ابدا

وان يقدم مشعر به كفى ... كالعلم نعم المقتنى والمقتفى

واجعل كبئس ساء واجعل فعلا ... من ذي ثلاثة كنعم مسجلا

ومثل نعم حبذا الفاعل ذا ... فان ترد ذما فقل لا حبذا

واول ذا المخصوص ايا كان لا ... تعدل بذا فهو يضاهي المثلا

وما سوى ذا ان يجب او فجع ... بالباء ودون ذا انضمام الحا كثر

صغ من مصوغ منه للتعجب ... افعل للتفضيل واب اللذ اب

وما به الى تعجب وصل ... لمانع به الى التفضيل صل

وافعل التفضيل صله ابدا ... تقديرا او لفظا بمن ان جردا

وان لمنكور يضف او جردا ... الزم تذكيرا وان يوحدا

وتلو ال طبق وما لمعرفه ... اضيف ذو وجهين من ذي معرفه

هذا اذا نويت معنى من وان ... لم تنو فهو طبق ما به قرن

وان

وان تكن بتلو من مستفهما ... فلهما كن ابدا مقدما

كمثل ممن انت خير ولدا ... اخبار التقديم نزرا وردا

ورفعه الظاهر نزر ومتى ... عاقب فعلا فكثيرا ثبتا

كلن ترى في الناس من رفيق ... اولى به الفضل من الصديق

يتبع في الاعراب الاسما الاول ... نعت وتوكيد وعطف وبدل

فالنعت تابع متم ما سبق ... بوسمه او وسم ما به اعتلق

وليعط في التعريف والتنكير ما ... لما تلا كامرر بقوم كرما

وهو لدى التوحيد والتذكير او ... سواهما كالفعل فاقف ما قفوا

وانعت بمشتق كصعب وذرب ... وشبهه كذا وذى المنتسب

ونعتوا بجملة منكرا ... فاعطيت ما اعطيته خبرا

وامنع هنا ايقاع ذات الطلب ... وان اتت فالقول اضمر تصب

ونعتوا بمصدر كثيرا ... فالتزموا الافراد والتذكيرا

ونعت غير واحد اذا اختلف ... فعاطفا فرقه لا اذا ائتلف

ونعت معمولي وحيدي معنى ... وعمل اتبع بغير استثنا

وان

وان نعوت كثرت وقد تلت ... مفتقرا لذكرهن اتبعت

واقطع او اتبع ان يكن معينا ... بدونها او بعضها اقطع معلنا

وارفع او انصب ان قطعت مضمرا ... مبتدا او ناصبا لن يظهرا

وما من المنعوت والنعت عقل ... يجوز حذفه وفي النعت يقل

بالنفس او بالعين الاسم اكدا ... مع ضمير طابق المؤكدا

واجمعهما بافعل ان تبعا ... ما ليس واحدا يكن متبعا

وكلا اذكر في الشمول وكلا ... كلتا جميعا بالضمير موصلا

واستعملوا ايضا ككل فاعله   من عم في التوكيد مثل النافله

وبعد كل اكدوا باجمعا   جمعاء اجمعين ثم جمعا

ودون كل قد يجي اجمع   جمعاء اجمعون ثم جمع

وان يفد توكيد منكور قبل   وعن نحاة البصرة المنع شمل

واغن بكلتا في مثنى وكلا   عن وزن فعلاء ووزن افعلا

وان توكد الضمير المتصل   بالنفس والعين فبعد المنفصل

عنيت ذا الرفع واكدوا بما   سواهما والقيد لن يلتزما

وما

وما من التوكيد لفظي يجي   مكررا كقولك ادرجي ادرجي

ولا تعد لفظ ضمير متصل   الا مع اللفظ الذي به وصل

كذا الحروف غير ما تحصلا   به جواب كنعم وكبلى

ومضمر الرفع الذي قد انفصل   اكد به كل ضمير اتصل

العطف اما ذو بيان او نسق   والغرض الان بيان ما سبق

فذو البيان تابع شبه الصفه   حقيقه القصد به منكشفه

فاوليه من وفاق الاول   ما من وفاق الاول النعت ولي

فقد يكونان منكرين   كما يكونان معرفين

وصالحا لبدلية يرى   في غير نحو يا غلام يعمرا

ونحو بشر تابع البكري   وليس ان يبدل بالمرضي

تال بحرف متبع عطف النسق   كاخصص بود وثناء من صدق

فالعطف مطلقا بواو ثم فا   حتى ام او كفيك صدق ووفا

واتبعت لفظا فحسب بل ولا   لكن كلم يبد امرؤ لكن طلا

فاعطف بواو لاحقا او سابقا   في الحكم او مصاحبا موافقا

واخصص

واخصص بها عطف الذي لا يغني   متبوعه كاصطف هذا وابني

والفاء للترتيب باتصال   وثم للترتيب بانفصال

واخصص بفاء عطف ما ليس صله   على الذي استقر انه الصله

بعضا بحتى اعطف على كل ولا   يكون الا غاية الذي تلا

وام بها اعطف اثر همز التسويه   او همزة عن لفظ اي مغنيه

وربما اسقطت الهمزة ان   كان خفا المعنى بحذفها امن

وبانقطاع وبمعنى بل وفت   ان تك مما قيدت به خلت

خير ابح قسم باو وابهم | واشكك ولضراب بها ايضا نمي
وربما عاقبت الواو اذا | لم يلف ذو النطق للبس منفذا
ومثل او في القصد اما الثانيه | في نحو اما ذي واما النائيه
واول لكن نفيا او نهيا ولا | نداء او امرا او اثباتا تلا
وبل كلكن بعد مصحوبيها | كلم اكن في مربع بل تيها
وانقل بها للثان حكم الاول | في الخبر المثبت والامر الجلي
وان على ضمير رفع متصل | عطفت فافصل بالضمير المنفصل

اوفا

او فاصل ما وبلا فصل يرد | في النظم فاشيا وضعفه اعتقد
وعود خافض بلا عطف على | ضمير خفض لازما قد جعلا
وليس عندي لازما اذ قد تاتى | في النظم والنثر الصحيح مثبتا
والفاء قد تحذف مع ما عطفت | والواو اذ لا لبس وهي انفردت
بحذف عامل من ال قد بقي | معموله دفعا لوهم اتقي
وحذف متبوع براهن استبح | وعطفك الفعل على الفعل يصح
واعطف على اسم فيه فعل فعلا | وعكسا استعمل تجده سهلا

التابع المقصود بالحكم بلا   واسطة هو المسمى بدلا

مطابقا او بعضا او ما يشتمل   عليه يلفى او كمعطوف ببل

وذا للاضراب اعز ان قصدا صحب   ودون قصد غلط به سلب

كزره خالدا وقبله اليدا   واعرفه حقه وخذ نبلا مدى

ومن ضمير الحاضر الظاهر لا   تبدله الا ما احاطة جلا

او اقتضى بعضا او اشتمالا   كانك ابتهاجك استمالا

وبدل المضمن الهمز يلي   همزا كمن ذا اسعيد ام علي

ويبدل

ويبدل الفعل من الفعل كمن   يصل الينا يستعن بنا يعن

وللمنادى الناء او كالناء يا   واي وا كذا ايا ثم هيا

والهمز للداني ووا لمن ندب   او يا وغير وا لدى اللبس اجتنب

وغير مندوب ومضمر وما   جا مستغاثا قد يعرى فاعلما

وذاك في اسم الجنس والمشار له   قل ومن يمنعه فانصر عاذله

وابن المعرف المنادى المفردا   على الذي في رفعه قد عهدا

وانو انضمام ما بنوا قبل الندا   وليجر مجرى ذي بناء جددا

والمفرد المنكور والمضافا   وشبهه انصب عادما خلافا

ونحو زيد ضم وافتحن من   نحو ازيد بن سعيد لا تهن

والضم ان لم يل الابن علما   ويل الابن علم قد حتما

واضمم او انصب ما اضطرارا نونا   مما له استحقاق ضم بينا

وباضطرار خص جمع يا وال   الا مع الله ومحكي الجمل

والاكثر اللهم بالتعويض   وشذ يا اللهم في قريض

تابع ذا الضم المضاف دون ال   الزمه نصبا كازيد ذا الحبل

وما سواه

وما سواه ارفع او انصب واجعلا   كمستقل نسقا وبدلا

وان يكن مصحوب ال ما نسقا   ففيه وجهان ورفع ينتقى

وايها مصحوب ال بعد صفه   يلزم بالرفع لدى ذي المعرفه

وايهذا ايها الذي ورد   ووصف اي بسوى هذا يرد

وذو اشارة كاي في الصفه   ان كان تركها يفيت المعرفه

في نحو سعد سعد الاوس ينتصب   ثان وضم وافتح اولا تصب

واجعل منادى صح ان يضف ليا   كعبد عبدي عبد عبدا عبديا

والفتح والكسر وحذف اليا استمر ... في يا ابن ام يا ابن عم لا مفر

وفي الندا ابت امت عرض ... واكسر او افتح ومن اليا التا عوض

وقل لبعض ما يخص بالندا ... لؤمان نومان كذا واطردا

في سب الانثى وزن خبا ... والامر هكذا من الثلاثي

وشاع في سب الذكور فعل ... ولا تقس وجر في الشعر فل

اذا استغيث اسم منادى خفضا ... باللام مفتوحا كيا للمرتضى

وافتح مع المعطوف ان كررت يا ... وفي سوى ذلك بالكسر ائتيا

ولام

ولام مستغاث عاقبت الف ... ومثله اسم ذو تعجب الف

ما للمنادى اجعل لمندوب وما ... نكر لم يندب ولا ما ابهما

ويندب الموصول بالذي اشتهر ... كبئر زمزم يلي وامن حفر

ومنتهى المندوب صله بالالف ... متلوها ان كان مثلها حذف

كذاك تنوين الذي به كمل ... من صلة او غير ذا نلت الامل

والشكل حتما اوله مجانسا ... ان يكن الفتح بوهم لابسا

وواقفا زد هاء سكت ان ترد ... وان تشا فالمد والها لا تزد

وقائلا وا عبديا وا عبدا ... من في الندا اليا ذا سكون ابدا

ترخيما احذف اخر المنادى ... كيا سعا فيمن دعا سعادا

وجوزنه مطلقا في كل ما ... انث بالها والذي قد رخما

بحذفها وفره بعد واحظلا ... ترخيم ما من هذه الها قد خلا

الا الرباعي فما فوق العلم ... دون اضافة واسناد متم

ومع الاخر احذف الذي تلا ... ان زيد لينا ساكنا مكملا

اربعة فصاعدا والخلف في ... واو وياء بهما فتح قفي

والعجز

والعجز احذف من مركب وقل ... ترخيم جملة وذا عمرو نقل

وان نويت بعد حذف ما حذف ... فالباقي استعمل بما فيه الف

واجعله ان لم تنو محذوفا كما ... لو كان بالاخر وضعا تمما

فقل على الاول في ثمود يا ... ثمو ويا ثمي على الثاني بيا

والتزم الاول في كمسلمة ... وجوز الوجهين في كمسلمه

ولاضطرار رخموا دون ندا ... ما للندا يصلح نحو احمدا

الاختصاص كنداء دون يا ... كايها الفتى باثر ارجونيا

وقد يرى ذا دون اي تلو ال ... كمثل نحن العرب اسخى من بذل

إياك والشر ونحوه نصب ... محذر بما استتاره وجب

ودون عطف ذا لإيا انسب وما ... سواه ستر فعله لن يلزما

الا مع العطف او التكرار ... كالضيغم الضيغم يا ذا الساري

وشذ اياي واياه اشذ ... وعن سبيل القصد من قاس انتبذ

وكمحذر بلا ايا اجعلا ... مغرى به في كل ما قد فصلا

ما ناب عن فعل كشتان وصه ... هو اسم فعل وكذا اوه ومه

وما بمعنى افعل كآمين كثر

وغيره

وغيره كوي وهيهات نزر ... والفعل من اسمائه عليكا

وهكذا دونك مع اليكا

كذا رويد بله ناصبين ... ويعملان الخفض مصدرين

وما لما تنوب عنه من عمل ... لها واخر ما لذي فيه العمل

واحكم بتنكير الذي ينون ... منها وتعريف سواه بين

وما به خوطب ما لا يعقل ... من مشبه اسم الفعل صوتا يجعل

كذا الذي اجدى حكاية كقب ... والزم بنا النوعين فهو قد وجب

للفعل توكيد بنونين هما ... كنوني اذهبن واقصدنهما

يوكدان افعل ويفعل اتيا ... ذا طلب او شرطا اما تاليا

او مثبتا في قسم مستقبلا ... وقل بعد ما ولم وبعد لا

وغير اما من طوالب الجزا ... واخر المؤكد افتح كابرزا

واشكله قبل مضمر لين بما ... جانس من تحرك قد علما

والمضمر احذفنه الا الالف ... وان يكن في اخر الفعل الف

واجعله منه رافعا غير اليا ... والواو ياء كاسعين سعيا

واحذفه من رافع هاتين وفي ... واو ويا شكل مجانس قفي

نحو

نحو اخشين يا هند بالكسر ويا ... قوم اخشون واضمم وقس مسويا

ولم تقع خفيفة بعد الالف ... لكن شديدة وكسرها الف

والفا زد قبلها موكدا ... فعلا الى نون الاناث اسندا

واحذف خفيفة لساكن ردف ... وبعد غير فتحة اذا تقف

واردد اذا حذفتها في الوقف ما ... من اجلها في الوصل كان عدما

وابدلنها بعد فتح الفا ... وقفا كما تقول في قفن قفا

الصرف تنوين اتى مبينا ... معنى به يكون الاسم امكنا

فالف التانيث مطلقا منع صرف الذي حواه كيفما وقع

وزايدا فعلان في وصف سلم من ان يرى بتاء تانيث ختم

ووصف اصلي ووزن افعلا ممنوع تانيث بتا كاشهلا

والغين عارض الوصفيه كاربع وعارض الاسميه

فالادهم القيد لكونه وضع في الاصل وصفا انصرافه منع

واجدل واخيل وافعيا مصروفه وقد ينلن المنعا

ومنع عدل مع وصف معتبر في لفظ مثنى وثلث واخر

ووزن

ووزن مثنى وثلث كهما من واحد لاربع فليعلما

وكن لجمع مشبه مفاعلا او المفاعيل بمنع كافلا

وذا اعتلال منه كالجواري رفعا وجرا اجره كساري

ولسراويل بهذا الجمع شبه اقتضى عموم المنع

وان به سمي او بما لحق به فالانصراف منعه يحق

والعلم امنع صرفه مركبا تركيب مزج نحو معدي كربا

كذاك حاوي زايدي فعلانا كغطفان وكاصبهانا

كذا مؤنث بهاء مطلقا	وشرط منع العار كونه ارتقا

فوق الثلاث او كجور او سقر	او زيدا اسم امراة لا اسم ذكر

وجهان في العادم تذكيرا سبق	وعجمة كهند والمنع احق

والعجمي الوضع والتعريف مع	زيد على الثلاث صرفه امتنع

كذاك ذو وزن يخص الفعلا	او غالب كاحمد ويعلا

وما يصير علما من ذي الف	زيدت لالحاق فليس ينصرف

والعلم امنع صرفه ان عدلا	كفعل التوكيد او كثعلا

والعدل

والعدل والتعريف مانعا سحر	اذا به التعيين قصدا يعتبر

وابن على الكسر فعال علما	مؤنثا وهو نظير جشما

عند تميم واصرفن ما نكرا	من كل ما التعريف فيه اثرا

وما يكون منه منقوصا ففي	اعرابه نهج جوار يقتفي

ولاضطرار او تناسب صرف	ذو المنع والمصروف قد لا ينصرف

ارفع مضارعا اذا يجرد	من ناصب وجازم كتسعد

وبلن انصبه وكي كذا بان	لا بعد علم والتي من بعد ظن

فانصب بها والرفع صحح فاعتقد … تخفيفها من ان وهو مطرد

وبعضهم اهمل ان حمل على … ما اختها حيث استحقت عملا

ونصبوا باذن المستقبلا … ان صدرت والفعل بعد موصلا

او قبله اليمين وانصب وارفعا … اذا اذن من بعد عطف وقعا

وبين لا ولام جر التزم … اظهار ان ناصبة وان عدم

لا فان اعمل مظهرا او مضمرا … وبعد نفي كان حتما اضمرا

كذاك بعد او اذا يصلح في … موضعها حتى او الا ان خفي

وبعد

وبعد حتى هكذا اضمار ان … حتم كجد حتى تسر ذا حزن

وتلو حتى حالا او مؤولا … به ارفعن وانصب المستقبلا

وبعد فا جواب نفي او طلب … محضين ان وسترها حتم نصب

والواو كالفا ان تفد مفهوم مع … كلا تكن جلدا وتظهر الجزع

وبعد غير النفي جزما اعتمد … ان تسقط الفا والجزاء قد قصد

وشرط جزم بعد نهي ان تضع … ان قبل لا دون تخالف يقع

والامر ان كان بغير افعل فلا … تنصب جوابه وجزمه اقبلا

والفعل بعد الفا في الرجا نصب   كنصب ما الى التمني ينتسب

وان على اسم خالص فعل عطف   تنصبه ان ثابتا او ان حذف

وشذ حذف ان ونصب في سوى   ما مر فاقبل منه ما عدل روى

بلا ولام طالبا ضع جزما   في الفعل هكذا بلم ولما

واجزم بان ومن وما ومهما   اي متى ايان اين اذ ما

وحيثما انى وحرف اذ ما   كان وباقي الادوات اسما

فعلين يقتضين شرط قدما   يتلو الجزاء وجوابا وسما

وما

وماضيين او مضارعين   ثانيهما او متخالفين

وبعد ماض فعل الجزا حسن   ورفعه بعد مضارع وهن

واقرن بفا حتما جوابا لو جعل   شرطا لان او غيرها لم ينجعل

وتخلف الفاء اذا المفاجاة   كان تجد اذا لنا مكافاة

والفعل من بعد الجزا ان يقترن   بالفا او الواو بتثليث قمن

وجزم او نصب لفعل اثر فا   او واو ان بالجملتين اكتنفا

والشرط يغني عن جواب قد علم   والعكس قد ياتي ان المعنى فهم

واحذف لدى اجتماع شرط وقسم — جواب ما أخرت فهو ملتزم

وإن تواليا وقبل ذو خبر — فالشرط رجح مطلقا بلا حذر

وربما رجح بعد قسم — شرط بلا ذي خبر مقدم

لو حرف شرط في مضي ويقل — إيلاؤه مستقبلا لكن قبل

وهي في الاختصاص بالفعل كإن — لكن لو أن بها قد تقترن

وإن مضارع تلاها صرفا — إلى المضي نحو لو يفي كفى

أما كمهما يك من شيء وفا — لتلو تلوها وجوبا ألفا

وحذف

وحذف ذي الفا قل في نثر إذا — لم يك قول معها قد نبذا

لولا ولوما يلزمان الابتدا — إذا امتناعا بوجود عقدا

وبهما التحضيض مز وهلا — ألا ألا وأولينها الفعلا

وقد يليها اسم بفعل مضمر — علق أو بظاهر مؤخر

ما قيل أخبر عنه بالذي خبر — عن الذي مبتدأ قبل استقر

وما سواهما فوسطه صلة — عائدها خلف معطي التكملة

نحو الذي ضربته زيد فذا — ضربت زيدا كان فادر المأخذا

وبالذي والذين والتي   اخبر مراعيا وفاقا المثبت

قبول تاخير وتعريف لما   اخبر عنه ههنا قد حتما

كذا الغنى عنه باجنبي او   بمضمر شرط فراع ما رعوا

واخبروا هنا بال عن بعض ما   يكون فيه الفعل قد تقدما

ان صح صوغ صلة منه لال   كصوغ واق من وقى الله البطل

وان يكن ما رفعت صلة ال   ضمير غيرها ابين وانفصل

ثلثة بالتا قل للعشره   في عد ما احاده مذكره

في الضد

في الضد جرد والمميز اجرر   جمعا بلفظ قلة في الاكثر

ومائة والالف للفرد اضف   ومائة بالجمع نزرا قد ردف

واحد اذكر وصلنه بعشر   مركبا قاصد معدود ذكر

وقل لدى التانيث احدى عشره   والشين فيها عن تميم كسره

ومع غير احد واحدى   ما معهما فعلت فافعل قصدا

ولثلثة وتسعة وما   بينهما ان ركبا ما قدما

واول عشرة اثنتي وعشرا   اثني اذا انثى تشا او ذكرا

واليا لغير الرفع وارفع بالالف   والفتح في جزئي سواهما الف

وميز العشرين للتسعينا   بواحد كاربعين حينا

وميزوا مركبا بمثل ما   ميز عشرون فسوينهما

وان اضيف عدد مركب   يبقى البنا وعجز قد يعرب

وصغ من اثنين فما فوق الى   عشرة كفاعل من فعلا

واختمه في التانيث بالتا ومتى   ذكرت فاذكر فاعلا بغير تا

وان ترد بعض الذي منه بني   تضف اليه مثل بعض بين

وان ترد

وان ترد جعل الاقل مثل ما   فوق فحكم جاعل له احكما

وان اردت مثل ثاني اثنين   مركبا فجئ بتركيبين

او فاعلا بحالتيه اضف   الى مركب بما تنوي يفي

وشاع الاستغنا بحادي عشرا   ونحوه وقبل عشرين اذكرا

وبابه الفاعل من لفظ العدد   بحالتيه قبل واو يعتمد

ميز في الاستفهام كم بمثل ما   ميزت عشرين ككم شخصا سما

واجز ان تجره من مضمرا   ان وليت كم حرف جر مظهرا

واستعملنها مخبرا كعشره   او مائة ككم رجال او مره

ككم كاي وكذا وينتصب   تميز ذين وبه صل من نصب

احك باي ما لمنكور سئل   عنه بها في الوقف او حين تصل

ووقفا احك ما لمنكور بمن   والنون حرك مطلقا واشبعن

وقل منان ومنين بعد لي   الفان بابنين وسكن تعدل

وقل لمن قال اتت بنت منه   والنون قبل تا المثنى مسكنه

والفتح نزر وصل التا والالف   بمن باثر ذا بنسوة كلف

وقل

وقل منون ومنين مسكنا   ان قيل جا قوم لقوم فطنا

وان تصل فلفظ من لا يختلف   ونادر منوه في نظم عرف

والعلم احكينه من بعد من   ان عريت من عاطف بها اقترن

علامة التانيث تاء والف   وفي اسام قدروا التا كالكتف

ويعرف التقدير بالضمير   ونحوه كالرد في التصغير

ولا تلي فارقة فعولا   اصلا ولا المفعال والمفعيلا

كذاك مفعل وما تليه   تا الفرق من ذي فشذوذ فيه

ومن فعيل كقتيل ان تبع موصوفه الغالبا التا تمتنع

والف التانيث ذات قصر وذات مدّ كانثى الغرّ

والاشتهار في مباني الاولى يبديه وزن اربى والطولى

ومرطى ووزن فعلى جمعا او مصدرا او صفة كشبعا

وكحبارى سمّهى سبطرا ذكرى وحثيثى مع الكفرّى

كذاك خليطى مع الشقارى واعز لغير هذه استندارا

لمدها فعلاء افعلاء مثلث العين وفعللاء

ثم

ثم فعالا فعللا فاعولا وفاعلاء فعليا مفعولا

ومطلق العين فعالا وكذا مطلق فاء فعلاء اخذا

اذا اسم استوجب من قبل الطرف فتحا وكان ذا نظير كالاسف

فلنظيره المعل الاخر ثبوت قصر بقياس ظاهر

كفعل وفعل في جمع ما لفعلة وفعلة نحو الدمى

وما استحق قبل اخر الف فالمد في نظيره حتما عرف

كمصدر الفعل الذي قد بديا بهمز وصل كارعوى وكارى

والعادم النظير ذا قصر وذا … مد بنقل كالحجا وكالحذا

وقصر ذي المد اضطرارا مجمع … عليه والعكس بخلف يقع

آخر مقصور تثني اجعله يا … ان كان عن ثلثة مرتقيا

وكذا الذي اليا اصله نحو الفتى … والجامد الذي اميل كمتى

في غير ذا تقلب واوا الالف … واولها ما كان قبل قد الف

وما كصحرا بواو ثنيا … ونحو علباء كساء وحيا

بواو او همز وغير ما ذكر … صحح وما شذ على نقل قصر

واحذف

واحذف من المقصور في جمع على … حد المثنى ما به تكملا

والفتح ابق مشعرا بما حذف … وان جمعته بتاء والف

فالالف اقلب قلبها في التثنيه … وتاء ذي التا الزمن تنحيه

والسالم العين الثلاثي اسما انل … اتباع عين فاءه بما شكل

ان ساكن العين مونثا بدا … مختتما بالتاء او مجردا

وسكن التالي غير الفتح او … خففه بالفتح فكلا قد رووا

ومنعوا اتباع نحو ذروه … وزبيه وشذ كسر جروه

وناد را وذو اضطرار غير ما قدّمته او لاناس انتمى

افعلة افعل ثمّ فعله ثمت افعال جموع قلّه

وبعض ذى بكثرة وضعا يفى كارجل والعكس جاء كالصُّفى

لفعل اسما صحّ عينا افعل وللرباعى اسما ايضا يجعل

ان كان كالعناق والذّراع فى مدّ وتانيث وعدّ الاحرف

وغير ما افعل فيه مطرد من الثّلاثى اسما بافعال يرد

وغالبا اغناهم فعلان فى فعل كقولهم صردان

فى اسم

فى اسم مذكّر رباعىّ بمد ثالث افعلة عنهم اطّرد

والزمه فى فعال او فعال مصاحبى تضعيف او اعلال

فعل لنحو احمر وحمرا وفعلة جمعا بنقل يدرى

وفعل لاسم رباعى بمد قد زيد قبل اللام اعلالا فقد

ما لم يضاعف فى الاعمّ ذو الالف وفعل لفعلة جمعا عرف

ونحو كبرى ولفعلة فعل وقد يجى جمعه على فعل

فى نحو رام ذو اطراد فعله وشاع نحو كامل وكمله

فعلى لوصف كقتيل وزمن   وهالك وميت به قمن

لفعل اسما صح لاما فعله   والوضع في فعل وفعل قلله

وفعل لفاعل وفاعله   وصفين نحو عاذل وعاذله

ومثله الفعال فيما ذكرا   وذان في المعل لاما ندرا

فعل وفعلة فعال لهما   وقل فيما عينه اليا منهما

وفعل ايضا له فعال   ما لم يكن في لامه اعتلال

او يك مضعفا ومثل فعل   ذو التا وفعل مع فعل فاقبل

وفي

وفي فعيل وصف فاعل ورد   كذاك في انثاه ايضا اطرد

وشاع في وصف على فعلانا   او انثييه او على فعلانا

ومثله فعلانة والزمه في   نحو طويل وطويلة تفي

وبفعول فعل نحو كبد   يخص غالبا كذاك يطرد

في فعل اسما مطلق الفا وفعل   له وللفعال فعلان حصل

وشاع في حوت وقاع مع ما   ضاهاهما وقل في غيرهما

ولكريم وبخيل فعلا   كذا لما ضاهاهما قد جعلا

وناب عنه افعلاء في المعل لاما ومضعف وغير ذاك قل

فواعل لفوعل وفاعل وفاعلاء مع نحو كاهل

وحائض وصاهل وفاعله وشذ في الفارس مع ما ماثله

وبفعائل اجمعن فعاله وشبهه ذا تاء او مزاله

وبالفعالي والفعالى جمعا صحراء والعذراء والقيس اتبعا

واجعل فعالي لغير ذي نسب جدد كالكرسي تتبع العرب

وبفعالل وشبهه انطقا في جمع ما فوق الثلاثة ارتقى

من غير ما مضى ومن خماسي جرد الآخر انف بالقياس

والرابع الشبيه بالمزيد قد يحذف دون ما به تم العدد

وزايد العادي الرباعي احذفه ما لم يك لينا اثره اللذ ختما

والسين والتا من كمستدع ازل اذ ببنا الجمع بقاهما مخل

والميم اولى من سواه بالبقا والهمز واليا مثله ان سبقا

والياء لا الواو احذف ان جمعت ما كحيزبون فهو حكم حتما

وخيروا في زايدي سرندا وكل ما ضاهاه كالعلندى

فعيلا اجعل الثلاثي اذا   صغرته نحو قذي في قذا

فعيعل مع فعيعيل لما   فاق كجعل درهم دريهما

وما به لمنتهى الجمع وصل   به الى امثلة التصغير صل

وجايز تعويض يا قبل الطرف   ان كان بعض الاسم فيهما انحذف

وحايد عن القياس كلما   خالف في البابين حكما رسما

لتلو يا التصغير من قبل علم   تانيث او مدته الفتح انحتم

كذاك ما مدة افعال سبق   او مد سكران وما به التحق

والف

والف التانيث حيث مدا   وتاؤه منفصلين عدا

كذا المزيد آخرا للنسب   وعجز المضاف والمركب

وهكذا زيادتا فعلان   من بعد اربع كزعفران

وقدر انفصال ما دل على   تثنية او جمع تصحيح جلا

والف التانيث ذو القصر متى   زاد على اربعة لن يثبتا

وعند تصغير حبارى خير   بين الحبيرى فادر والحبير

واردد لاصل ثانيا لينا قلب   فقيمة صير قويمة تصب

وشذّ في عيدٍ عييدٌ وحُتم   للجمع من ذا ما لتصغيرٍ علم

والألف الثاني المزيد يجعل   واواً كذا ما الأصل فيه يجهل

وكمّل المنقوص في التصغير ما   لم يحو غير التاء ثالثاً كما

ومن بترخيمٍ يصغّر اكتفى   بالأصل كالعطيف يعني المعطفا

واختم بتا التأنيث ما صغّرت من   مؤنّثٍ عارٍ ثلاثيٍّ كسن

ما لم يكن بالتا يرى ذا لبس   كشجرٍ وبقرٍ وخمسٍ

وشذّ ترك دون لبسٍ وندر   لحاق تا فيما ثلاثيّاً كثر

وصغّروا

وصغّروا شذوذاً الذي التي   وذا مع الفروع منها تا وتي

ياءً كيا الكرسيّ زادوا في النسب   وكلّ ما تليه كسره وجب

ومثله ممّا حواه احذف وتا   تأنيثٍ او مدّته لا تثبتا

وإن تكن تربع ذا ثانٍ سكن   فقلبها واواً وحذفها حسن

لشبهها الملحق والأصليّ ما   لها وللأصليّ قلبٌ يعتمى

والألف الجائز أربعاً أزل   كذاك يا المنقوص خامساً عزل

والحذف في اليا رابعاً أحقّ من   قلبٍ وحتمٌ قلب ثالثٍ يعن

واول ذا القلب انفتاحا وفعل   وفعل عينهما افتح وفعل

وقيل في المرمي مرموي   واختير في استعمالهم مرمي

ونحو حي فتح ثانيه يجب   واردده واوا ان يكن عنه قلب

وعلم التثنيه احذف للنسب   ومثل ذا في جمع تصحيح وجب

وثالث من نحو طيب حذف   وشذ طائي مقولا بالالف

وفعلي في فعيلة التزم   وفعلي في فعيلة حتم

والحقوا معل لام عريا   من المثالين بما التا اوليا

وتمموا

وتمموا ما كان كالطويله   وهكذا ما كان كالجليله

وهمز ذي مد ينال في النسب   ما كان في تثنيته له انتسب

وانسب لصدر جملة وصدر ما   ركب مزجا ولثان تمما

اضافة مبدوة بابن او اب   او ما له التعريف بالثاني وجب

فيما سوى هذا انسبن للاول   ما لم يخف لبس كعبد الاشهل

واجبر برد اللام ما منه حذف   جوازا ان لم يك رده الف

في جمعي التصحيح او في التثنيه   وحق مجبور بهذي توفيه

وباخ اختا وبابن بنتا

الحق ويونس ابى حذف التا   وضاعف الثاني من ثنائي

ثانيه ذو لين كلا ولائي   وان يكن كشية ما الفا عدم

فجبره وفتح عينه التزم   والواحد اذكر ناسبا للجمع

ما لم يشابه واحدا بالوضع   ومع فاعل وفعال فعل

في نسب اغنى عن اليا فقبل   وغير ما اسلفته مقررا

على الذي ينقل منه اقتصرا   تنوينا اثر فتح اجعل الفا

وقفا وتلو غير فتح احذفا   واحذف لوقف في سوى اضطرار

صلة

صلة غير الفتح في الاضمار   واشبهت اذا منونا نصب

فالفا في الوقف نونها قلب   وحذف يا المنقوص ذي التنوين ما

لم ينصب اولى من ثبوت فاعلما   وغير ذي التنوين بالعكس وفي

نحو مر لزوم رد اليا اقتفي   وغيرها التانيث من محرك

سكنه او قف رائم التحرك

او اشمم الضمة او قف مضعفا   ما ليس همزا او عليلا ان قفا

محركا وحركات انقلا   لساكن تحريكه لن يحظلا

ونقل فتح من سوى المهموز لا   يراه بصري وكوف نقلا

والنقل ان يعدم نظير ممتنع وذاك في المهموز ليس يمتنع

في الوقف تا تانيث الاسم ها جعل ان لم يكن بساكن صح وصل

وقل ذا في جمع تصحيح وما ضاها وغير ذين بالعكس انتمى

وقف بها السكت على الفعل المعل بحذف اخر كاعط من سأل

وليس حتما في سوى ما كع او كيع مجزوما فراع ما رعوا

وما في الاستفهام ان جرت حذف الفها واولها الها ان تقف

وليس حتما في سوى ما انخفضا باسم كقولك اقتضاء م اقتضى

ووصل

ووصل ذي الهاء اجز بكل ما حرك تحريك بناء لزما

ووصلها بغير تحريك بنا اديم شذ في المدام استحسنا

وربما اعطي لفظ الوصل ما للوقف نثرا وفشا منتظما

الالف المبدل من يا في طرف امل كذا الواقع منه اليا خلف

دون مزيد او شذوذ ولما تليه ها التانيث ما الها عدما

وهكذا بدل عين الفعل ان يؤل الى فلت كماضي خف ودن

كذاك تالي الياء والفصل اغتفر بحرف او مع ها كجيبها ادر

كذاك ما يليه كسر او يلى ... تالى كسر او سكون قد ولى

كسرا وفصل الها كلا فصل يعد ... فدرهماك من يمله لم يصد

وحرف الاستعلا يكف مظهرا ... من كسر او يا وكذا تكف را

ان كان ما يكف بعد متصل ... او بعد حرف او بحرفين فصل

كذا اذا قدم ما لم ينكسر ... او يسكن اثر الكسر كالمطواع مر

وكف مستعل ورا ينكف ... بكسر را كغارما لا اجفو

ولا تمل لسبب لم يتصل ... والكف قد يوجبه ما ينفصل

وقد

وقد اما لوا لتناسب بلا ... داع سواه كعمادا وتلا

ولا تمل ما لم ينل تمكنا ... دون سماع غير ها وغير نا

والفتح قبل كسر راء في طرف ... امل كللايسر مل تكف الكلف

كذا الذي تليه ها التانيث في ... وقف اذا ما كان غير الف

حرف وشبهه من الصرف بري ... وما سواهما بتصريف حري

وليس ادنى من ثلاثي يرى ... قابل تصريف سوى ما غيرا

ومنتهى اسم خمس ان تجردا ... وان يزد فيه فما سبعا عدا

وغير اخر الثلاثي افتح وضم … واكسر وزد تسكين ثانيه تعم

وفعل اهمل والعكس تقل … لقصدهم تخصيص فعل بفعل

وافتح وضم واكسر الثاني من … فعل ثلاثي وزد نحو ضمن

ومنتهاه اربع ان جردا … وان يزد فيه فما استا عدا

لاسم مجرد رباع فعلل … وفعلل وفعلل وفعلل

ومع فعل فعلل وان علا … فمع فعلل حوى فعللا

كذا فعلل وفعلل وما … غاير للزيد او النقص انتمى

والحرف

والحرف ان يلزم فاصل والذي … لا يلزم الزائد مثل تا احتذي

بضمن فعل قابل الاصول في … وزن وزائد بلفظه اكتفي

وضاعف اللام اذا اصل بقي … كراء جعفر وقاف فستق

وان يك الزائد ضعف اصل … فاجعل له في الوزن ما للاصل

واحكم بتاصيل حروف سمسم … ونحوه والخلف في كلملم

فالف اكثر من اصلين … صاحب زائد بغير مين

واليا كذا والواو ان لم يقعا … كما هما في يؤيؤ ووعوعا

وهكذا همز وميم سبقا — ثلاثة تاصيلها تحققا

كذاك همز آخر بعد الف — اكثر من حرفين لفظها ردف

والنون في الآخر كالهمز وفي — نحو غضنفر اصالة كفي

والتاء في التانيث والمضارعه — ونحو الاستفعال والمطاوعه

والهاء وقفا كلمه ولم تره — واللام في الاشارة المشتهره

وامنع زيادة بلا قيد ثبت — ان لم تبين حجة كحظلت

للوصل همز سابق لا يثبت — الا اذا ابتدي به كاستثبتوا

وهي

وهي لفعل ماض احتوى على — اكثر من اربعة نحو انجلى

والامر والمصدر منه وكذا — امر الثلاثي كاخش وامض وانفذا

وفي اسم است ابن ابنم سمع — واثنين وامرئ وتانيث تبع

وايمن همز ال كذا ويبدل — مدا في الاستفهام او يسهل

احرف الابدال هدات موطيا — فابدل الهمزة من واو ويا

آخرا اثر الف زيد وفي — فاعل ما اعل عينا ذا اقتفي

والمد زيد ثالثا في الواحد — همزا يرى في مثل كالقلايد

كذاك ثاني لينين اكتنفا   مدّ مفاعل كجمع نيّفا

وافتح وردّ الهمز يا فيما أعل   لاماً وفي مثل هراوة جعل

واواً وهمزاً أوّل الواوين ردّ   في بدء غير شبه ووفي الأشدّ

ومدّاً ابدل ثاني الهمزين من   كلمة ان يسكن كآثر وائتمن

ان يفتح اثر ضمّ او فتح قلب   واواً وياءً اثر كسر ينقلب

ذو الكسر مطلقاً كذا وما يضم   واواً أصر ما لم يكن لفظاً أتم

فذاك ياءً مطلقاً جا وأؤم   ونحوه وجهين في ثانيه أُمّ

ويا

وياءً اقلب ألفاً كسراً تلا   او ياء تصغير بواو ذا افعلا

في آخر او قبل تا التأنيث أو   زيادتي فعلان ذا ايضاً رأوا

في المصدر المعتلّ عيناً والفعل   منه صحيح غالباً نحو الحول

وجمع ذي عين أُعِلّ او سكن   فاحكم بذا الاعلال فيه حيث عنّ

وصحّحوا فِعَلَة وفي فِعَل   وجهان والاعلال اولى كالحيل

والواو لاماً بعد فتح يا انقلب   كالمعطيان يرضيان ووجب

ابدال واو بعد ضمّ من الف   ويا كموقن بذا لها اعترف

ويكسر المضموم في جمع كما ... يقال هيم عند جمع اهيما

وواوا اثر الضمة ردّ اليا متى ... الفي لام فعل او من قبل تا

كتاء بان من رمى كمقدره ... كذا اذا كسبعان صيره

وان تكن عينا لفعلى وصفا ... فذاك بالوجهين عنهم يلفى

من لام فعلى اسما اتى الواو بدل ... يا كتقوى غالبا جا ذا البدل

بالعكس جاء لام فعلى وصفا ... وكون قصوى نادرا لا يخفى

ان يسكن السابق من واو ويا ... واتصلا ومن عروض عريا

فياء

فياء الواو اقلبن مدغما ... وشذ معطى غير ما قد رسما

من ياء او واو بتحريك اصل ... الفا ابدل بعد فتح متصل

ان حرك التالي وان سكن كف ... اعلال غير اللام وهي لا تكف

اعلالها بساكن غير الالف ... او ياء التشديد فيها قد الف

وصح عين فعل وفعلا ... ذا افعل كاغيد واحولا

وان يبن تفاعل من افتعل ... والعين واو سلمت ولم تعل

وان لحرفين ذا الاعلال استحق ... صحح اول وعكس قد يحق

وعين ما آخره قد زيد ما ... يخص الاسم واجب ان يسلما

وقبل با اقلب ميما النون اذا ... كان مسكنا كمن بت انبذا

لساكن صح انقل التحريك من ... ذي لين آت عين فعل كابن

ما لم يكن فعل تعجب ولا ... كابيض او اهوى بلام عللا

ومثل فعل في ذا الاعلال اسم ... ضاهى مضارعا وفيه وسم

ومفعل صحح كالمفعال ... والف الافعال واستفعال

ازل لذا الاعلال والتا الزم عوض ... وحذفها بالنقل ربما عرض

وما

وما لافعال من الحذف ومن ... نقل فمفعول به ايضا قمن

ونحو مبيع ومصون وندر ... تصحيح ذي الواو وفي ذي اليا اشتهر

وصحح المفعول من نحو عدا ... واعلل ان لم تتحر الاجودا

كذاك ذا وجهين جا الفعول من ... ذي الواو لام جمع او فرد يعن

وشاع نحو نيم في نوم ... ونحو نيام شذوذه نمي

ذو اللين فاتا في افتعال ابدلا ... وشذ في ذي الهمز نحو ائتكلا

طا تا افتعال رد اثر مطبق ... في ادان وازدد وادكر دالا بقي

فأمر او مضارع من كوعد احذف وفي كعدة ذاك اطرد

وحذف همز افعل استمر في مضارع وبنيتي متصف

ظلت وظلت في ظللت استعملا وقرن في اقررن وقرن نقلا

اول مثلين محركين في كلمة ادغم لا كمثل صفف

وذلل وكلل ولبب ولا كجسس ولا كاخصص ابي

ولا كهيلل وشذا ءلل ونحو فك بنقل فقبل

وحيي افكك وادغم دون حذر كذاك نحو تتجلى واستتر

اوما

وما بتاءين ابتدي قد يقتصر فيه على تا كتبين العبر

وفك حيث مدغم فيه سكن لكونه بمضمر الرفع اقترن

نحو حللت ما حللته وفي جزم وشبه الجزم تخيير قفي

وفك افعل في التعجب التزم والتزم الادغام ايضا في هلم

وما بجمعه عنيت قد كمل نظما على جل المهمات اشتمل

احصى من الكافية الخلاصه كما اقتضى غنى بلا خصاصه

فاحمد الله مصليا على محمد خير نبي ارسلا

وآله الغر الكرام البرره وصحبة المنتجبين الخيره

تمت الكتاب
بعون الملك الوهاب
في تاريخ هجدهم شهر ربيع الاخر
سنة ٤٣

فايدة اعلم ان الصفة المشبهة مع معمولها ينقسم الى ثمانية عشر قسمًا لان ما يفهم
من كلام المصنف ان الصفة اما مع ال يكون او بدونها وعلى كل من التقديرين معموله اما يكون
مع ال او مضافا او مجردًا عنهما فهذه ستة ولكل من التقادير معموله اما مرفوع او منصوب
او مجرور فهذه ثمانية عشر قسمًا واشار اليه بقوله فارفع بها وانصب واجرر مع ال
ودونها مصحوب ال وما اتصل بها مضافا او مجردا وينقسم الاقسام الى اربعة قسمًا
حسن واحسن وقبيح وهو مختلف وممتنع فالحسن ما فيه ضميران فهو اثنان والاحسن ما
فيه ضمير واحد وهو تسعة والقبيح ما ليس فيه ضمير وهو اربعة والمختلف واحد والممتنع اثنان
واشار اليه بقوله ولا تجرر بها مع ال سُمًا من ال خلا ومن اضافة لتاليها وافصل لك في
جدول وفيه الرمز فالحاء للحسن والالف للاحسن والقاف للقبيح والخاء للمختلف والميم للممتنع

	الجر السببي	النصب السببي	الرفع السببي	الصفة المشبهة
	الحسن الوجهِ	الحسن الوجهَ	الحسن الوجهُ	كون الصفة والمعمول مع اللام
	الحسن وجهٍ	الحسن وجهًا	الحسن وجهٌ	كون الصفة باللام ومعمولها بدون اللام
	حسن وجهٍ	حسن وجهًا	حسن وجهٌ	كونهما بدون اللام
	الحسن وجهِه	الحسن وجهَه	الحسن وجهُه	كون الصفة مع اللام معمول المضاف
	حسن وجهِه	حسن وجهَه	حسن وجهُه	كون الصفة بدون اللام معمول المضاف
	حسن الوجهِ	حسن الوجهَ	حسن الوجهُ	كون الصفة بدون اللام ومعمولها مع اللام

مع عامله زمانا ولكن يا قل بقدًا الصلوة ومنه قوله تعالى فادخلوها خالدين
على الرسول متعلق بمصليا المصطفى نعت للرسول واله عطف على الرسول و
المضاف اليه ليا المستكملين على صيغة الفاعل صفة لال الشرفا مفعول مستكملين
ان كان بفتح الشين او صفة بعد صفة اذ كان بضمها والاول اولى
دون الثاني واستعين فعل وفاعل الله مفعوله في الفية متعلق باستعين
اي في تصنيفها مقاصد مبتدأ النحو مضاف اليها متعلق بحويه والبا للظرفية
محوية خبر والجملة صفة لالفية تقرب فعل وفاعله المستتر يعود الى الفية
الاقصى بمعنى البعيد مفعوله بلفظ متعلق بتقرب موجز صفة اللفظ وتبسط
فعل وفاعل البذل مفعوله بوعد متعلق بتبسط منجز بمعنى سريع صفة وعد
وتقتضي فعل وفاعل رضى مفعوله بغير نعت لرضى سخط مضاف اليه فايقة حال
من فاعل تقتضي وفيها ضمير يعود الى الفية الفية مفعولها وعملت للاعتماد
على ذي الحال ابن معط مضاف اليه معط مضاف اليه لابن وهو مبتدأ بسبق متعلق بحائز
حائز بمعنى جامع خبر وفاعله فيه تفضيلا مفعوله مستوجب خبر بعد
خبر وفاعله فيه ثنائي كلام اضافي مفعوله الجميلا نعت لثنائي والالف للاطلاق

الكلام ومايتالف منه

والتنه مبتدا جملة يقضي خبره هبات متعلق بيقضي وامرة نعت طالى وله
في درجات متعلقات بيقضي الاخرة مضاف اليه الكلام خبر لمبتدا محذوف
بتقدير مضاف اى هذا باب الكلام وماموصول عطف على الكلام يتالف
صلة ما وفاعله المستتر يعود الى الكلام منه متعلق بيتالف والضمير للموصول
كلامنا مركب اضافي مبتدا لفظ خبره مفيد نعت للفظ كاستقم نعت لمفيد اذ
كان من تمام الحد على تقدير مضاف بين الجار والمجرور اى ككفاية استقم او خبر
لمبتدا محذوف اذ لم يكن واستقم اما بتاويل هذا اللفظ او مقول لقول محذوف
والتقدير وذلك كقولك استقم واسم خبر مقدم وفعل ثم حرف معطوفات عليه
الكلم مبتدا مؤخر واحده مبتدا كلمة خبر والقول مبتدا عم خبر وهو اما
فعل ماض او مخفف عام او اعم وعلى الاولين فالمفعول محذوف وعلى الثالث
المفضل عليه مع من والتقدير عم الثلثة او عامها او اعم منها وكلمة مبتدا
والمسوغ له الابتدائية التقسيم بها متعلق بيؤم كلام مبتدا ثان والمسوغ
كون المبتدا نايبا عن الفاعل في المعنى قد تقليلي يؤم مجهول ونايب الفاعل يعود
الى الكلام خبر المبتدا الثاني وهو وخبره خبر الاول والرابطة الضمير في بها

بالجي

حال من كل من المذكورات او من ارضون خاصة واما مبتدا خبره شذ
والسنونا اما عطف على عشرون او مبتدا محذوف الخبر اى كذلك على حد قولهم
زيد قايم وعمرو وكذا وبابه ومثل حال من فاعل يرد متعلقه محذوف اى في الاعراب
حين مضاف اليه وقد للتقليل يرد فعل ذا فاعل البنات نعت لذا او عطف بيان
وهو مبتدا عند ظرف ليطرد قوم مضاف اليه وجملة يطرد في موضع الرفع
على الخبرية لقوله هو ونون مفعول انتح مجموع مضاف اليه ملحق عطف على
مجموع به متعلق بالملحق والضمير للمجموع الملحق صلة ما والعايد فيه فافتح فعل
وفاعل وقل فعل ماض من فاعله بكسره متعلق بنطق وجملة نطق صلة من
ونون مبتدا ما مضاف اليه ثنى بالبنا للمفعول صلة ما والعايد نايب الفاعل
مستتر فيه والملحق عطف على ما ثنى به متعلق به بعكس متعلق باستعملوه
ذلك مجرور المحل على الاضافة استعملوه فعل وفاعل ومفعول والجملة في
المحل على الخبرية لنون والضمير المنصوب راجع اليه فانتبه فعل وفاعل
ومتعلقه محذوف اى له والجملة جزاء شرط محذوف تقديره اذا علمت
ذلك فانتبه له وما موصول مبتدا بتا مقصور المحل متعلق بقد جمعا

والف عطف على تا قد تحقيقي جمعا بالبنا للمفعول صلة ما وعايد الى النائب
للفاعل مستتر فيه والف الملاق في وجملة يكسر مجهول لا خبرها في الجر و في
النصب متعلقان بيكسر معا حال من المجرورين او ظرف ليكسر كذا خبر مقدم
او لات مبتدا والذي مبتدا اسما مفعول ثان لقد جعل لمجهول لا صلة و قد جعل مع
نايب الفاعل مستتر فيه عايد الى الموصول كاذرعات خبر لذلك المحذوف
والجملة اعتراضية واقعة بين المبتدا والخبر وفيه متعلق بقبل خام رفع المحل
على انه مبتدا ايضا مفعول مطلق لفعل محذوف اي آض ايضا اي رجع رجوعا
قبل بالبناء للمفعول ونايب الفاعل مستتر فيه يعود الى ذا خبر له والجملة في
محل الرفع على الخبرية لقوله الذي وجر فعل امر وفاعل بالفتحة متعلق بجر ما او ماض مجهول
منصوب المحل على المفعولية لاجر ونفي بيضرف صلة ما والعايد مستتر فيه
اومرفوعه
ما لم يضف جملة لا بتاويل المصدر ظرف لجر ونايب الفاعل مستتر فيه عايد الى
ما لا ينصرف او يك مجزوم حذفت نونه للتخفيف مضارع كان الناقصة
واسمه مستتر فيه يعود الى ما يعود اليه المستتر في لم يضف بعد ظرف لرد فال
مضاف اليه وجملة ردف منصوب المحل على الخبرية ليك واجعل فعل وفاعل

لغني

منصوب المحل على المفعولية لعاذر وجملة اعتذر صلة من وعايده
وجواب الشرط اما مقدم او محذوف تقديره ان قلت زيد عاذر
فيتدا زيد الخ واول مبتدا والمسوغ كونه قريبا للمعرفة مبتدا خبر والثاني
مبتدا فاعل خبر اغني فعل فاعله فيه يعود الى الفاعل ومفعوله ومتعلقه
محذوفان اي المبتدا عن الخبر والجملة صفة فاعل في اسار متعلق باغني
ومجرور في محل محذوف واسادا سم فاعل بعد الاستفهام مبتدا اذان فاعله
والجملة مقولة وقس فعل وفاعل ومتعلقه محذوف اي على ذلك وكذا مفعولي
اي ما اشبهه كاستفهام خبر النفي مبتدا وقد تكليلي مجوز فعل الحي فاعله
مضاف الى قول محذوف فايز مبتدا اولو فاعله الرشد مضاف اليه والجملة
مقولة للقول المحذوف والثان مبتدا مبتدا خبر وذا مبتدا الوصف نعت
ذا وعطف بيانه خبر جرا ان شرط في سوى متعلق باستقر الافراد مضاف
اليه طبقا اما تمييز من نسبة استقر الى فاعله او حال من فاعله استقر فعل الشرط
فاعله المستتر يعود الى الوصف وجواب الشرط اما مقدم او محذوف
والتقدير فالثاني مبتدا وذا الوصف خبره ورفعوا فعل وفاعله الضمير للنحاة

مبتدا مفعول به بالابتدا متعلق برفعوا كذلك خبر رفع مبتدا خبر
مضاف اليه بالمبتدا متعلق برفع والخبر مبتدا الجزء خبر المتم صفة الجزء
الفانية مضاف اليه او مفعول كائنة بمبتدا او خبر والجملة مقول لقول
محذوف مجرور بالكاف خبر لذلك المحذوف والايادي مبتدا شاهد
اي للفظ ذكره
خبر والجملة معطوفة على مقول القول ومفردا حال من فاعل يأتي الاولى
او خبرها ان كانت ناقصة يأتي فعل فاعله المستتر يعود الى الخبر ويأتي
فعل وفاعل عطف على يأتي الاولى جملة حال او خبر حاوية صفتها معنى
مفعول الحاوية الذي مضاف اليه سيقت مجهول الاصلة ونائب الفاعل
فيه عائد الى الجملة له متعلق بسيقت والضمير للموصول وان شرطية
تكن مجزوما فعل الشرط واسمها فيه يعود الى الجملة اياه خبرها
انفصل الضمير وان كان مختاره الاتصال للضرورة معنى تمييز
من نسبة خبر كان الى اسمها اكتفى معلوما جواب الشرط وفاعله المستتر
عائد الى المبتدا بها متعلق باكتفى والضمير للجملة كنظمي مجرور بالكاف قول
محذوف ونظمي مبتدا الله مبتدا ثان حسبي خبره وهما اجزاء الاولة الجملة

مقولة

مقوله وكفى معطوف على حسبي وفاعله ضمير يعود الى الله والفرد مبتدا الحامد
صفته فارغ خبر وان شرطية يستوي مجهول فعل الشرط ونائب الفاعل فيه
يعود الى المفرد فهي الفاء رابطة الجواب بالشرط وهو مبتدا ذو خبر ضمير مضاف اليه
مسكن نعت لضمير والجملة جواب الشرط وابرزنه فعل امر مؤكد بالنون
مطلقا الخفيفة والهاء مفعوله حالا منه حيث ظرف لابرزنه وجملة تدعو بالجر في المحل
على الاضافة والمستتر فيه يعود الى الخبر ما مفعول تدعو ليس ناقصة معناه
اسمها والضمير للخبر له متعلق بحصلا والضمير للموصول بحصلا خبرها في
الجملة صلة ما والخبر واي العرب فعل وفاعل بظرف متعلق بالخبر واو
بحرف جر معطوف على بظرف وهنا حذف عاطف ومعطوف اي بحرف جر او بين
معنى مفعول معه حال من فاعل اخبر او مستتره له كاين مضاف اليه او استقر عطف على كاين
ولا يكون مضارع منفي اسمها زمان مضاف اليه خبر اخبر بها عن جثة
متعلق بخبر وان شرطية يفد مجزوم فعل الشرط فاخبر فعل امر مؤكد
بالنون الخفيفة المنقلبة الفا وحقها جواب الشرط والفاء رابطة ولا يجوز
مضارع منفي الابتدا فاعله بالنكرة متعلق بالابتدا ما مصدرية تفيد الظرفية

بتعديين مضاف متعلق بالنحوي زلم تقف بنا وبل المصدر كعند مجرور الكاف
في المحذوف وعند خبر زيد مضاف اليه نمرة بفتح اوله وكسر ثانيه مبتدا و
المسوغ تقدم الخبر والجملة مقوله وهل فتى مبتدا والمسوغ تقديم الاستفهام
فيكم خبر فما الفا للعطف وما للنفي خل بكسر اوله مبتدا والمسوغ تقديم
النفي لنا خبر ورجل مبتدا من الكرام نعته والمسوغ التوصيف عندنا
خبره وعشر مبتدا والمسوغ كونه عاملا في الظرف في الخير متعلق برغبة
خير خبر وعمل مبتدا بر مضاف اليه والمسوغ الاضافة وجملة يزين خبر
وليقس مضارع مجهول مجزوم باللام حذف متعلقه اي على ذلك ما مرفوع المحل
على النيابة لم يقل مجهول صلته وعاينه بينها ما لا الاصل مبتدا في الاخبار
متعلق به لكونه بمعنى المتناسبة مصدري نوع حال مجهول لا بنا وبل المصدر
خبره وجوزوا اي العرب فعل وفاعل التقديم مفعول اذا ظرف لجوزوا
ولا النفي الجنس ضرر اسمها والالف للاطلاق وخبرها محذوف والتقدير
فيه ولا مع جملتها مجرور المحل باضافة اذا اليها فانبعه فعل امر
المستتر فاعله والبارز العايد الى التقديم مفعوله حين ظرف لا تبعه

يستوي

يستوي فعل الجزءان فاعله والجملة مجرور المحل باضافة حين اليها عرفا و
نكرا تمييز ان من حسبتا الفعل الى فاعله عادمي حال من الجزءان بيان مظنا
كذا اما خبر لمبتدا محذوف تقديره الحكم كذا واما متعلق بانبعه باسقاط
العاطف على التقديرين اذا ظرف لمتعلق كذا يفيد معنى الشرط ما زايدة
الفعل مرفوع لمحذوف يفسره ما بعده والجملة شرطية والجواب اما مقدم او
محذوف تقديره فانبعه كان ناقصة اسمها مستتر ضمير يعود الى الفعل خبط
خبرها او حرف عطف قصد مجهول ماض استعمل نايب الفاعل والضمير المخبر
والجملة عطف على مدخول اذا مختصا نصبه المفعول حذفت صلته اي فيه حال
من الهاء في استعماله او حرف عطف كان ناقصة اسمها المستتر يعود للمخبر مسند
خبرها لذي متعلق بمسند لام مضاف اليه ابتدا مضاف اليه للام او لازم عطف
على ذي الصدر مضاف اليه كمن مبتدا الى خبر منجدا حال من الضمير في الخبر والجملة مقول
لقول محذوف مجرور بالكاف وهو مجروره خبر لمحذوف معنى مبتدا مضاف الى قول
محذوف عندي خبر درهم مبتدا والجملة مقولة ولهم عطف على الجملة الاولى ملتزم
بصيغة المفعول خبر لهم فيه متعلق بملتزم تقدم نايب الفاعل لملتزم الخبر

مضاف اليه كذا اما خبر لحكم المحذوف او متعلق به ملتزم على اسقاط العاطف اذا
ظرف الجابر تفيد معنى الشرط عاد دخل الشرط عليه متعلق به والضمير المجرور في الحكم
مضاف محذوف اي على ملابسه مضمر فاعل عاد مما متعلق بعاد وما موصول به عنه
متعلقان بخبر والهاء من به عايد الى الخبر ومن عنه الى الموصول مبينا حال من
الهاء في به اي حال كون الخبر مفسرا مرجعا للضمير العايد اليه من المبتدا الخبر
مجهول ونايب الفاعل فيه يعود الى ما صلته وجواب اذا مقدم او محذوف كذا متعلق
بملتزم بتقدير عاطفا وجزم لحكم المحذوف اذا ظرف الجابر تفيد معنى الشرط يستوجب
فعله والفاعل المستتر يعود الى الجزء التصدير مفعول يستوجب والا الف للاطلاق
والجواب اما مقدم او محذوف كاين الكاف جارة لقول محذوف واين خبر من مبتدا
وجملة علمته من الفعل والفاعل والمفعول العايد الى الموصول صلته نفيل
مفعول ثان لعلمته والجار مع مجروره خبر المبتدا المحذوف كما مر وخبر مفعول قدم
المحصلي مضاف اليه متعلق بمحذوف تقديره فيه قدم فعل وفاعل ابدا ظرف
لقدم كما الكاف جارة لقول محذوف خبر لمبتدا محذوف وما نافية لنا خبر مقدم
الا استثنا حرف اتباع مبتدا احمدا مضاف اليه ومجرور بالفتحة لكونه غير منصرف

والفقر

والفقر الملاقي وحذف مبتدا مما مجرور المحل على الاضافة يعلم مجهول صلة ما والقايم مقام
نايب الفاعل جاير خبر كما مصدرية تقول بتاويل المصدر مجرور بالكاف جر
لذلك المحذوف زيد مبتدا خبر عندنا المحذوف والجملة مقولة بعد ظرف
لتقول مضاف الى قول المحذوف من مبتدا عندكما خبر والجملة مقولة للقول
المحذوف وفي جواب متعلق بقل كيف خبر زيد مبتدا والجملة مجرورة المحل بالاضافة
بتاويل هذا اللفظ او منصوب بتقدير قول قل فعل وفاعل دنف خبر لمبتدا محذوف
للعلم به اي هو والجملة مقولة فزيد مبتدا استغنى بالبنا للمفعول عنه نايب الفاعل
والجملة خبر اذ ظرف لاستغنى عرف مجهول ونايب الفاعل يعود الى زيد مجرور المحل
بالاضافة وبعد ظرف لحذف او حتم لولا مضاف اليه غالبا ظرف لمتعلق بعد حذف
مبتدا الخبر مضاف اليه حتم خبر وفي نص متعلق باستقر يمين مضاف اليه ذا اشارة
الى الحذف مبتدا وجملة استقر خبر وبعض عطف على في نص فيكون متعلقا باستقر
حال او مضاف اليه وجملة عينت صفة لحال او مفهوم مفعول عينت مع مضاف اليه
كمثل الكاف زايدة ومثل مضاف الى قول محذوف خبر لمبتدا المحذوف كل مبتدا
صانع مضاف اليه وما اما موصول او مصدر وصنع اما صلة او بتاويل المصدر

وعلى الاول فالعايد ضمير منصوب محذوف والواو للعطف وما صنع في محل الرفع
بالعطف على المبتدا والخبر محذوف تقديره مقترنان والجملة مقولة وقيل
عطف على معطوف بعد حال مضاف اليه وجملة لايكون ناقصة اسمها يعود الى
حال خبر لخبرها والجملة صفة حال عن الذى متعلق لخبر خبره مبتدا فقد
اضمر مجهول والفرا الملاقى خبره نايب الفاعل عايد الى المبتدا والجملة صلة الذى
وعايده المضاف اليه لخبره كمن في الكاف جارة لقول محذوف خبر لذلك المحذوف
وضرب مصدر مضاف الى فاعله مبتدا العبد مفعوله والخبر محذوف تقديره
حاصل مسيئا حال من المستتر في كان التامة المقدرة مع اذا بعد الخبر واتم
مبتدا تبيني مصدر مضاف اليه ومضاف الى فاعله الحق مفعوله والخبر محذوف
تقديره حاصل منبطا حال من المستتر في كان المقدرة ايضا بالحكم متعلق بمنبطا
واجدروا اى العرب فعل وفاعل باثنين متعلق به او باكثر عطف على باثنين والفه
الملاقى عن واحد متعلق باخبروا كهم الكاف جارة لقول محذوف كما مر وهم مبتدا
سراة خبر اول شعرا خبر ثان والجملة مقول للمحذوف كان واخواتها مرفوع
عطف على محل كان لانه مرفوع على الخبر لمحذوف بتقدير مضاف ترفع فعل كان فاعله

كان واخواتها

المبتدا

المبتدا مفعوله اسما حال من المفعول والخبر اما منصوب بفعل يفسره تنصبه
واما مرفوع مبتدا تنصبه اما مفسرة وعلى هذا الاعلال واما مرفوع المحل على الخبرية
لكان الجوهر محذوف وكان ناقصة سيدا خبرها لمر اسمها ككان خبر
مقدم ظل مبتدا بات اضحى اصبحا الفه اطلاقى امسى وصار ليس زال برحا
وانفك معطوفات على ظل باسقاط العاطف الا في صار وانفك وهذا مبتدا
الاربعة نعت او عطف بيان لشبه نفى مركب اضافى متعلق بتتبعه او لنفى
عطف عليه متبعه خبر هذا ومثل خبر كان مضاف اليه دام مبتدا مسبوقا
حال عن دام لانه فاعل معنى بما متعلق بمسبوقا كاعط خبر لذلك المحذوف تقديره
قول ما ظرفية مصدرية متعلق باعط دمت ناقصة والتا اسمها مصيبا خبرها
موجبا خبرها ومتعلقه محذوف اى المحتاج درهما مفعول ثان لاعط والاول
محذوف تقديره اياه اى المحتاج والجملة مقولة وغير مبتدا ماض مضاف
اليه مثلا اما منصوب على الحالية لان الاضافة هنا لا تفيد التعريف واما
مرفوع مبتدا ثان وجملة وقد جا جزا العز ولقد يكون الجملة خبر غيرا كان
شرط وفعل غير اسم كان الماضى مضاف اليه حذفت ياوه للضرورة منه متعلق

باستعمل وجملة استعملا مجهولا والغه الملاقى جزكان وجواب الشرط اما مقدم
او محذوف كما مر وفى جميعها متعلق بتوسط والمسوغ للتقديم كونه ظرفا او
بالجر توسط مفعول لاجل الخبر مضاف اليه اجز فعل وفاعل وكل مبتدا والتنوين
عوض عن المضاف اليه فهى المسوغ وهى النحاة او العرب سبقه مصدر مضاف
مفعول
الى فاعله العائد الى الخبر حظر دام مفعول سبقه حظر بمعنى منع وفاعله المستتر يعود
الى الكل خبر كذاك خبر سبق مبتدا مضاف الى فاعله وهو جز هنا ما مفعول
سبق النافية نعت لمنحى فعل وفاعل بها متعلق بنحى والضمير لما النافية حال
من الهاء لا تاليه عطف على متلوه ومنع مبتدا سبق مضاف اليه خبر هنا مضاف اليه
لسبق من اضافة المصدر الى فاعله السين مفعول سبق اصطفى مجهول مستترة يعود الى
منع جز وذو جز تام مضاف اليه ما مرفوع المحل على الابتدائية برفع متعلق بيكتفى
وجملة يكتفى صلة ما او عائده وما مبتدا سواه صلته والمجرور يعود الى ذو تام
ناقص جز والنقص مبتدا الخ فتى متعلق بالنقص او بقفو ولبس المعطوف ان
على فتى باسقاط العاطف فيها لا خيرا ما حال من المستتر فى قفى قفى مجهول لا بمعنى تبع ق مستتر
يعود الى النقص جز ولا يلى مضارع منفى العامل مفعوله معمول فاعله الخبر مضاف اليه

الاستثناء

الاستثناء اذا شرطية ظرف لجوابه ظرفا حال من فاعل اتى فعل الشرط ومستتر
يعود الى معمول او حرف جر معطوف على ظرفا وهنا حذف عاطفه معطوف
اى مجروره جواب تقديره فانه يليه ومضمر مفعول اول الثانى مضاف اليه
اسما حال من مضمرا انو فعل وفاعل ان شرطية وقع فعل الشرط وجواب الشرط
اما مقدم او محذوف موهم فاعل وقع ما موصول او موصوف او مصدرية
ومحله الجر على الاضافة استبان صلة او صفة او بتاويل المصدر انزع نفع
الهمزة لكونه فاعل استبان والهاء اسمه وجملة امنع خبره وقد تزاد
بالبناء للمفعول كان نائب الفاعل فى حشو متعلق بتزاد كما مجرور الكاف
محذوف وما للتعجب مرفوع المحل على الابتدائية كان زائدة للدلالة على
الزمان اصح فعل التعجب وفاعله يعود الى ما مرفوع المحل على الخبرية علم مفعول
اصح من مجروره المحل بالاضافة وجملة تقدما صلته من الالف للاطلاق ق
ويحذف فيها فعل وفاعله مفعول وبقى نعت فعل وفاعل الخبر مفعول فى بعد
متعلق باشتهر ان مضاف اليه ولو عطفه على ان كثيرا حال من فاعل اشتهر
او صفة مصدر محذوف تقديره حذفا كثيرا اذ الاشارة الى الحذف مبتدا

والتنوين يخل بالوزن منه

وجملة اشتهر خبره وبعد متعلق بارتكب او تعويضا ان مضاف اليه تعويض
مبتدأ اما مضاف اليه عنها متعلق بتعويض وجملة ارتكب مبني للمفعول في
موضع رفع على الخبرية ويحتمل ان يكون ارتكب فعل امر وفاعله فالتعويض
منصوب على المفعولية كمثل الكافة ناية ومثل خبر لمبتدأ محذوف مضاف
الى قول محذوف اما انت اصله ان كنت حذفت كان وزيدت ما عوضا
ثم انقلب المتصل منفصلا وبعد الادغام لتقارب المخرجين صار اما انت
بر اجز كان المحذوفة فاقترب اما جزاء الشرط وذلك على تقدير كسر همزة اما
واما ان اصله فاقترب لان كنت برّ لحذف اللام لانه قياس ثم عمل به المذكور ثم
قدم ولحز للاختصاص ومن مضارع متعلق بيحذف لكان نعت لمضارع
او حال منه يجزم نعت له ايضا الحذف مبني للمفعول نون نايب الفاعل
وهو مبتدا لحذف خبر ما نافية التزم مجهولا والنايب يعود الى الحذف
نعم ما خبر لمبتدا المحذوف بتقدير مضاف ولا ولات معطوفان عليه

ماولاء المتشبهات بليس

المشبهات صفتها بليس متعلق بالمشبهات اعمال مفعول مطلق للنوع
ليس مضاف اليه اعملت مبني للمفعول ما نايب الفاعل دون حال من ما ان مضاف اليه

مع حال

مع حال الخبر من ما بقاء مضاف اليه النفي مضاف اليه البقاء وترتيب عطف على
بقاء وذكر مجهولا وما نايب الفاعل يعود الى الترتيب صفته وسبق مفعول له
حرف مضاف اليه جر مضاف اليه وهنا حذف عاطف ومعطوف اي مجرور
او ظرف عطف على حرف جر كما مجرور الكاف قول محذوف وما نافية متعلق
بمعنيا انت اسم ما معنيا خبرها والجملة مقولة اجاز فعل العمل فاعله ورفع
مفعول الزم معطوف مضاف اليه من اضافة المصدر الى مفعوله والفاعل
محذوف تقديره رفعك بلكن متعلق بمعطوف او بل عطف عليه من بعد متعلق
بمعطوف او برفع او الزم منصوب مضاف اليه بما متعلق بمنصوب الزم فعل
امر وفاعل حيث متعلق بالزم وجملة حل من الفعل والفاعل مضاف اليه بعد
متعلق بجر ما مضاف اليه وليس عطف على ما جر فعل الباء مقصور للضرورة فاعل
الخبر مفعول بعد متعلق بجر لا مضاف اليه ونفي عطف على لا كان مضاف اليه
قد يجر مجهولا وما نايب الفاعل يعود الى الخبر عطف على جر في النكرات متعلق باعملت
اعملت مبني للمفعول كليس حال من كلا نايب الفاعل وقد تلي فعل لات فاعله
وان عطف على لات ذا منصوب المحل على المفعولية العملا نعت لذا او عطف بيان

والفه الطلاقي وما نافية للات خبر مقدم في سوي متعلق بجعل حيث مضاف اليه

عمل مبتدا موخر محذوف مبتدا ذي مضاف اليه الرفع مضاف اليه لذي وجملة

~~فشا خبر والعكس مبتدا مؤخر محذوف مبتدا وذي مضاف اليه الرفع مضاف اليه~~

وجملة قل خبر انعال خبر لمبتدا محذوف بتقدير مضاف المقاربة مضاف اليه

كما خبر كاد مبتدا وعسى عطف عليه لكن مخففة حرف استيناف نذر فعل غير فاعل

مضارع مضاف اليه هذين متعلق بجبر خبر حال من غير وقف عليه على لغة ربيعة

ويمكن ان يكون فاعلا لنذر وغير حال عنه وكونه مبتدا والضمير اسمه بدون ان

خبره بعد عسى متعلق بخبر الكون نزر بالزاي بمعنى قليل خبر المبتدا وكاد مبتدا

اولا الامر مبتدا ثان فيه متعلق بعكس اعكس ابنيا للمفعول ونايب الفاعل

يعود الى كاد خبر للثاني وهما خبر الاول والالف للاطلاق وكعسى خبر حرى

مبتدا ولكن حرف استيناف جعلا مبني للمفعول حذف ها نايب الفاعل حتما صفة

مصدر محذوف تقديره اتصالا حتما بان متعلق بمتصلا متصلا مفعول ثان

لجعلا والزموا فعل وفاعل اي العرب اخلولق مفعول اول لالزموا ان مفعول

ثان له مثل حال من اخلولق حرى مضاف اليه وبعد متعلق بانتفا او بنزرا

ادسك

ادسك مضاف اليه انتفا مقصور للضرورة مبتدا ان مضاف اليه نزر ابضم

الزاي فعل فاعله يعود الى انتفا والجملة خبره ومثل خبر كاد مضاف اليه في الاصح

متعلق بمثل كرب مبتدا او الالف للاطلاق وترك مبتدا ان مضاف اليه مع ظرف

لترك او وجيد ذي مضاف اليه الشروع مضاف اليه لذي وجملة وجب خبر والفه

الطلاقي كانشا خبر لهذا المحذوف بتقدير طفق السابق اسم انشا لعيد في محل

النصب خبرها وطفق بكسر الفاء وفتحها عطف على انشا كذا جعلت مبتدا واخذ

وعلق معطوفان على جعلت واستعملوا فعل وفاعل اي العرب مضارعا مفعول

استعملوا الاوشكا متعلق باستعملوا وكاد عطف على اوشكا لاغير مبني على الضم

معطوف على كاد وزادوا فعل وفاعل موشكا مفعوله بعد ظرف لزيد عسى مضاف

اليه اخلولق اوشك معطوفان على عسى باسقاط العاطف قد للتحقيق يرد فعل

عن فاعله بان يفعل متعلق بيغني وكذا عن ثان وجملة فقد بجملة لا نعت لثان

وجرد فعل امر مؤكد بالنون الخفيفة عسى مفعوله او ارفع فعل وفاعل

معطوف على جردن مضمرا مفعوله لها متعلق بارفع اذا شرطية اسم مرفوع بفعل

شئ سعد بغير ذكر قبلها متعلق بذكر وقد ذكرنا البناء للمفعول والنايب يعود الى

ان واخواتها

لاسم والجملة لا محل لها لكونها مفسرة وجواب اذا اما محذوف او مقدم و
الفتح مفعول اجز والكسر معطوف عليه اجز فعل وفاعل في السين متعلق باجز
من نحو حال من السين عسيت مضاف اليه وانتقا بالقاف بمعنى الاختيار
مفعول للمضمرة مبتدا الفتح مضاف اليه وجملة زكن خبره لا اجز انه لحق لها
مرفوع عطف على محل ان لان بالكسر خبر ان ليت لكن لعل معطوفات على ان
باسقاط العاطف وكذا كان عكسه مبتدا ما مجرور المحل على الاضافة لكان
صلته ما من عمل متعلق بالصلة كان بكسر الهمزة خبر لمبتدا محذوف بتقدير قول
زيدا اسم ان عالم خبرها باني متعلق بعالم كفو خبر اني ولكن مبتدا حرف
استدراك ابنه اسمه ذو خبره ضغن بكسر اوله وسكون ثانيه بمعنى الحسد
مضاف اليه وراع فعل وفاعل ذا منصوب المحل على المفعولية الترتيب عطف بيان
او نعت الا للاستثناء في الذي مستثنى من محذوف تقديره في كل شئ الا ليت
صلة الذي فيها خبر ليت او هنا عطف على فيها غير اسم ليت البذي مضاف اليه
وهمز مفعول افتح ان مضاف اليه افتح فعل وفاعل لسد متعلق بافتح مصدر مضاف
اليه مسدها منصوب على الظرفية وفي سوى متعلق باكسر ذاك مضاف اليه اكسر فعل

وفاعل

وفاعل كسر راءه للوزن فاكسر فعل وفاعل ومفعوله محذوف اي همزة ان
في الابتدا متعلق باكسر وفي بدء معطوف على في الابتداء صلة مضاف اليه
وحيث عطف على محل في بدء ان مبتدا اليمين متعلق بمكملة خبر والجملة مجرورة
المحل بالاضافة او لعطفها بعدها على مجرور ان حكيت مبني للمفعول
والنائب يعود الى ان بالقول متعلق بحكيت او لعطفها بعدها على ما
عطفت حكيت عليه حلت فعل فاعله مستتر يعود الى ان محل ظرف له حال
مضاف اليه كزرته فعل وفاعل ومفعول القول محذوف وهو مع مقوله مجرور
بالكاف خبر لذلك المحذوف واني الواو للحال وان للتاكيد والياء اسمها ذو
خبرها امل مضاف اليه وكسروا اي العرب فعل وفاعل ومفعوله محذوف اي
من بعد متعلق بكسروا فعل مضاف اليه علقا مبني للمفعول والنائب يعني
الى الفعل صفة له باللام متعلق بعلقا كاعلم خبر لمبتدا محذوف بتقدير
قول واعلم فعل وفاعل انه بكسر الهمزة والهاء اسم ان لذو اللام للابتداء وذو
خبر ان تقى مضاف اليه والجملة منصوبة المحل باعلم معلق عنها باللام ولولاها
لفتحت ان ومسدها مفعولا اعلم بعد متعلق بمعلق اذا مضاف اليه

فجاءة نعت او مضاف اليه او قسم عطف على اذا لا لنفي الجنس لام اسمها بعد
خبرها بوجهين متعلق بنفي نفي مبني للمفعول والنايب يعود الى همزان مع
بسكون العين عطف على بعد باسقاط العاطف فيكون متعلقا بنفي تلى
مضاف اليه وبالقصر للضرورة مضاف اليه لتلو الجزا بالقصر ايضا للضرورة
مضاف اليه لفا وذا اشارة للجواز الوجهين مبتدا جملة يطرد خبر في نحو
متعلق بيطرد خير مبتدا القول مضاف اليه اني بالفتح والكسر الياء اسم ان
وجملة احمد خبرها او مفعول احمد محذوف هو الله والجملة مقولة لقول محذوف
مجرورها مضاف نحو اليه وبعد ظرف لتصحب ذات بمعنى صاحبة مضاف اليه الكسر
مضاف اليه لذات تصحب بفتح الحاء فعل الخبر مفعوله لام فاعله ابتداء
مضاف اليه نحو خبر لمبتدا محذوف اني بكسر الهمزة والياء اسمها لو زر خبرها
والجملة مقولة لقول محذوف مجرورها مضاف نحو اليه ولا يلي مضارع منفي
ذا منصوب المحل على المفعولية اللام نعت او عطف بيان ما مرفوع المحل على
الفاعلية وجملة وقد يفنيا مجهولا والهز الحلا في صلة ما ولا حرف عطف ونفي
من الافعال الحلا من ما الثانية ما معطوف على ما الاولى كرضيا صلة ما الثانية

والفد

والفد للاطلاق وقد يليها فعل والمستتر يعود الى الماضي المتصرف فيه
المفهوم من قوله كرضيا والبارز الى اللام مع ظرف ليلي او حال من فاعله قد
مضاف اليه كان مجرور الكاف محذوف والجار مع مجروره خبر لمبتدا محذوف
وان بكسر الهمزة ذا اسم ان لقد سما فعل وفاعله المستتر يعود الى ذا على العدى
متعلق بسما مستحوذا بمعنى عاليا حال من فاعل سما والجملة خبران وانه وما بعدها
مقولة لقول محذوف وتحجب فعل وفاعله المستتر يعود الى اللام الواسط
مفعوله معمولي الخبر كلام اضافي بدل من الواسط والفصل عطف على الواسط
وكذا دلسما حل فعل قبله ظرف لحل الحبو فاعل حل والجملة منصوبة المحل على
الوصفية لاسما وفي وصل مبتدا اما مضاف اليه بذي متعلق بوصل الحروف
عطف بيان لذي او نعت مبطل خبر المبتدا اعمالها مفعول مبطل وفاعله
ضمير يعود الى المبتدا وقد يبقي مبني للمفعول فعل على منصوب متعلق
معطوف بالو ان مع صلته مضاف اليه لبعد والحقت مبني للمفعول بان
متعلق به لكن نايب الفاعل وان بفتح الهمزة خففت للضرورة معطوف
على لكن من دون متعلق بالحقت ليت مضاف اليه ولعل وكان معطوفان

العمل نايب الفاعل وجانو خبر مع

على ليت وخففت مبنى للمفعول ان بكسر الهمزة نايب الفاعل فقل الفا للعطف
قل فعل العمل فاعله وتلوم فعل اللام فاعله اذا ظرف لجوابه ما زايدة جملة
هل لجمهول مضاف اليها الا اذا وجوابه اما مقدم او محذوف للضرورة ورعا
رب حرف تعليل مكفوفة عن العمل بما استغنى مبنى للمفعول عنها نايب الفاعل
ان شرطية ما فعل الشرط ما مرفوع المحل على الفاعلية ناطق مبتدأ والجمع كونه
فاعلا فى المعنى اراده فعل و فاعل ومفعول خبر معتمد للحال من الفاعل
ومتعلقه محذوف اى عليه الجملة صلة ما وجواب الشرط محذوف او مقدم
اى عنها اراده الناطق ١٢
والفعل مبتدأ ان شرطية لم يك فعل الشرط واسم المستتر يعود الى الفعل ناسخا
خبره فلا الفا لربط الجواب بالشرط ولا للنفى تلفيه بضم التاء فعل وفاعل
ومفعول اول عاملا حال من الهاء او ظرف لتلفيه بانى متعلق به صلة ذى
مجرور المحل اما نعت لان او بدل موصلا بفتح الصاد مفعول ثان لتلفيه
وان شرطية تخفف مبنى للمفعول فعل الشرط ان بفتح الهمزة نايب الفاعل فاسمها
الفا لربط الجواب بالشرط واسمها مبتدأ وجملة استكن خبره والجملة جواب
الشرط والخبر مفعول اول لاجعل اجعل فعل وفاعل جملة مفعول ثان له

من بعد

من بعد متعلق باجعل ان بفتح الهمزة مضاف اليه ان شرطية يكن فعله
والاسم مستتر يعود الى الخبر فعلا خبر يكن ولم يكن جازم ومجزوم والاسم
مستتر يعود الى الخبر ايضا وجملة دعا خبر يكن والجملة منصوبة المحل على الحال
من فعلا ولم يكن عطف على لم يكن تصريفه اسم يكن ممتنعا خبرها فالاحسن
الفاء لربط الجواب والاحسن مبتدأ الفصل خبره والجملة جواب الشرط بقد
متعلق بالفصل ونفى معطوف على قد وكذا قولها وتنفيس ولو وقليل خبر
ذكر مبتدأ لو مضاف اليه وخففت مبنى للمفعول كان نايب الفاعل ايضا
مفعول مطلق لفعل محذوف فنوى الفاء عاطفة ونوى مبنى للمفعول
منصوبها نايب الفاعل وثابتا حال منه فرفع روى ايضا مفعول مطلق
كما مر روى مجهول ونايب الفاعل يعود الى منصوبها الا خبر لمبتدأ محذوف
بتقدير مضاف التى صفتها لنفى الجنس صلة التى عمل مفعول اول اجعل
ان مضاف اليه اجعل فعل وفاعل للا مفعول ثان ذلك فى نكرة اما حال ومحل
او متعلق باجعل مفردة حال منه فرفع جاء تك جارتك فعل وفاعل
مفعول والمستتر يعود الى الا مكررة عطف على مفردة فانصب فعل وفاعل

بها متعلق به مضافا مفعوله او مضارعه كلام اضافي عطف على مضافا
وبعد ظرف لاذكر ذا الـ مضاف اليه للخبر مفعول اذكر اذكر فعل وفاعل
رافعه مركبا اضافي من اضافة الصفة الى معمولها حال من فاعل اذكر
وركب فعل وفاعل المفرد مفعوله فالحقا حال من فاعل ركب حذف مفعوله
والتقدير فالحقه كلا حول خبر لمبتدا محذوف باضمار قوله ولا النفي
الجنس وحول اسمها والخبر محذوف تقديره ثابت والجملة مقول له
ولا لنفي الجنس قوة اسمها وخبرها محذوف ايضا والجملة معطوفة
على لا حول والثان بكسر النون ليدل على اليا المحذوفة مبتدا اجعلا
فعل وفاعل و الالف بدل من النون الخفيفة ومفعوله الاول
العايد الى المبتدا محذوف مرفوعا مفعول ثان لاجعلا والجملة خبر
او منصوبا ومركبا معطوفان على مرفوعا فان رفعت جملة الشرط
اولا مفعول رفعت لا للنهي تنصبا مضارع مجزوم والالف بدل من
النون كما مر والمفعول محذوف اي الثاني والجملة جواب الشرط باسقاط
الفاء للضرورة ومفردا مفعول افتح نعتا بدل منه او عطف بيان لمبني

متعلق

متعلق بنعتا يلي صفة لمبني فافتح فعل وفاعل او انصبن كذا بالنون
الخفيفة عطف على افتح وكذا قوله او ارفع ومفعولاهما محذوفان بقرينة
مفعول فافتح تعدل مجزوم في جواب الامر وغير مفعول لا تبن ما يجري
المحل على الاضافة مر وجعل يلي صلة ما وغير عطف على غير الاول المفرد مضاف
اليه لا تبن مضارع مجزوم بلا فاعله فيه وانصبه فعل وفاعل ومفعول
عطف على لا تبن او لعطفا فصله على لا تبن الرفع مفعول اقصد اقصد
قبيح بنصب العطف بفعل
فعل وفاعل كسر النون والعطف مبتدا اذ لم تنكر فعل الشرط لا فاعل
احكما فعل وفاعل والالف بدل من النون جواب الشرط والفا محذوف
للضرورة والشرط مع جوابه خبر المبتدا والعايد الضمير المجرور [illegible]
له بما متعلقان باحكما للنعت متعلق بانتما ذي بمعنى صاحب صفة
للنعت الفصل مضاف اليه وجملة انتمي صلة ما واعط فعل وفاعل
لا مفعوله الاول مع حال من لا همزة مضاف اليه استفهام مضاف اليه
همزة ما منصوب المحل على انها مفعول ثان لاعط تستحق صلة ما
ومستتر عايد الى لا والعايد الى الموصول ضمير نصب محذوف

دون حال من لا الاستفهام مضاف اليه وشاع فعل فى ذا متعلق به
الباب عطف بيان لذا او نعت اسقاط فاعله الخبر مضاف اليه اذ ظرف
لشاع المراد مبتدا مع بسكون العين متعلق بظهر سقوطه مضاف اليه
وجملة ظهر خبر ظن واخواتها بضم التاء عطف على ظن انصب كاضرب

افعال القلوب

فعل وفاعل بفعل متعلق به القلب مضاف اليه جزئى مفعول انصب مبتدا
مضاف اليه اعنى فعل وفاعل اى مفعول خال علمت وجد معطوفات
عليه بحذف العاطف وكذا ظن حسبت وزعمت بذكر العاطف فى الاخير
مع ظرف لا عنى عد مضاف اليه حجا درى وجعل معطوفات على عد بذكر
العاطف فى الاخير اللذ بسكون الذال لغة فى الذى صفة جعل كاعتقد
صلته وهب تعلم معطوفان على عد بحذف العاطف فى الاخير و
التى منصوب بمحذوف يفسره انصب كصيرا صلته ايضا مفعول
مطلق لفعل محذوف بها متعلق بانصب انصب فعل وفاعل مبتدا مفعول
انصب وخبرا عطف عليه وخص اما فعل امر وماض مبنى للمفعول ما
بالتعليق متعلق بخص والالغاء معطوف على التعليق ما اما منصوب

المحل

المحل على انه مفعول خص او مرفوعة على النيابة عن فاعله من قبل صلة ما
هب مضاف اليه والامر مفعول ثان لا لزم هب مبتدا قد الزما مبنيا
للمفعول ومفعول الاول نايب الفاعل مستتر فيه والجملة خبر
ويجوز ان يكون والامر مبتدا والجملة خبر له والعايد اليه ضمير
منصوب محذوف على انه مفعول ثان لا لزم كذا خبر تعلم مبتدا
ولغير مفعول ثان لاجعل الماضى بحذف الياء للضرورة مضاف
اليه من سواهما اما حال من غير او صفة له اجعل فعل وفاعل
كل مفعول اول لاجعل ما مجرور المحل على الاضافة له متعلق بذكر
وجملة ذكر مبنى للمفعول صلة ما وجوز فعل وفاعل الالغاء مفعول
لا حرف عطف ونفى فى الابتدا بالقصر للضرورة معطوف على محذوف
تقديره جوز الالغاء فى التوسط والتاخر لا فى الابتداء وانو فعل
وفاعل عطف على جوز ضمير مفعول الثانى مضاف اليه او لام
معطوف على ضمير ابتدا مضاف اليه فى هم متعلق بانو الغاء
مفعول هم ما مجرور المحل على الاضافة تقدما صلة ما والفا للكل

والتزم اما فعل امر اما ماض مبني للمفعول التعليق مفعول له او نايب الفاعل
قبل ظرف لالتزم نفي مضاف اليه ما مجرور المحل على الاضافة نفي اليها
وان بكسر الهمزة ولا معطوف فان عليها لام مبتدا ابتداء مضاف اليه
ثم معطوف على ابتداء كذا الخبر والاستفهام مبتدا اول ذا مبتدا ثان
له متعلق بالحتم وجملة الحتم خبر الثاني وهي وخبره خبر الاول لعلم خبر
عرفان مضاف اليه وظن معطوف على علم همة مضاف اليه تعدية مبتدا
لواحد متعلق بتعدية ملتزمة على صيغة المفعول نعت لتعدية اخبر
لها فيكون لعلم متعلق بها ولرأي متعلق باسم الرؤيا مضاف اليه انم فعل
وفاعل ما منصوب المحل على المفعولية لعلما متعلق بانمى والفه الملاقي
طالب حال من علما او من فاعل انم مفعولين مضاف اليه من قبل متعلق
[illegible]
بانمى وجملة انمى بمعنى انسب صلة ما ولا تجز مضارع مجزوم فاعله
فيه هنا بلا دليل متعلقا بتجز سقوط مفعول مفعولين مضاف اليه
او مفعول عطف على مفعولين وكتظن الواو لعطف اجعل على لا تجز
وكتظن مفعول ثان لاجعل اجعل فعل وفاعل تقول على صيغة الخطاب

مفعول اول

مفعول اقل لاجعل ان شرطي ولي فعله والمستتر يعود الى تقول مستفهما
بفتح الهاء مفعول ولي به نايب فاعل مستفهما ولم ينفصل في موضع الحال
من مستفهما وجزاء الشرط اما مقدم او محذوف تقديره ان ولي تقول
مستفهما به فاجعله كتظن بغير متعلق بينفصل ظرف مضاف اليه
او كظرف الكاف اسم معطوف على ظرف وظرف مجرور باضافة الكاف اليه
او عمل بمعنى معمول عطف على ظرف وان شرطي ببعض متعلق بفصلت ذي
اشارة الى الظرف وما عطفا عليه مجرور المحل على الاضافة فصلت جملة
الشرط يحتمل مبني للمفعول ونايب الفاعل يعود الى المصدر المفهوم من
فصلت والجملة جزاء الشرط واجري مبني للمفعول القول نايب الفاعل
كظن حال من القول مطلقا حال اخرى منه عند متعلق باجري سليم
مصغر مضاف اليه نحو خبر لمبتدا محذوف قل فعل وفاعل ذا منصوب
المحل على انه مفعول اول مشفقا مفعول ثان والجملة منصوب المحل
على المقولية لقول نحو خبر مجرور باضافة نحو اليه الى تلك متعلق بعدوا
رأى مفعول عدوا وعلما معطوف عليه والالف الملاقي عدوا بفتح

[illegible]

باب اعلم وأري

الدال فعل وفاعل والواو للعرب اذا ظرف لجوابه صار ناقصة والالف
اسمها ارى واعلما خبرها والجملة شرطية مجرورة المحل باضافة اذا اليها
والجزاء اما محذوفا ومقدم وما مرفوع المحل على الابتدائية لمفعولي
صلته علمت مضاف اليه مطلقا حال من فاعل الصلة الثالث بحذف
الياء والاكتفاء بالكسرة للضرورة متعلق بحققا والثالث عطف على
الثاني ايضا مفعول مطلق لمحذوف وجملة حققا مبنيا للمفعول خبر
المبتدا وان تعديا فعل الشرط لواحد بلا همز متعلقان بتعديا
فلا تثنين الفاء لربط الجواب بالشرط ولا تثنين به متعلقا ذ بنى صلا
توصل الفعل وفاعل والالف بدل من النون الخفيفة والثاني بحذف
الياء للضرورة مبتدا سنهما حال من الضمير في الخبر كثاني خبر المبتدا
اثنى مضاف اليه كسا مضاف اليه لاثنى فهو مبتدا به في كل متعلقان باتسا
حكم مضاف اليه ذو اتسا كلام اضافي خبر ولا اتسا بمعنى الاقتداء
وكارى خبر السابق نعت له نبا مبتدا اخبرا الفه الملاقى معطوف
على نبا باسقاط العاطف وكذ احدث ابنا كذا الخبر خبرا مبتدا

والفه

الفاعل

والفه الملاقى الفاعل الفاعل مبتدا الذي خبر كم فرفوع صلة الذي اتى
فعل زيد فاعله والجملة مقولة لقول محذوف مجرور باضافة مرفوعي اليه
منيرا حال من زيد وجهه فاعل منيرا نعم الفتى فعل وفاعل والجملة مستانفة
وبعد خبر فعل مضاف اليه فاعل مبتدا والمسوغ تقديم الخبر فان ظهر
فعل الشرط والمستتر يعود الى الفاعل فهو الفاء لربط الجواب وهو
مبتدا والخبر محذوف تقديره الفاعل والا مركب من ان الشرطية ولا
النافية وفعل الشرط محذوف تقديره وان لا ظهر فضمير خبر لمبتدا محذوف
تقديره هو والجملة جزاء الشرط وجملة استتر نعت للضمير وجرّ فعل فاعل
الفعل مفعوله اذا شرطية ظرف لجوابه ما زائدة اسند لمجهولي والنائب يعود
الى الفعل والالف للاطلاق مجرور المحل باضافة اذا اليها وجواب الشرط
اما مقدم او محذوف لاثنين متعلق باسند او جمع معطوف على اثنين
كفاز مجرور الكاف قول محذوف فدر فاز فعل الشهدا فاعله والجملة
مقولة لقول محذوف وهو ومقوله مجرور بالكاف خبر لمبتدا محذوف
وقد يقال بالبناء للمفعول سعدا نائب الفاعل وسعدوا معطوف

على سعدا والفعل مبتدا والواو للحال للظاهر متعلق بمسند وكذا قوله
بعد او حال من الظاهر وهو مبني على الضم مسند خبر ويرفع فعل
الفاعل مفعوله فعل فاعله وجملة اضمرا بالفاظ لحق مجهولا نعت لفعل
مثل الكاف زائدة ومثل في موضع الرفع على الخبرية لمبتدا محذوف
ومضاف لقول محذوف زيد فاعل فعل محذوف اي قرا والجملة مقوله
في جواب متعلق بالقول المحذوف ومضاف لقول محذوف من استفهامي
مبتدا وجملة قرا خبر والجملة مقوله وتاء مبتدا تانيث مضاف اليه
تلي فعل فاعله المستتر يعود الى التا الماضي مفعوله اذا شرطي ظرف لجوابه
كان ناقصة اسمها يعود الى الماضي لانثى خبرها والجملة شرطية والجزاء
اما محذوف او مقدم كابت خبر لمبتدا محذوف بتقدير قول وابت فعل
هند فاعله الاذى مفعوله والجملة مقوله وانما كلمة حصر من كبرى من اين
وما الكافة تلزم فعل فاعله فيه يعود الى التاء فعل مفعوله مضمر مضاف
اليه بتقدير موصوف وهو فاعل متصل صفة لمضمر او مفهم بكسر الهاء معطوف
على مضمر ذات خبر كلام اضافي مفعول لمفهم وفاعله مستتر فيه يعود الى

موصوف

موصوف مضمر وهو فاعل المحذوف وقد للتقليل يبيح فعل الفصل
فاعله ترك مفعوله التاء مضاف اليه في نحو متعلق بيبيح او بترك اتى فعل
القاضي مفعوله بنت فاعله الواقف مضاف والجملة مقولة لمحذوف
مجرور باضافة نحو اليه والحذف مبتدا مع حال من مرفوع فضلا ظرف
لحذف فصل مضاف اليه بالا متعلق بفصل فضلا مجهولا ونايب الفاعل
يعود الى المبتدا خبر والالف للاطلاق كما مجرور الكاف قول محذوف
وما نافية زكى فعل الا استثنائي فتاة فاعل زكى ابن مضاف اليه
العلا بالقصر للضرورة مضاف اليه لابن والحذف مبتدا وجملة قد
ياتي خبر بلا فصل متعلق به ومع ظرف لوقع او حال من مرفوعه
ضمير مضاف اليه ذي المجاز كلام اضافي مضاف اليه في شعر متعلق بوقع
وجملة وقع معطوفة على قد ياتي والتاء مبتدا مع جمع حال من المستتر
في الخبر سوى نعت لجمع السالم مضاف اليه من مذكر متعلق بالسالم
كالتاء خبر مع احدى حال من المجرور اللبن مضاف اليه والحذف في ليس
استحسنوا في نعم متعلق باستحسنوا او بالحذف او حال منه الفتاة معطوف

فنى فاعل نعم استحسنوا فعل و فاعل اى العرب لان متعلق باستحسنوا قصد
اسم ان الجنس مضاف اليه فيه متعلق بيبين بين خبران و الاصل مبتدا
فى الفاعل متعلق به لانه بمعنى المناسب ان يتصلا بتاويل المصدر خبر
والاصل فى المفعول ان ينفصلا على قياس ماقبله وقد للتحقيق فقط او
للتقليل يجاء مبنى للمفعول بخلاف نايب الفاعل الاصل مضاف اليه وقد
يجى بالقصر للضرورة فعل المفعول فاعله قبل ظرف ليجى الفعل مضاف اليه واخر
فعل و فاعل المفعول مفعوله ان للشرط لبس نايب فاعل فعل محذوف
يفسره حذر والجملة شرطية والجواب اما محذوف او مقدم حذر مبنى
للمفعول ونايب الفاعل يعود الى لبس والعطف اضمر على حذر اضمر مبنى
للمفعول الفاعل نايب الفاعل غير حال منه مخصص مضاف اليه وما
منصوب المحل على المفعولية لاحر بالا وبانما متعلقان بالحصر الحصر صلة
ما وفاعله المستتر عايد اليها اخر فعل وفاعل محذوف المتعلق اى عن غيره
وقد يسبق فعل فاعله فيه عايد اليها ان شرطى قصد فاعل فعل محذوف
يفسره ظهر وجواب الشرط محذوف او مقدم وجملة ظهر مفسره وشاع فعل

نحو فاعله

نحو فاعله مضاف لقول المحذوف خاف فعل ربه مفعوله عمر فاعله والجملة
مقولة وشذ فعل نحو فاعله مضاف لقول محذوف ذان فعل نوره
فاعله الشجر مفعوله والجملة مقوله النايب خبر لمحذوف عن الفاعل متعلق بالنايب
ينوب فعل مفعول فاعله به متعلق بمفعول عن فاعل متعلق بينوب
فيما متعلق به ايضا له صلة ما كنيل محله على خبر لمبتدا محذوف على اضمار قول
خير نايب الفاعل نايل مضاف اليه فاول الفا العطف على ينوب واول
مبتدا الفعل مضاف اليه اضمن امر مؤكد بالنون الخفيفة ومفعوله
العايد الى المبتدا المحذوف وكذا متعلقه اى فى الجميع والجملة خبر والمتصل
مفعول اكسر الاخر متعلق بالمتصل اكسر فعل و فاعل فى مضى متعلق باكسر
كوصل خبر لمبتدا محذوف على اضمار قول واجعله فعل و فاعل ومفعول الاول
عايد الى المتصل بالاخر من مضارع حال من الهاء منفتحا مفعول ثان
لاجعل كينتحى خبر لذلك المحذوف المقول نعت لينتحى فيه متعلق
بالمقول ينتحى محكى القول والثانى مفعول اول المحذوف يفسره اجعله
الثالى نعت له تابا القصر للضرورة مفعول الثالى وفاعله ضمير عايد الى

النايب عن الفاعل

موصوفه المطاوعة مضاف اليه كالاول مفعول ثان لاجعل محذوف والجعله

فعل وفاعل ومفعول اول ومفعوله الثاني محذوف بلا منازعة متعلق

باجعل ولا بمعنى غير لوجود البا وثالث مبتدا الذى مضاف اليه هو صلة

الوصل مضاف اليه كالاول مفعول ثان لاجعلنه قدم لكونه جارا ومجرورا

اجعلنه امر مؤكد بالنون الثقيلة والبارز مفعوله الاول والجملة خبر

كاسحلى خبر لمحذوف واكسر فعل وفاعل اوا شم عطف عليه فابا القصر للضرورة

مفعول للثانى او للاول ثلاثى مضاف اليه اعل مجهوله ونايب الفاعل

يعود الى الثلاثى وصف لعينا عينه من نسبة اعل الحمرفى عه وضم

مبتدا والمسوغ تقدير الاضافة اى ضم الفاء فالتنوين عوض عنها والجملة

جا بالقصر للضرورة خبر كبوع خبر لمبتدا محذوف بتقدير قول فاحتمل

فعل وفاعل والمفعول محذوف والجملة جواب لشرط محذوف تقديره

اذا جاء ذلك فاحتمل ويحتمل ان يكون معطوفا على جاء فيكون ماضيا

مجهولا وان للشرط بشكل متعلق بخيف والبا للسببية خيف مجهولا فعل

الشرط لبيني نايب الفاعل يجتنب مجهولا ايضا والنايب يعود الى الشكل

جواب الشرط

جواب الشرط وما مبتدا لباع صلة ما قد يرى مجهولا ومفعوله الاول

نايب عن الفاعل عايد الى المبتدا النحو مفعول ثان له حتم مضاف اليه والجملة

خبر وما مبتدا لفا مقصودا للضرورة صلة باع مضاف اليه لفا خبر العين

مبتدا يلى فعل فاعله فيه يعود الى العين ومفعوله محذوف وهو العايد

الى الموصول والجملة خبر وهو مع المبتدا صلة فى اختار اما متعلق بها

تعلق به لما او بتلى وانقاد وشبه معطوفان عليه وجملة يتلى نعت لشبه

وقابل مبتدا من ظرف متعلق به ومسوغ الابتدائية او من مصدر

معطوف عليه وحرف عطف على مصدر حق مضاف اليه وهنا حذف عاطف

ومعطوف اى ومجرورة بنيابة متعلق بحرى حرى خبر ولا ينوب مضارع

منفى بعض فاعله هذى مضاف اليه ان وجد مجهولا شرط فى اللفظ متعلق

به مفعول نايب فاعله به نايب فاعل مفعوله الجزاء محذوف او مقدم وقد

يرد فعل فاعله فيه راجع الى بعض او بالمصدر المفهوم من ينوب وباتفاق

متعلق بينوب قد ينوب فعل الثان لجذف اليا للضرورة فاعل من باب

حال من الفاعل كسى مضاف اليه فيما متعلق بينوب التباسه مبتدا والجملة

اى مجهولا خبر والجملة صلة فى باب متعلق بالمنع او باشتهر ظرف مضاف اليه
دارى عطف عليه المنع مبتدا وجملة اشتهر خبره ولا ارى فعل وفاعل
منعا مفعول اذا ظرف لجوابه القصد فاعل لمحذوف يفسره ظهر فى الجملة
مجرور المحل باضافة اذا اليها ظهر مفسر والجواب محذوف او مقدم وما
مبتدا سوى صلته النايب مضاف اليه مما متعلق بالصلة وجملة علقا
مجهولا صلة ما بالرافع متعلق بعلقا النصب مبتدا له خبر محققا حال من
المستتر فى الخبر والجملة مرفوع المحل على انها خبر لما والعايد الضمير
المجرور فى له اشتغال خبر لمحذوف بتقدير مضافه العامل مضاف اليه
عن المعمول متعلق باشتغال ان للشرط مضمر فاعل لمحذوف يفسره
شغل اسم مضاف اليه سابق نعت للاسم فعلا مفعول لشغل محذوفا
شغل فعل وفاعل والمفعول ضمير محذوف عنه متعلق بشغل والضمير
للاسم بنصب الفا فيه بمعنى عن وهو بدل اشتمال عن المجرور فى عنه
لفظه مضاف اليه والضمير للاسم ايضا والمحل عطف على لفظه واللام
عوض عن المضاف اليه فالسابق مفعول لمحذوف يفسره انصبه انصبه

فعل وفاعل

اشتغال العامل عن المعمول

فعل وفاعل ومفعول بفعل متعلق به وجملة اضمر مجهولا والفه
الملاقى نعت لفعل حتما مفعول مطلق بتقدير موصوف موافق
نعت لفعل ايضا لما متعلق بموافق قد ظهر مجهولا صلة ما والعايد
والنصب مبتدا حتم خبر ان تلى فعل الشرط السابق فاعله ما منصوب
المحل على المفعولية وجملة يختص صلة او صفة بالفعل متعلق به كان
خبر لمحذوف وحيثما عطف عليه والجواب اما محذوف او مقدم وان
تلى السابق جملة الشرط ما منصوب المحل على المفعولية بالابتداء متعلق
بيختص وجملة يختص صلة ما او صفتها فالرفع الفا رابطة الجواب
بالشرط والرفع مفعول لما يفسره التزم والجملة جواب الشرط التزم
فعل وفاعل ومفعول مفسر لابد ظرف لالتزم كذا متعلق بالتزم
اذا ظرف لجوابه الفعل فاعل لما يفسره تلا تلا فعل فاعله فيه يعود الى
الفعل ما منصوب المحل على المفعولية لن يرد فعل ما فاعله والجملة
صفة او صلة لما المنصوبة قبل بالبناء على الضم صلة ما المرفوعة معنى لا
حال من فاعل يرد لما متعلق بمعنى لا بعد بالبناء [illegible] على الضم

متعلق بوجد وجد بالبنا للمفعول صلة ما المجرورة والجواب مقدم
او محذوف والتقدير اذا لما الفعل شيئا لى يرى الاسم الذى قبله معمولا
للفعل الذى وجد بعده فالتزم الرفع كذا واختير بالبناء للمفعول
نصب نايب الفاعل قبل ظرف لاختير فعل مضاف اليه ذى نعت له طلب
مضاف اليه وبعد عطف على قبل ملمجرور المحل لكونه مضاف اليه ابدا وه
مصدر مضاف الى المفعول مبتدا الفعل فاعل المصدر وجملة غلب
خبر وبعد عطف على قبل ايضا عاطف مضاف اليه بلا فصل نعت
لعاطف او متعلق له على معمول متعلق بعاطف فعل مضاف اليه دنى
الكلام تقدير عاطف ومعطوف فاى وعامله مستقر نعت لفعل ولا
ظرف لمستقر وان تلا شرط المعطوف فاعل تلا فعلا مفعول مخبرا
بفتح الباء نعت له به نايب الفاعل لمخبر اعن اسم متعلق بمخبرا فا عطفن
الفاء رابطة للجواب واعطفن امر مؤكد بالنون الخفيفة فاعله فيه والجملة
جواب الشرط مخيرا حال من فاعل اعطفن والرفع مبتدا فى غير متعلق
به او برجح الذى مضاف اليه وجملة صلة وجملة رجح خبر فالفاء

عاطفة

عاطفة وما منصوب المحل على المفعولية لافعل وجملة ابيح مجهولا صلة ما
افعل فعل وفاعل ودع فعل وفاعل ما مفعول وجملة لم يبح مجهولا صلة
وفصل مصدر مضاف الى مفعوله وفاعله محذوف اى فصلهم مبتدا
مشغول مضاف اليه بحرف متعلق بفصل جر مضاف اليه او باضافة
بمعنى مضاف عطف على بحرف كوصل متعلق بيجرى وجملة يجرى خبر وسوى بكسر السين و
المشددة فعل وفاعل فى ذا متعلق به الباب عطف بيان لذا او نعت
وصفا مفعول سوى ذا نعت لوصفا عمل مضاف اليه بالفعل متعلق بسوى ان
لم يك فعل الشرط مانع اسمها حصل خبرها وجواب الشرط اما مقدم او فاعلها
او محذوف وعلقة مبتدا حاصلة نعتها بتابع متعلق بحاصلة كعلقة
خبر بنفس متعلق بها الاسم مضاف اليه الواقع نعت له تعدية الفعل
خبر لمحذوف ولزومه عطف عليه علامة مبتدا الفعل مضاف اليه المعدى
بفتح الدال نعت له ان مصدرية تصل فعل وفاعل بتاويل المصدر خبرها
بالقصر للضرورة مفعول تصل غير مضاف اليه مصدر مضاف اليه لغير
به متعلق بتصل نحو خبر لمحذوف عمل كعلم مقول المحذوف فانصب فعل وفاعل

تعدية الفعل

وفاعله فيه يعود الى مفعوله به متعلق به مفعول مفعوله اذ لم ينب فعل الشرط والجواب محذوف
او مقدم عن فاعل متعلق بلم ينب والتنوين عوض عن المضاف اليه شر
الراجع الى الفعل نحو خبر لمحذوف تدبرت الكتب فعل وفاعل ومفعول
والجملة مقولة لمحذوف فمجرور باضافة نحو اليه ولازم خبر غير المعدى
مبتدا وختم بالبناء للمفعول لزوم نايب الفاعل افعال مضاف اليه
السجايا بمعنى الطبايع مضاف اليه كنهم كعلم خبر لمحذوف كذا خبر افعلى
مبتدا والمضاهى عطف على افعلى فاعله فيه يعود الى اللام اقعنسسا
والبد الملاقى مفعوله وما عطف على افعلل اقتضى صلة ما وعايده نظافة مفعول
اقتضى اودنسا او عرضا معطوفان عليها او طاوع عطف على اقتضى
المعدى مفعوله لواحد متعلق بالمعدى كمده خبر لمحذوف بتقدير
قول ومده فعل وفاعل ومفعول فامتدا فعل وفاعل والجملة معطوف
على مده وعد فعل وفاعل لازما مفعوله بحرف متعلق بعد جر مضاف
اليه وان حذف مجهول لا فعل الشرط والنايب يعود الى الحرف فالنصب
الفا الربط الجواب بالشرط والنصب مبتدا للمنجر خبر والجملة جواب الشرط

نقلا

نقلا صفة لمصدر حذف او حال منه وفى اق متعلق سيطرد وان
عطف عليه يطرد فعل وفاعله فيه يعود الى الحذف مع ظرف ليطرد امن
مضاف اليه لبس مضاف اليه له كعجبت خبر لمحذوف بتقدير قول اى
يدوا مضارع ودى اذا ادى الدية ~~منصوب بان والمصدر المسبوك منها~~
منصوب بنزع الخافض والاصل مبتدا سبق خبر فاعل مضاف اليه
معنى تمييز منه كمن خبر لمحذوف من جارة لقول محذوف حال من البس
فعل امر مؤكد بالنون الخفيفة وفاعل من مفعول اول له ذا ركون فعل
وفاعل عايد الى الموصول ومفعول والجملة صلة نسج مفعول ثان لالبس
اليمين مضاف اليه ويلزم فعل الاصل فاعله لموجب بكسر الجيم متعلق
بيلزم عرفه بمعنى عرض نعت له وتركه مبتدا ذا المضاف اليه الاصل وحكم
عطف بيان له او نعت حتما مفعول مطلق لتركه او مفعول ثان ليرى
او حال من مرفوعها ان كانت بصرية وتدين مجهول خبر المبتدا وعايد
وحذف مفعول لجر فضلة مضاف اليه اجر فعل وفاعل ان شرط لم ينقض
بكسر الضاد مضارع ضاد فاعله فيه عايد الى الحذف فعل الشرط والجواب

اما مقدم او محذوف كحذف خبر لمحذوف ما مضاف اليه سبق مجهولا

ومستتر عايد الى الموصول صلة جى با مفعول لاجله او حضر مجهولا

عطف على سبق ويحذف بالبناء للمفعول الناصبها نايب الفاعل والهاء

اما مفعول او مضاف اليه ان علما مجهولا فالفراطلاق والنايب مستتر فيه

يعود الى الناصب فعل الشرط والجواب محذوف او مقدم وقد يكونن ناقصة

حذف اسمها ملتن ملخبرها تنازع العاملان كلام اضافى جزء لمحذوف

ان للشرط عاملان فاعل لمحذوف يفسرها بعده اقتضيا فعل وفاعله

الفا التثنية فى اسم متعلق باقتضيا او بعمل عمل مفعول اقتضيا وقف علم

على لغة ربيعة قبل بالبناء على الضم والمضاف اليه المقدر ضمير الاسم

اونعت لهما حال من العاملان فللواحد خبر والفا لربط الجواب منهما حال من

الواحد العمل مبتدا والثا فحذف اليا مبتدا اولى خبر عند ظرف

لاولى اهل البصرة مركب اضافى مضاف اليه واختار فعل عكسا مفعول

غيرهم فاعله فاحال لضر اسره مضاف اليه واعمل فعل وفاعل المهمل مفعوله

فى ضمير متعلق باعمل ما مضاف اليه تنازعاه صلة ما وعايده وضمير التثنية

للعاملان

لفقران شرط حذفه وهو كونه مضيا لفظا او معنى صح

للعاملان والتزم فعل وفاعل ما مفعول التزما مجهولا صلة وعايد

والفرا طلاقى كيحسنان خبر لمحذوف بتقدير قول وهو فعل وفاعل

ويبوء بالقصر للضرورة فعل ابنا كا فاعله وقد بغى فعل واعتديا فعل

وفاعل عبد اكا فاعل بغى ولا ناهية بجى مجزوم بها فعل وفاعل مع ظرف

لبجى اقل مضاف اليه كذا حملا مجهولا نعت له بمضمر متعلق بجى لغير وحمله

متعلق با وهلا دفع مضاف اليه وهلا مجهولا نعت لمضمر بل لعطف وحمله

الجملة التى تليها على ما قبلها ومعناها هنا الانتقال حذفه مفعول

الزم الزم كاعلم فعل وفاعل ان يكن فعل الشرط واسمه المستتر يعود

الى مضمر غير خبره خبر مضاف اليه وجواب الشرط محذوف للضرورة

واخرنه فعل وفاعل ومفعول ان يكن فعل الشرط واسمه عايد الى

مضمر ايضا هو اما ضمير فصل لا محل له او مبتدا الخبر اما منصوب

خبر يكن او مرفوع خبر المبتدا والجملة خبر يكن وجواب الشرط محذوف

ضرورة كما مر واظهر فعل وفاعل ان يكن فعل الشرط وجوابه محذوف

للضرورة كما مر ضمير اسم يكن خبرا خبرها لغير متعلق بخبر ما مضاف اليه

المفعول المطلق

يطابق صلة ما وعايده المفسا بكسر السين مفعول يطابق خبر المحذوف
(قوله)
ومضاف الى المحذوف اظن فعل وفاعل احتاج الى مفعول و يظنانی فعل وفاعل
ومفعول اول اخا مفعول ثان ليظنانی زيدا وعمروا مفعولی اول لا اظن اخوين
مفعول الثانی فی الرخا متعلق باظن وهو مطلوب ليظنانی ايضا المفعول
خبر المحذوف المطلق وصف للمفعول المصدر مبتدا اسم خبرها مضاف اليه
سوی صلة ما الزمان مضاف اليه من مدلوله متعلق بما تعلق به سوی حال
من المستتر فيه الفعل مضاف اليه كامن خبر المحذوف من امن متعلق
بمحذوف نعت لامن ای المفهوم منه بمثله متعلق بنصب او فعل او وصف
معطوفان على مثله نصب مبنی للمفعول ونايب الفاعل يعود الى المصدر
وكونه مبتدا والمضاف اليه اسمه اصلا خبره لهذين اشارة الى الفعل
والوصف متعلق باصلا وجملة التخيير نحو للخبر المبتدا توكيدا مفعول
ليبين او نوعا عطف عليه يبين فعل فاعله يعود الى المصدر او عدد عطف
(وسرت)
على توكيدا وقف عليه على لغة ربيعة كسرت خبر المحذوف بتقدير قول فعل
(النوع)
وفاعل سيرتين مصدر العدد سير ذی رشد مركبا اضافی مصدر

وقد للتحقيق

وقد للتحقيق لكثرة ورود النيابة والتقليل بالنسبة الى وقوع المصدر نفسه
ينوب فعل عنه متعلق به ما فاعله عليه متعلق بدل والصلة ما وعايده
والضمير في عنه وعليه يعود الى المصدر كجد خبر المحذوف بتقدير قول و جد
امر من جد فی الامر الفرح بجد بالكسر اذا عزم عليه والجملة مقول كل مفعول
مطلق نايب عن المصدر الجد مضاف اليه وافرح فعل وفاعل والجذل بمعنی
الفرح مفعول مطلق وما مبتدا للتوكيد صلة ما فی محل فعل وفاعل ابدا الفرح
ومفعوله العايد الى المبتدا محذوف والجملة خبر ادخل عليها الفاء لتضمن المبتدا
معنى الشرط ابدا ظرف له وثنی واجمع معطوفان على وحد غيره مفعول اجمع
ومفعول ثنی وافردا محذوف وافردا عطف على وحد ايضا والف مبدلة من
النون الخفيفة وحذف مبتدا عامل مضاف اليه المؤكد مضاف اليه في جملة
امتنع خبر و فی سواه خبر مقدم بتقدير مضاف ای حذف سواه لدليل
متعلق بالحذف المحذوف متسع بمعنى الاتساع مبتدا و يجوز ان يكون متسع
خبرها المبتدا محذوف ای الحذف متسع فيه فيكون متسع اسم مفعول
(اليه)
حذف متعلقه والحذف مبتدا حتم خبر مع ظرف لحتم والحذفات مضاف

بتقدير موصوفا اى مصدرا بدلا حال من الضمير فى ات او خبر لات ان

كانت ناقصة من فعله متعلق ببدله لكنه لاخبر لمحذوف اللذ بحذف الياء

وسكون الذال مخفف الذى صفة لنه لا كائنه لا نجم الدال والفز عوض من

النون الخفيفة فى الوقف صلة وما بتدا التفصيل صلة كما وصف لتفصيل

او حال عنه او خبر لمحذوف منا مفعول مطلق عامله مبتدا اثان وجملة يجزى

بجملة لا جزم والجملة خبرها حيث متعلق بيجزى فى غنا بمعنى ظهر والفرا الملاقى

فعل وفاعل يعود اليها والجملة مضاف اليها حيث كذا خبر مكرر مبتدا

وذو عطف على مكرر محصورة مضاف اليه وجملة ورد نعت للمبتدا وما عطف

عليه وكان نحفظ وردا وافرد على ارادة ما ذكر وكذا القول فى الثانى

نايب حال من فاعل ورد فعل مضاف اليه لا اسم متعلق باستند عين مضاف

اليه وجملة استند نعت لفعل ومنه خبرها مبتدا يدعونه فعل وفاعله المخزين

ومفعوله الاول للموصول صلة موكدا بكسر الكاف مفعوله الثانى لنفسه

متعلق بموكدا وغيره عطف على نفسه فالمبتدا مبتدا الخ خبره ومضاف الى

قول محذوف له خبر على حال من الضمير فى الخبر الف مبتدا والجملة مقولة

عرفا

عرفا مفعول مطلق والثانى بحذف الياء مبتدا كابنى ابنى خبره مقدم انت مبتدا

والجملة مقولة لقول محذوف مجرور بالكاف فى كابنى والجار مجروره خبر الثانى

حقا مفعول مطلق صرفا نعت له امثالا لاخر كذاك خبره ومبتدا التشبيه

مضاف اليه بعد حال من المستتر فى الخبر جملة مضاف اليه كلى مجروره الكاف

المفعول له — قول محذوف وله خبر بكا بالقصر للضرورة مبتدا بكاء ممدودا مفعول

مطلق للنوع ذات مضاف اليه عضلة مضاف اليها ها المفعول خبر الحرف

له نايب الفاعل والمجرور عايد الى الموصول وقيل الى الاسم الموصوف بالمفعول

ينصب بالبناء للمفعول مفعولا حال من مرفوعه له متعلق بمفعولا المصدر

نايب الفاعل ان للشرط ابان فعله والجواب محذوف تعليلا مفعول ابان

كجد خبر لمحذوف بتقدير قولك وجد على زيد قل فعل وفاعل شكرا مفعول له

ودن كبع فعل وفاعل عطف على جد وهو امر من دان لسلطان اذا اتخذه

دينا متعلق بمحذوف تقديره اى بالشكر فيكون تكميلا واما من دان

له اذا خضع او من دانه اذا جازه فيكون تمثيلا محذوف المتعلق والمفعول له

اولا المفعول به والمفعول له اى اخضع لمنعمك شكرا او جازه شكرا وهو

مبتدا بما متعلق بمحذ و الباء للمصاحبة وجملة يعمل صلة ما فيه متعلق به
محذ خبر و الجملة حال من المصدر وقتا وفاعلا تمييزان محولان من الفاعل
والتقدير محذ وقتها وفاعلها وان شرطية شرط نايب فاعل فعل محذوف
فقد جيء ولا مفسرة فاجره بالفا فعل وفاعل ومفعول جواب الشرط باللام
متعلق باجره وليس فعل واسمها فيها يعود الى المصدر المفهوم من
فاجره وجملة يمتنع خبرها مع ظرف ليمتنع الشروط مضاف اليه كلزهد
مجرور الكاف وهو محذوف ولزهد متعلق بقنع ذا مرفوع المحل على الابتداء
قنع كعلم بمعنى رضي خبر وقل فعل اذ يصحبها بتاويل المصدر فاعله والهاء
عايد الى اللام المجرد فاعل يصحب متعلقه محذوف اي عنك والاضافة
والعكس مبتدا في صحب خبره المضاف اليه وانشد ما فعل فاعل
للنحاة ومفعوله محذوف اي قول الشاعر لا اقعد مضارع منفي فاعله فيه الجبن
مفعوله على الهيجاء متعلق باقعد او بالجبن ولو للوصل توالت اي
تتابعت فعل زمر بمعنى الجماعات واحدها زمرة فاعل الاعداء مضاف
اليه ولا اقعد الى اخر البيت مقول المفعول خبر المحذوف فيه متعلق به

وهو

المفعول فيه

وهو مبتدا المسمى خبر ظرفا مفعول ثان لسمي ومفعوله الاول نايب الفاعل
عايد الى الالف واللام الظرف مبتدا وقت خبرا ومكان عطف عليه ضمنا
بالبناء للمفعول والف للتثنية عايد الى وقت والظرف او للاطلاق والنائب
ضمير مستتر عايد الى احد الامرين فان الاكثر في العطف باو افراد الضمير
في مفعول ثان لضمنا باطراد متعلق بضمن كهنا مجرور الكاف وهو محذوف
ه هنا ظرف لامكث امكث كانصر فعل وفاعل ازمنا بضم الميم ظرف لامكث
ايضا والجملة مقوله فانصبه فعل فاعل ومفعول والضمير للظرف الواقع
متعلق به فيه متعلق بالواقع مظهرا خبر كان كان ناقصة واسمها مستتر
يعود الى الواقع والجملة حال منه وا لامر كبير من ان شرطية ولا النافية و
فعل الشرط محذوف تقديره ان لا يكن فانوه بالفاء فعل وفاعل ومفعول
يرجع الى الواقع والجملة جواب الشرط مقدرا حال مؤكدة ان كان اسم
مفعول او مفعول مطلق ان كان مصدرا وكل مبتدا وقت مضاف اليه
قابل خبر ومستتره يعود الى المبتدا ذلك اشارة الى التضمين في اولي النصب
المفهوم من فانصبه مفعول قابل وما نا فيه تقبله فعل ومفعوله اما التضمين

او للنصب المكان فاعل الاستثنائى منها حال من الفاعل نحو خبر
لمحذوف الجهات مضاف اليه والمقادير وما معطوفان على الجهات
صيغ مجهول لاصلة ما وعايده من الفعل متعلق بصيغ كرمى خبر لمحذوف
من رمى حال من مرمى وشرط مبتدا كون مضاف اليه ذا اشارة الى ما
صيغ مضاف اليه من اضافة المصدر الى اسم مقيسا خبر كون ان
يقع بتاويل المصدر خبر المبتدا ظرفا حال من فاعل يقع الراجع الى
ذا الما متعلق بظرفا لكونه بمعنى محل فى اصله معه متعلقان باجتمع جملة
اجتمع صلة ما وما موصول مبتدا متضمن معنى الشرط فلذا دخل الفاء
على خبره يرى مجهول لاصلة ما وهو اما قلبى مفعوله الاول نايب الفاعل
او بصرى ظرفا مفعوله الثانى او حال من مرفوع يرى وغيره عطف على ظرفا
ظرف مضاف اليه وذا اشارة الى المراد ظرفا وغيره مبتدا ذو خبره تصرف
مضاف اليه فى العرف متعلق بتصرف والجملة خبرها والعايد اسم الاشارة
وغير مبتدا ذى مضاف اليه التصرف مضاف اليه لذى الذى خبر لزم
فعل مستتره عايد الى الموصول صلة ظرفية مفعوله او شبهها معطوف

على محذوف

على محذوف تقديره او لزم ظرفيتها او شبهها من الكلم حال من غير
لكون التقدير الذى يلزم ظرفية او شبهها منسوب الحصر ذى التصرف
وقد ينوب فعل عن مكان متعلق به مصدر فاعل ينوب وذاك
مبتدا فى ظرف متعلق بيكثر الزمان مضاف اليه وجملة يكثر خبر المفعول

المفعول معه

خبر لمحذوف معه نايب الفاعل وتركه منصوبا على الاكثر وقيل الثانى
ضمير عايد الى المصدر المفهوم من المفعول الذى فعل بمصاحبته فعل
ينصب بالبناء للمفعول تالى نايب الفاعل الواو مضاف اليه مفعولا
حال من تالى والنايب اما ضمير فيه يعود الى المصدر المفهوم منه
معه متعلق به والظاهر للتالى حا اما معه فى نحو خبر لمحذوف ومضاف الى
نحو محذوف سيرى فعل وفاعل والطريق مفعول معه مسرعة حال من يا
المخاطبة والجملة مقولة بما خبر مقدم من الفعل بيان متعلق بسبق وشبهه
عطف على الفعل وجملة سبق صلة ما ذا مبتدا النصب عطف بيان لذا ونعت
لا بالواو عطف عليها فى القول متعلق بالنصب لا احق نعت للقول ف
بعد ظرف لنصب ما مضاف اليه استفهام مضاف اليه او كيف عطف عليها

والمضاف اليه محذوف واى استفهام نصب فعل ومفعوله محذوف اى المفعول
معه بفعل متعلق بنصب كون مضافا اليه مضمر نعت لفعل بعض فاعل
نصب العرب مضاف اليه والعطف مبتدا ان يمكن فعل الشرط بلا ضعف
متعلق بيمكن احق خبر وجواب الشرط محذوف للضرورة لكون الشرط مستقبلا
تقديره ان يمكن العطف فهو احق والنصب مبتدا مختار خبر لدى ظرف للنصب
او المختار ضعف مضاف اليه النسق مضاف اليه لضعف والنسق بمعنى العطف
والنصب مبتدا انسب خبر مجزوم بلم فعل الشرط ~~وجواب الشرط محذوف~~ العطف
فاعله وجملة يجب اجزاء الشرط والشرط وجوابه خبر المبتدا او اعتقد عطف
على يجب فعل وفاعل اضمار مفعول اعتقد عامل مضاف اليه تصب في جواب بجزدم
الامر لا استثناء ما مبتدا ~~استثنت فعل الا فاعله والجملة صلة والعائد~~
استثنت فعل الا فاعله والجملة صلة والعائد ضمير نصب محذوف مع
متعلق باستثنت تام مضاف اليه وجملة ينتصب خبر وبعد ظرف لا تخب
نفى مضاف اليه او كنفى معطوف على نفى والكاف اسم انتخب بالبناء للمفعول
اتباع نائب الفاعل ما مضاف اليه وجملة اتصل صلة وانصب عطف على انتخب

فعل وفاعل

فعل وفاعل ما مفعوله وجملة انقطع صلة وعن تميم متعلق بوقع وفيه
متعلق بابدال ابدال مبتدا وجملة وقع خبر وغير مبتدا نصب مضاف
اليه سابق مضاف اليه وهو نعت لمحذوف اى مستثنى في النفى متعلق بيأتى
وجملة قد يأتى خبر ولكن حرف عطف استدراك نصبه مفعول اختر
اختر فعل وفاعل اذ فيه جملة الشرط والجواب محذوف وان يفرغ مجهول لا
فعل الشرط سابق نائب الفاعل صفة لمحذوف اى عامل مستثنى
راجع اليه الا مفعول سابق لما متعلق بيفرغ بعد صلة ما يكن بالجزم
جواب الشرط واسمه مستتر يعود الى سابق او ما بعد الا والحكم المفهوم
من الكلام او الكلام المشتمل على السابق كما عهد الكاف المصدر الحاصل
من لو وما بعدها وما زائدة والجار والمجرور خبر يكن لو مصدرية
الا نائب فاعل لمحذوف يفسره عدما عدا ما لم يجهول لا ونائب الفاعل يعود
الى الا مفسرة والغ كما عط فعل وفاعل الا مفعول ذات حال من الا
توكيد مضاف اليها كلا خبر لمحذوف بتقدير قولك لا ناهية تمر مجزوم
بلا فعل وفاعل بهم متعلق به الا استثنائى الفتى مستثنى من الضمير

المجرور فی لهم الا للتأكيد العلا بالقصر للضرورة بدل من الفتى وان تكرر

مجهول لا نجزوما فعل الشرط ونايب الفاعل مستتر يعود الى الا الا عاطفة لتوكيد

معطوف على محذوف تقديره لغير توكيد فمع الفا للشرط ومع فعل ظرف لدع

تفريغ مضاف اليه التأثير مفعول دع بالعامل متعلق به والمراد بالعامل

اما الا او السابق عليها دع فعل وفاعل جواب الشرط فی واحد متعلق به

مما صفة لواحد بالا متعلق باستثنى استثنى بمعنى الحاصلة ما وعايده الى ليس

ناقص عن نصب متعلق بمغنى سواه مضاف اليه والضمير لواحد مغنى

باثبات اليا للاشباع الكسرة النون اسم ليس وخبره محذوف اى موجودا

ودون تفريغ مع التقدم متعلقان باحكم نصب مفعول المحذوف يفسره

احكم به الجمع مضاف اليه احكم فعل وفاعل به متعلق باحكم والتزم فعل

وفاعل عطف على احكم والنصب فعل وفاعل ومفعوله محذوف اى المستثنى

لتاخير متعلق به وجئ فعل وفاعل عطف على انصب بواحد متعلق به منها

نعت لواحد كما مجرور الكاف المصدر الحاصل من لو وما بعدها مما زايدة

والجار مع مجروره حال من واحد او صفة له لو مصدر ... قصد او

بمعنى وجد

بمعنى وجد والمستتر فيه يعود الى الواحد دون نايب حال من المستتر

فی كان او خبرها كلم مجرور الكاف قول محذوف خبر لمحذوف يفعل

مجزوم بلم وعلامة جزمه حذف النون الا امرؤ بدل من كل ابو الحسن الواو بدل بعض

الا على منصوب على الاستثناء وقف عليه بحذف الالف وحكمها مبتدأ

فی القصد متعلق به حكم خبر الاول مضاف اليه واستثن فعل وفاعل

مجرورا مفعوله بغير متعلق به او باستثن معربا حال من غيرها متعلق

بمعربا المستثنى متعلق بنصب بالا متعلق بمستثنى وجملة نسبا مجهول الاصلة

ولسوى بكسر السين مقصور مفعول ثان لاجعلا سوى بالضم

والقصر سواء بالفتح والمد معطوفان على سوى باسقاط العاطف اجعلا

فعل وفاعل والفه مبدلة من النون الخفيفة على الاصح متعلق به سا

مفعول اول له لغير مفعول ثان اجعلا مجهولا ومستتره مفعوله الاول

انيب عن الفاعل والجملة صلتها واستثن فعل وفاعل ناصبا حال من

الفاعل متعلقه محذوف اى للمستثنى بليس متعلق باستثن وخلا عطف

على ليس وبعدا ويكون معطوفان على بليس بعد حال من يكون لا مضاف اليه

واجر فعل وفاعل بسائق متعلق باجر يكون مضاف اليه ان ترد جملة الشرط
وجوابها محذوف للضرورة وبعد ظرف لانصب ما مضاف اليه انصب فعل وفاعل
والجواد مبتدا والمسوغ كونه فاعلا معنى وقد يروح خبره وحيث ظرف
لحرفان لانه بمعنى محكوم بحرفيتها او اسم شرط واذ كانت مجردة عن متعلق
بجملة جار فعل وفاعل والجملة مجرورة المحل على الاضافة او مجزوم المحل بالشرط
فهما مبتدا حرفان خبره والجملة جواب على احد الوجهين كما لتشبيه مضمون
جملة بعدها الجملة قبلها هما مبتدا ان نصبا شرط حذف جوابه فعلان
خبره وكذا خبر حاشا مبتدا ولا نافية تصحب كيتعلم فعل فاعله فيه يعني
الى حاشا ما مفعول تصحب وقيل بالبناء للمفعول حاشى نايب الفاعل
على ارادة هذا اللفظ وحشا معطوفان على حاشى فاحفظهما فعل وفاعل
ومفعول والضمير لحاشى وحشى الحال الحال مبتدا وصف خبره فضلة
منتصب وصفات لوصف وكذا فهم وليست اخبارا لكن لها فضلا
في حال المتعلق بمفهم كفردا مجرور بالكاف فهي لمحذوف والجار مع مجروره
خبر لمبتدا محذوف وفردا حال من فاعل اذهب اذهب فعل وفاعل

الحال

وكونه

وكونه مبتدا والمضاف اليه اسمه منتقلا خبره مشتقا خبر بعد خبر
يغلب خبر المبتدا لكن حرف استدراك ليس فعل واسمها المستتر يعني
الحال كونه منتقلا مشتقا ان قرئ مستحقا بفتح الحاء والى الحال اذ قرئ
بكسرها مستحقا خبر ليس محذوف المتعلق اذ كان اسم فاعل تقديره
ليس الحال مستحقا لكونه منتقلا مشتقا ويكثر فعل الجحود فاعله في سعر
متعلق بيكثر وفي مبدي عطف على في سعر تاول مضاف اليه بلا تكلف متعلق
بتاول او مبدي كبعه خبر لمحذوف تقديره قولك وبعه فعل وفاعل ومفعول مدا حال
من الفاعل ان اولنا بمسعر على صيغة اسم الفاعل او من المفعول ان
اولناه على صيغة اسم المفعول بكذا متعلق به والباء للمقابلة يدا
حال ايضا اما عن الفاعل او عن المفعول والتاويل معاجلا ومناجزا
على لفظ اسم الفاعل او المفعول بيد متعلق به وكر زيد فعل وفاعل
اسدا حال من زيد اي جرى تفسير او عطف كاسد عطف بيان او نسق
والحال مبتدا ان عرف مجهول او فعل الشرط لفظا معنى عن نيته عرف الى
نايب الفاعل فاعتقد فعل وفاعل جواب الشرط تنكيره مفعول

معنى تمييز عن اضافة التنكير الى الضمير كوحدك اجتهد خبر لمحذوف
بتقدير تقول ووحدك بتاويل منفردا حال من فاعل اجتهد فعل وفاعل و
مصدر مبتدا منكر نعت حال لا حال من فاعل يقع او خبر ان كانت
ناقصة يقع فعل وفاعل خبر بكثرة متعلق بيقع كبغتة زيد طلع خبر
لذلك المحذوف على اعتماد القول وبغتة حال من فاعل طلع وزيد مبتدا
وجملة طلع خبر ولم ينكر مشددة مجهول فعل غالبا ظرف لينكر او حال من
مرفوعه ذو الحال نايب الفاعل ان شرطية لم يتاخر فعل الشرط او يخصص او
يبين مجزومان معطوفان على يتاخر من بعد متعلق بيبين نفي مضاف
اليه او مضاهيه عطف عليه كلا مجرور الكاف قول محذوف وهو جاره
خبر لمحذوف ولا ناهية تبغ مجزوما فعل امر فاعله على امرء متعلق بلا تبغ
مستسهلا بكسر الهاء حال من امرء الاول وسبق مفعولا به او حال مضاف
اليه وهو فاعل المصدر معنى ما مفعول سبق حرف متعلق بحرجر مجهول لا
صلة ما وعايده قد ابوا فعل فاعله النحاة ولا امنعه فعل وفاعل ومفعول
عطف على قد ابوا مقدم فعل وفاعل معطوف على لا امنعه والفاء للسببية

ولا تجز مجزوم

ولا تجز مجزوم فعل وفاعل حالا مفعول من المضاف متعلق بتجز له متعلق
بالمضاف دل اللام بمعنى في الجمع لا استثنائية اذا ظرف لجواب ان اقتضى المضاف فعل و
فاعل عمله دل المحل بالاضافة عمله مفعول في المضاف اليه اما عايد الى الحال
او المضاف اليه وجواب الشرط محذوف او كان عطف على اقتضى واسمها يعود *
الى المضاف جزء خبرها ما مضاف اليه له متعلق باضيف اضيف مجهول صلتها
وعايده او مثل عطف على جزء جزئه مضاف اليه فلا تحيفا فعل وفاعل
معطوف على لا تجز والفه بدل من النون الخفيفة والحال مبتدا ان
ينتصب مجهول مجزوم فعل الشرط والنايب فيه يعود الى الحال بفعل متعلق
بينتصب وجملة صرفا مجهول نعت له او صفة عطف على فعل اشبهت فعل
فاعله فيه يعود الى الصفة نعت لها المصرفا مفعول له كابن خبر لمقدر
مبتدا والجملة مجزوم المحل جواب الشرط وهو وجوابه مرفوع المحل خبر
المبتدا كسر على الحرف قول محذوف وهو مع الجار خبر لمحذوف ومسرعا حال
من فاعل راحل ذا مبتداء راحل خبره والجملة [illegible] مقولة
ومخلصا حال من فاعل دعا زيد مبتدا وجملة دعا خبره والجملة معطوفه

على ما قبلها وعامل مبتدا ضمن مجهول ومفعوله الاول نايب الفاعل عايد الى
عامل نغتلم معنى مفعوله الثانى الفعل مضاف اليه لا عاطفة حرف عطف
على معنى موخرا حال من فاعل يعمل وجملة لن يعملا خبر والفا اطلاقى
كتلك خبر لمحذوف ليت وكان مشددا معطوفا ان عليه باسقاط العاطف
فى ليت ومنه فعل نحو فاعله مضاف لقول محذوف سعيد مبتدا مستقرا
حالا من المستتر فى الخبر فى نجره خبره ونحو مبتدا مضاف الى قول محذوف
زيد مبتدا مفردا حال من المستتر فى انفع انفع خبره من عمرو متعلق بانفع
معانا حال من عمرو مستجاز خبر وجملة لن يهون كيعدا اى لم يضعف
خبر بعد خبر والحال مبتدا قد يجى فعل وفاعل خبر ذا حال من فاعل يجى على
تعدد مضاف اليه لمفرد متعلق بيجى فاعلم فعل وفاعل مفعوله محذوف
اى ذلك والجملة اعتراضية وغير عطف على مفرد مضاف اليه وعامل مبتدا
الحال مضاف اليه بها متعلق باكدا قد اكدا مجهول والنايب فيه يعود الى المبتدا
خبر فى نحو متعلق باكدا او خبر لذلك المحذوف لا تعث مجزوم نعله فاعل
فى الارض متعلق بتعث مفسدا حال موكدة من المستتر فى لا تعث

والجملة

والجملة مقولة لقول محذوف مجرور باضافة نحو اليه وان توكد فعل الشرط
جملة نايب الفاعل او مفعول فالفاعل غير مضمر خبر عاملها مبتدا
الجملة جواب الشرط ولفظها مبتدا يوخر مجهول والنايب فيه خبر
الجملة مجزوم المحل لكونها معطوفة على الجزاء وموضع ظرف ليجى الحال مضاف
اليه يجى فعل جملة فاعله كجا مجرور بالكاف قول محذوف وهو وجاده
خبر لمحذوف وجاء فعل زيد فاعله وهو مبتدا نا وخبر وفاعله
المستتر يعود الى المبتدا رحلة مفعوله والجملة حال من زيد وذات
مبتدا مضاف اليه بمضارع متعلق ببدا نجت بمعنى ثبت نعت لمضارع
حوت فعل فاعله لذات ضمير المفعول حوت والجملة خبر وبين الواو
متعلق بجلت خلت فعل وفاعل عطف على حوت وذات مفعول لما يفسر
انى وما ومضاف اليه بعدها ظرف لانوا انوا فعل وفاعل مبتدا بقلب الهمزة
الفا مفعول انوا متعلق بمسند المضارع مبتدا او مفعول وكلا جعلن
اجعلن فعل وفاعل موكد بالنون الثقيلة ومفعوله الاول العايد الى المبتدا
محذوف والجملة خبر على احد الوجهين مسندا مفعول ثان لم وجملة مبتدا

الحال مضاف اليه سوى منصوب على الظرفية او على الاستثناء ما مضاف اليه
قدما مجهول صلة بواو خبرا وعضرا وهما معطوفان على بواو والحال مبتدا
وجملة قد يجز فمجهول يجز ما نايب الفاعل فيه متعلق بعمل عمل كعلم صلة والعايد
الى المبتدا الضمير في فيه وبعض مبتدا ولما مضاف اليه يجز فمجهول صلة
ما والعايده ذكره مبتدا ثان خطل مجهول بمعنى منع خبر للمبتدا الثاني وهو وخبره
خبر الاول والعايد المضاف اليه في ذكره التمييز اسم مبتدا بمعنى نعت لمن

التمييز

مضاف اليه مبين نعت لاسم اولمن نكرة نعت اخر لاسم وجملة ينصب مجهولا
خبر تمييزا حال او مفعول له بما متعلق بينصب قد فسره فعل وفاعل التمييز
ومفعوله للموصول والجملة صلة كبشر حال من ما الموصولة او خبر لمحذوف
ارضا تمييز وقفيز عطف على بشر برا تمييز ومنوين عطف على ما قبله عسلا
تمييز وتمرا عطف على عسلا وبعد ظرف لاجرره ذا اشارة الى ما دل على
مساحة او كيل او وزن المفهوم من الامثلة مضاف اليه ونحوها عطف
على ذا اجرره فعل وفاعل ومفعول راجع الى التمييز اذا ظرف لجوابه
اضفتها فعل وفاعل ومفعول راجع الى المذكورات ونحوها والجملة

مجروه

مجروه المحل بالاضافة والجواب محذوف كمد حنطة خبر لمحذوف بتقدير
نحو ومد مبتدا وحنطة مضاف اليه غذا بالقصر للضرورة خبر و النصب
مبتدا بعد متعلق به ما مضاف اليه اضيف مجهول صلة وجبا خبر والف
اطلاق ان كان فعل الشرط ومستتره يعود الى المضاف المفهوم من اضيف
مثل خبر كان ملا الارض مركب اضافي مبتدا اخره محذوف اي لك ذهبا
تمييز والفاعل معنى انصبن ومبتداء المعنى اي المعنوي نعت للفاعل
انصبن فعل وفاعل مؤكد بالنون الخفيفة والجملة خبر محذوف العايد على
احلل وجهين بافعلا متعلق به وهو غير منصرف مفضلا اما بكسر الضاد
حال من المستتر في انصبن او بفتحها حال من الفاعل كانت المجرور
محذوف وانت مبتدا اعلى خبر منزلا تمييز والجملة مقوله وبعد متعلق
بمبين كل مضاف اليه ما مضاف اليه لكل اقتضى فعل وفاعل صلة او صفة
تعجبا مفعول مبين فعل وفاعل كاكرم الكاف جارة لمحذوف واكرم
فعل تعجب على صورة الامر ومعناه الخبر بابي البا زايدة لازمة و
ابي فاعل اكرم بكر مضاف اليه ابا تمييز واجرد فعل وفاعل عن متعلق به

ان شئت فعل الشرط ومفعوله محذوف اى الاجزاء جواب الشرط محذوف

غير مفعول لاجله ذى مضاف اليه العدد مضاف اليه لفى والفاعل

على ذى المعنى بتاويل المعنوى نعت له كطب مجرور الكاف محذوف ف

فعل وفاعل نفسا تميز تقد بمعنى تعطى الفايدة مجزوم فى جواب الامر

و[illegible] عامل مفعول قدم التميز مضاف اليه قدم فعل وفاعل مطلقا

حال من المفعول والفعل مبتدا ذو نعت له التصريف مضاف اليه

نزر المصدر محذوف اى سبقا او تميز وجملة سبقا مجهول لاخبر لمحذوف

حروف خبر لمحذوف بتقدير مضاف الجر مضاف اليه هال الا ها اسم فعل

بمعنى خذ والكاف حرف خطاب حروف مفعول هاك الجر مضاف اليه

وهى مبتدا من خبر مع ما عطف عليه الى حتى خلا حاشا عدا فى عن على

معطوفات باسقاط وكذا مذ و منذ رب اللام كى واو وتا بثبوت

العاطف فى الاخير وكذا الكاف والبا ولعل ومتى بالظاهر متعلق

باخصص اخصص فعل وفاعل مذ مفعول اخصص ومنذ حتى

والكاف والواو ورب ومتى معطوفات على مذ باسقاط العاطف فى

واخصص

واخصص فعل وفاعل بمذ متعلق به ومنذ عطف على مذ وقتا مفعول

اخصص وبرب عطف على بمذ منكرا عطف على وقتا من العطف على معمولى

عامل واحد بعاطف واحد والتاء مبتدا لله خبره ورب بفتح [illegible] الواو

عطف على الله وما مبتدا ورووا فعل وفاعل صلة والعايد ضمير نصب

محذوف من نحو متعلق برووا ربه مضاف اليه او مقول لمحذوف مجرور

باضافة نحو اليه فتى تميز بنزر خبر ما كذا خبر مقدم كها مبتدا ونحوه

مبتدا وجملة اتى خبر بعض مشتركا فعل وفاعل وبين وابتدى كذلك

معطوفان على بعض فى الامكنة متعلق بابتدى بمن متعلق به ايضا

وهو مطلوب لبعض وبين ايضا وقد تاتى فعل مضارع فاعله يعود

الى من لبدء متعلق بتاتى الازمنة مضاف اليه وزيد بالبناء للمفعول

ونايب الفاعل يعود الى من فى نفى متعلق به وشبهه عطف على نفى

فجر فعل فاعله يعود الى من عطف على زيد نكرة مفعول جر كما الجرور

محذوف وما نافية لباغ خبر مقدم من زايدة مفر مجرور بها وهى

فى موضع رفع مبتدا والجملة مقولة للانتهاء خبر حتى مبتدا ولام والى

معطوفان عليه ومن مبتدا وبا عطف عليه يفهمان البدلا فعل وفاعل
مفعول خبر للمبتداء وما عطف عليه واللام مبتدا للملك خبر وشبهه عطف
على الملك وفي تقديره متعلقة بقيني ايضا مفعول مطلق وتعليل عطف
على تقديره قيني مجهول ونايب الفاعل يعود الى اللام عطف على الجملة الاسمية
وزيد بالبناء للمفعول والنايب يعود الى اللام ايضا والظرفية مفعول
استبن استبن فعل وفاعل بها متعلق به وفي عطف على بها وقد بينا
فعل وفاعل يعود الى البا وفي السببا مفعوله بالبا بالقصر للضرورة متعلق
باستعن استعن فعل وفاعل وعد عوض الصق بكسر الكاف لضرورة الوزن
افعال امر معطوفات على استعن باسقاط العاطف من الاخيرين ومتعلقاتها
محذوفة تقديرها وعد بالباء وعوض بها والصق بها ومثل حال من
الهاء في كجامع بسكون العين مضاف اليه ومن وعن معطوفان عليه
بها متعلق بانطق انطق بكسر القاف للضرورة ايضا فعل وفاعل على مبتدا
للاستعلا بالقصر للضرورة خبر ومعنى عطف عليه في مضاف اليه وعن
عطف على في بعن متعلق بعني تجاوزا مفعول لعني بعني قصد فعل من فاعله

وقد فطن

قد فطن بمعنى قد فهم صلة من وعاية وقد يجي بالقصر للضرورة فعل فاعله
يعود الى من موضع ظرف ليجي بعد بالتنوين مضافا اليه على عطف على بعد كما
لتشبيه مضمون جملة بعدها بالذي قبلها على مبتدا موضع مفعول ثان
لجعلا عن مضاف اليه وجملة قد جعلا مجهولا خبر ومفعوله الاول نايب الفاعل
يعود الى المبتدا شبه فعل وفاعل بكاف متعلق به وبها متعلق بيعني
التعليل مبتدا وجملة قد يعني مجهولا خبر ونايبا حال من المستتر في ورد
لتوكيد متعلق بزايد ورد فعل فاعله يعود الى الكاف عطف على الجملة
الاسمية واستعمل مجهول ونايب الفاعل يعود الى الكاف اسما حال من
المستتر في استعمل وكذا خبر عن مبتدا وعلى معطوف عليه من اجل ذا
عليهما متعلقان بدخل من مبتدا وجملة دخلا خبر والفا الملاقي
مذ مبتدا ومنذ معطوف عليها اسمان خبر المبتدا وما عطف عليه حيث
ظرف لاسمان لانه بمعنى محكوم باسميتهما فعل وفاعل والالف فاعل ومفعول
محذوف اي مابعدهما والجملة مجرور المحل باضافة حيث اليها واوليا
بالبناء للمفعول والالف نايب الفاعل وهو مفعول اول الفعل مفعول ثان

والجملة عطف على رفعا لجئت خبر لمحذوف بتقدير قول وجئت فعل وفاعل
مذ ظرف لجئت دعا فعل وفاعل مجرور المحل باضافة مذ اليه وان تجر افعل
الشرط ولا الف فاعل في مضي متعلق به فكمن الفا رابطة وكن خبر مقدم
هما مبتداء والجملة جواب الشرط وفي الحضن متعلق باستبن معنى
مفعول استبن في مضاف اليه استبن فعل وفاعل محذوف المتعلق اى
لهما وبعد متعلق بزيد من مضاف اليه وعن وباء معطوفان عليه
زيد بالبناء للمفعول ما نايب الفاعل فلم يعق اى لم يمنع فعل فاعله يعود
اليها عن عمل متعلق بيعق قد عملا بالبناء للمفعول والنايب يعود الى
عمل والجملة صفت لذو الف الملاقى وزيد بالبناء للمفعول والنايب يعود
اليها بعد متعلق بزيد رب مضاف اليه والكاف معطوف عليه فكف
الفاء عاطفة فعل وكف فاعله فيه يعود اليها ومفعوله محذوف
تقديره جرهما وقد يليها فعل وفاعل يعود اليها ومفعول يعود الى
رب والكاف وجر مبتدا والمسوغ وقوعه بعد واو الحال وجملة لم
يكف مجملا خبر وحذفت بالبناء للمفعول رب نايب الفاعل بجر

الفاعاطفة

[illegible]

الفا عاطفة وجرت فعل فاعله فيه يعود الى رب بعد ظرف لجرت بل مضاف اليه
والفاء عطف على بل وبعد ظرف لشاع الواو مضاف اليه شاع فعل فاعله
العمل عطف بيان لذا او نعت وقد يجر بالبناء للمفعول بسوى نايب الفاعل
رب مضاف اليه لدى ظرف ليجر حذف مضاف اليه وبعضه مبتدا والمضاف
اليه يعود الى الحذف يرى مجهول ومفعوله الاول فيه نايب الفاعل خبر
مطردا مفعول ثان او حال ان كانت بصرية الاضافة نون نا مفعول الحذف
تلى فعل فاعله فيه يعود الى نون الاعراب مفعوله والجملة صفة لنونا
او تنوينا عطف على نونا مما متعلق باحذف وجملة تضيف صلة والعائد
ضمير نصب محذوف احذف فعل وفاعل كطور خبر لمحذوف سينا
بالقصر للضرورة مضاف اليه والثانى مفعول اجرد اجرد فعل
فاعل والثاني كذلك عطف عليه من مفعول الثاني او في عطف على من اذا فلم
لجابه لم يصلح فعل الشرط الا استثنائي ذا فاعل لم يصلح والجواب
محذوف واللام مبتدا ومفعول خذا خذا فعل وفاعل جا الف بدلة
من النون الخفيفة وقفا ومفعوله العايد الى المبتدا محذوف والجملة

الاضافة

خبر على احد الاحتمالين لما متعلق بجن سوى صلة ما ذينك مضاف اليه

واخصص بغلو وفاعل ولا مفعوله واعطه فعل وفاعل ومفعول اول

عايد الى الاول التعريف مفعول ثان له بالذى متعلق باعطه ومطلق

لاخصص ايضا والباء للسببية تلا صلة والعايد فيه ومفعول العايد

الى او المحذوف وان يشابه فعل الشرط كسر لالتقاء الساكنين المضاف

فاعله يفضل مفعوله وصفا حال من الفاعل فعن تنكير متعلق بعزب

والفا رابطة لا نافية يعزل بالبناء للمفعول والجملة مجزوم المحل جواب

الشرط كرب جز لمحذوف بتقدير قول ورب حرف جر ومجروره محذوف

اى رجل رجينا اسم فاعل مضاف الى مفعوله وفاعله المستتر يعود الى

الموصوف المحذوف عظيم نعت لرجينا الامل مضاف اليه وهو فاعل

فى المعنى مروع نعت ثان له او معطوف باسقاط العاطف القلب مضاف

اليه وهو نايب الفاعل فى المعنى قليل نعت ثالث او معطوف كما مر الحيل

مضاف اليه وهو فاعل معنى وذى مبتدا اول الاضافة نعت لها او عطف

بيان اسمها مبتدا ثان لفظية خبره وهو وخبره خبر الاول والرابط المضاف اليه

فى اسمها

فى اسمها او تلك مبتدا محضه خبر ومعنوية عطف عليها ووصل مبتدا

ال المضاف اليه بذا متعلق بوصل المضاف نعت او عطف بيان مغتفر خبر

ان وصلت مجهول فعل الشرط والنايب يعود الى ال والجواب محذوف

بالثان متعلق بمحذف والياء للضرورة متعلق بوصلت كالجعد خبر لمحذوف

الشعر بفتح العين مضاف اليه او بالذى عطف على بالثان له متعلق با صنف

اضيف بالبناء للمفعول الثانى نايب الفاعل والجملة صلة الذى كزيد

خبر لمحذوف بتقدير قول وزيد مبتدا الضارب خبره راس مضاف

اليه وهو مفعول لضارب وفاعله فيه يعود الى زيد الجانى مضاف اليه

والجملة محكية وكونها مبتدا والها عايد الى ذا اسم الكون فى الوصف خبر الكون

كان خبر المبتدا ان وقع فعل الشرط وفاعله فيه يعود الى الوصف

والجواب محذوف مثنى حال من الضمير فى وقع او خبر له او جمعا عطف

عليه سبيله مفعول اتبع والمضاف اليه راجع الى المثنى اتبع فعل فاعله فيه

يعود الى جمعا والجملة نعت له وربما رب حرف تقليل وما كافة اكسب فعل

ثان فاعله اولا مفعوله الاول تانيثا مفعوله الثانى ان كان فعل الشرط

واسمها فيه يعود الى المضاف المحذوف متعلق بمو هلا مو هلا بفتح الهاء من اهل
لكنا جعله اهلا للاخر كان وجواب الشرط محذوف ولا يضاف بالبناء للمفعول
اسم نايب الفاعل لما متعلق بيضاف به متعلق بالمحذوف الحذف صلة ما وعايد
معنى تميز من نسبة الحذف الى فاعله واو قد فعل وفاعل هو هما بكسر الهاء مفعول
وهو صفة لمحذوف ومستتره له ومفعول لمحذوف اى خذ ذلك اى اضافة
الشى الى نفسه اذا اورد شرط حذف جوابه وبعض مبتدا الاسماء مضاف اليه
وجملة يضاف فمحلها لا خبرا بما ظرف له وبعض مبتدا ذا مضاف اليه وجملة
قد يات بحذف اليا اكتفاء بالكسرة خبر لفظا تميز من نسبة يات الى
الضمير العايد الى المبتدا مفرد احالا من ذلك الضمير وبعض مبتدا اسما
مضاف اليه وجملة يضاف فمحلها لا صلة ما حتما نعت لمصدر محذوفا اسنع فعل
ايلاؤه فاعله وهو مصدر مضاف الى مفعوله الاول اسما مفعول له
الثانى وفاعله محذوف ويجوز ان يكون متعديا لواحد والمضاف اليه
فاعله ظاهر نعت لاسما حيث ظرف لا امتنع وجملة وقع مضاف اليه وجملة
امتنع وما بعده خبر بعض كوحد خبر لمحذوف لبى ودوالى سعدى

معطوفات

معطوفات على وجه باسقاط العاطف الا فى دوالى وشذ فعل بلاء فاعله
يدى مضاف اليه من اضافة المصدر الى فاعله ومفعوله الاول لبى
مفعوله الى المفعول الثانى واللام للتقوية والزموا فعل وفاعل اى
العرب اضافة مفعوله الثانى الى الجمل متعلق باضافة حيث مفعوله لاى
وانه معطوف عليه وان يتوقع فمحلها مجزوم فعل الشرط والنايب يعود الى
اذ يحتمل مجزوم جواب الشرط افرادنا يب الفاعل اذ مضاف اليه
وما مفعوله اضف كاذ صلة ما معنى تميز من نسبة الصلة الى الضمير
العايد الى الموصول كاذ متعلق باضف او صفة لمصدره او حال منه
على تقدير مضاف فيهما اى كاضافة اذ وعلى الاخيرين يحتمل كون الكاف
اسما اضف فعل وفاعل جوازا مفعول مطلق بتقدير موصوف اى اضافة
جائزة نحو خبر لمحذوف وهو مضاف الى قول محذوف حين مبنى على الفتح
ظرف لنبذ جا بالقصر للضرورة فعل فاعله فيه والجملة مضاف اليه
شذ بالبناء للمفعول والنايب يعود الى ما يعود اليه المستتر فى جاء
وهو من نبذت فلانا اذا طرحته وابعدته وابن فعل وفاعل واعرب

عطف عليه ما مفعول اعرب وهو مطلوب لان ايضا كاذ متعلق باجريا
او حال من مرفوعه وجملة قد اجريا مجهول لا صلة ما واختر فعل وفاعل
بنا بالقصر للضرورة مفعوله متلو مضاف اليه فعل مضا فاليه له وجملة
بينا مجهول لا نعت لفعل وانفرا اطلاق وقبل ظرف لا عرب فعل مضاف اليه
معرب نعت له او مبتدا عطف على فعل اعرب فعل وفاعل ومفعوله العايد
الجملة اذ محذوف ومن شرطية مبتدا بنا مفعول وفاعل عايد الى المبتدا
ومفعوله العايد الجملة اذ محذوف والجملة شرطية وجملة فلن يفند
مجهول لا في محل الجزم جواب الشرط والشرط والجزاء في محل الرفع خبره والتفنيد
التكذيب والزموا فعل وفاعل اذا مفعوله الاول اضافة مفعوله الثاني
الجملة متعلق باضافة الافعال مضاف اليه كهن مجرور الكاف محذوف
وهنا مرهونا لهون مند منصب اذا ظرف الجواب اعتلى وجملة اعتلى
مجرور المحل باضافة اذا اليها والجواب محذوف لفهم متعلق باضيف
اثنين مضاف اليه معرف بفتح الراء المشددة نعت لفهم بلا تفرق حال
من اثنين اضيف بالبناء للمفعول كلتا نايب الفاعل وكلا عطف عليه

لا تقنف

ولا تقنف مجزوم بلا فعل وفاعل لمعرف متعلق بتضف معرف نعت له ايا
مفعول تضف وان كررتها شرط فاضف جوابه وهو فعل وفاعل ومفعوله الغا
الى ايا و متعلقه محذوف اى فاضفها للمعرفة او نو عطف على كررتها فيكون
شرطا محذوفا جزاؤه بقرينة ما سبق الاجزاء مفعول نو واخصص فعل
امر موكد بالنون الخفيفة بالمعرفة متعلق به موصولة حال من ايا ايا مفعول
اخصص وبالعكس خبر الصفة مبتدا وان يكن فعل الشرط واسمها فيه يعني
الى اى شرط اخبرها او استفهاما عطف عليه فمطلقا حال من المصدر المفهوم
من كمل كمل فعل وفاعلها متعلق به الكلاما مفعوله والجملة جواب الشرط و
الزموا فعل وفاعل اضافة مفعول ثان لدن مفعوله الاول فجر الفا
لعطف من حوطا على الزموا وجر فعل فاعله فيه يعود الى لدن ونصب مبتدا
غدوة مضاف اليها متعلق بنصب عنهم متعلق بنذر وجملة ندر خبر
ومع بفتح العين عطف على لدن مع بسكون مبتدا فيها متعلق بقليل قليل خبر
ونقل بالبناء للمفعول فتح نايب الفاعل وكسر عطف عليه لسكون متعلق بكسر
وهو مطلوب بالفتح ايضا وجملة يتصل نعت لسكون واضم فعل وفاعل بناء اما

[illegible]

مفعول له لاضم او مبنيا قيل مبنيا او بانيا حال من مفعول اضم او فاعله غير
مفعول اضم ان عدمت فعل الشرط ما مفعول له متعلق باضيف اضيف مجهول
صلة ما وعايده الضمير في له والنايب يعود الى غير نا ويا حال من التا في
عدمت ما مفعول نا ويا وجملة عدمت مجهولي صلة ما قيل مبتدا كغير خبره بعد
حسب اول معطوفات على قبل باسقاط العاطف دون والجهات معطوفات
على قبل ايضا ايضا مفعول مطلق وعل معطوف على قبل ايضا واعربوا مفعول
فاعل نصبا بتاويل ناصبين حال من فاعل اعربوا ومفعوله ضمير عايد على قبل الحذف
اذا ظرف لجوابه المحذوف ما زايدة نكر مجهولي مبتدا بالتنوين على الحالة التي يكون عليها
عند تنكيرها نايب الفاعل والجملة مجرور المحل باضافة اذا اليها وما عطف على مبتدا
من نعته متعلق بقد ذكر وقد ذكر مجهولي صلة ما وعايده وما مبتدا يلي فعل
وفاعل عايد الى ما الموكد والجملة صلة المضاف مفعول يلي وجملة ياتي خبر المبتدا
خلفا حال من المستتر في ياتي عنه في الاعراب متعلقان بخلفا اذا ظرف لجوابه
ما زايدة حذفا بالبناء للمفعول والنايب يعود الى المضاف والجملة مضاف اليها
لاذا والجواب محذوف ربتما رب للتقليل وما كافة حرف فعل وفاعل

الذي مفعول

كتاب

اعلم ان لكل علم موضوعا وماهية وغاية لابد للشارع فيه ان يعلم
قبل الشروع ولئلا يكون سعيه عبثا ويكون على بصيرة فموضوع علم
الصرف الكلام من حيث الصيغة والهيئة لان الظاهر يبحث عنها من
حركات والسكنات وتقديم بعض الحروف على بعض ونحوها اصل
الواحد وغايته حصول المعاني المقصودة تم

ماه جان
كل من نلقاه يشكو حاله
ليت شعري هذه الدنيا لمن
فاجابه امير المومنين عم
هذه الدنيا لمن لم يلقها
واقتنع منها بقوت وكفن

ولدتك امك يا ابن آدم باكيا
والناس حولك يضحكون سرورا
فاجهد لنفسك ان تكون اذا بكوا
في يوم موتك ضاحكا مسرورا
قال بعض الاعاجم مضمون ذلك
یاد داری که وقت زادن تو
همه خندان بدند و تو گریان
آنچنان زی که وقت رفتن تو
همه گریان شوند و تو خندان

بسم الله الرحمن الرحيم

قال المفتقر الى الله الودود احمد ابن علي بن مسعود غفر الله له ولوالديه
واحسن اليهما واليه اعلم ان الصرف ام العلوم والنحو ابوها ويقوى
في الدرايات داروها ويطغى في الروايات عاروها فجمعت فيه كتابا
موسوما بمراح الارواح وهو لكل صبي جناح النجاح وراح رحراح في معونته
حين راح مثل تفاح او راح وبالله اعتصم عما يصم وبه استعين وهو نعم المولى
ونعم المعين اعلم اسعدك الله تعالى في الدارين ان الصرف يحتاج في
معرفة الاوزان الى سبعة ابواب الصحيح والمضاعف والمهموز والمثال
والاجوف والناقص واللفيف واشتقاق تسعة اشيا من كل مصدر
وهي الماضي والمضارع والامر والنهي واسم الفاعل والمفعول والمكان
والزمان والالة فذكرتها على سبعة ابواب الباب الاول في الصحيح الذي ليس
في مقابلة الفاء والعين واللام حرف علة وتضعيف وهمزة نحو الضرب
فان قيل لم اختص الفاء والعين واللام قلنا للوزن حتى يكون فيه من
حروف الشفة والوسط والحلق شيء قلنا الضرب مصدر يتولد منه الاشيا
التسعة وهو اصل في الاشتقاق عند البصريين لان مفهومه واحد ومفهوم

الفعل

الفعل متعدد ولدلالته على الحدث والزمان والواحد قبل المتعدد ولما
كان الاصل للافعال يكون اصلا لمتعلقاتها ولانه اسم والاسم مستغن
عن الفعل في الافادة وايضا ويقال له المصدر لان هذه الاشياء التسعة تصدر
عنه والاشتقاق ان تجد بين اللفظين تناسبا في اللفظ والمعنى وهو
على ثلاثة انواع صغير وهو ان يكون بينهما تناسب في الحروف والترتيب
نحو ضرب من الضرب وكبير وهو ان يكون بينهما تناسب في اللفظ دون الترتيب
نحو جبذ من الجذب واكبر وهو ان يكون بينهما تناسب في المخرج نحو نعق
من النهق والمراد من الاشتقاق المذكور اشتقاق صغير وقال الكوفيون
ينبغي ان يكون الفعل اصلا لان اعلاله مدار لاعلال المصدر وجودا او
عدما اما وجودا ففي نحو عدة وقام قياما واما عدما ففي نحو وجل وجلا و
قاوم قواما وما ذكروه من دليلهم لا يدل على اصالته وايضا يؤكد الفعل به نحو ضربت ضربا
وهو بمنزلة ضربت ضربت والمؤكد اصل دون المؤكد ويقال له مصدر لكونه مصدرا
عن الفعل كما قالوا مشرب عذب ومركب فاره اي شرب ومركوب قلنا
في جوابهم اعلال المصدر للمشاكلة لا للدلالة لحذف الواو في تعد والهمزة
في نكرم والمؤكدية لا تدل على الاصالة في الاشتقاق بل في الاعراب كما جاءني
زيد زيد وقولهم شرب عذب ومركب فاره من باب جري النهر وسال

وسالجزاب ومصدر الثلاثي المجرد كثير وهو عند سيبويه يرتقي الى اثنين
وثلثين بابا نحو قتل وشغل ورحمة ونشدة وكدرة ودعوى وذكرى وبشرى
وليان وحرمان وغفران ونزوان وطلب وخنق وصغر وهدى وغلبة
وسرقة وذهاب وصراف ومرجع ومحمدة ومسعات ومدخل وسؤال ودراية
ودراية ودخول وقبول ووجيف وصهوبة ويجيء على وزن الفاعل و
المفعول نحو قمت قايما ونحو قوله تعالى بايكم المفتون ويجيء للمبالغة التهدار
والتلعاب والحثيثى والدليلى ومصدر غير الثلاثي مجرد يجيء على سنن واحد الا
في كلم كلاما وفي فاعل قتالا وقيتالا وفي تفعل تحملا تحمالا وفي زلزل زلزالا والافعل
فصل التي تشتق من المصدر خمسة وثلثون بابا ستة للثلاثي نحو ضرب يضرب
وقتل يقتل وعلم يعلم وفتح يفتح وكرم يكرم وحسب يحسب ويسمى الثلاثة
الاول دعائم الابواب لاختلاف حركاتهن في الماضي والمستقبل ولكثرتهن و
فتح يفتح لا يدخل في الدعائم لانعدام اختلاف الحركات في الماضي والمضارع
مجيئه بتغيير حرف الحلق واما ركن يركن واتى يأبي فمن اللغات المداخلة والشواذ
وما يجيء وفني يفنى وقلى يقلي فلغات بني طي قد فتحوا من الكسرة الى الفتحة
وكرم يكرم لا يدخل في الدعائم لقلته لانه لا يجيء الا من الطبائع والنعوت
وحسب يحسب لا يدخل في الدعائم لقلته وقد جاء فعل يفعل على الغة من قال

كذت

كذت تكاد وهي شاذة كفضل يفضل ودمت تدوم واثنا عشر المنشعب
الثلاثي نحو اكرم وقطع وقاتل وتفضل وتضارب وانصرف و
احتقر واستخرج واخشوشن واجلوذ واحمار واحمر اصلهما
احمارر واحمرر فادغما للجنسية وتدل عليه ارعوى وهو لفيف
الناقص وهو من باب افعل ولا يدغم لانعدام الجنسية وواحد للرباعي
نحو دحرج وثلثة لمنشعبه الرباعي نحو احرنجم واقشعر وتدحرج وستة
للملحق بدحرج نحو شمل وحوقل وبيطر وجهور وقلسى وقلنس وحمسر
للملحق بتدحرج نحو تجلبب وتجورب وتشيطن وترهوك وتمسكن
واثنان للملحق باحرنجم نحو اقعنسس واسلنقى ومصداق الالحاق
اتحاد المصدرين فصل في الماضي وهو يجيء على اربعة عشر وجها
نحو ضرب الى ضربنا وانما بني الماضي لفوات موجب الاعراب وعلى الحركة
لمشابهته بالاسم في وقوعه صفة للنكرة نحو مررت برجل ضرب وضارب
وعلى الفتح للخفة او لامتزاج السكون لان الفتحة جزء الالف وانما لم يعرب
الماضي لان اسم الفاعل لم يأخذ منه العمل بخلاف المضارع فانه يعرب
لان اسم الفاعل قد اخذ منه العمل فاعطى الاعراب له عوضا عنه او لكثرة
مشابهته له يعني يعرب المضارع لكثرة مشابهته وبني الماضي على الحركة

لقلة مشابهته وبني الامر على السكون لعدم مشابهته وزيدت الالف والواو
والنون في آخره حتى يدل على جمعها وهو او هن وضم الباء في ضربوا لاجل
الواو بخلاف رموا لان الميم ليست بما قبلها وضمت في رضوا وان لم يكن
الضاد ما قبلها حتى لا يلزم الخروج من الكسرة الى الضمة وكتب الالف في ضربوا
للفرق بين واو العطف وواو الجمع في مثل حضر وقتل حضروا وقتلوا
تكلم زيدا وقيل للفرق بين واو الجمع وواو الواحد مثل لم يدعوا ولم يدعوا
وجعلت التاء علامة للمؤنث في مثل ضربت لان التاء من المخرج الثاني
والمؤنث ايضا ثاني في التخليق وهذه التاء ليست بضمير كما في حي
فان قيل لم اسكنت الباء في مثل ضربن وضربت قلنا حتى لا يجتمع توالي
اربع حركات فيما هو كالكلمة الواحدة ومن ثم لا يجوز العطف على ضميره
بغير التاكيد لا يقال ضربت انت وزيد بخلاف ضربتا لان التاء فيه في حكم
السكون ومن ثم سقط الالف في رمتا لكون التحرك عارضا الا في لغة
ردية يقول اصلها رماتا وبخلاف مثل ضربك لانه ليس كالكلمة الواحدة
لان ضميره ضمير منصوب بخلاف هديك لان اصله هدايك ثم قصر كما في مخيط
اصله مخياط وحذفت التاء في ضربن حتى لا يجتمع علامتا التانيث كما في
قول اصلمات اصله مسلمتات وان لم يكونا من جنس واحد لثقل الفعل

بخلاف

بخلاف جليات لعدم الجنسية وسوى بين تثنية المخاطب والمخاطبة وبين
اخبارات لقلة الاستعمال في التثنية ووضع الضماير للايجاز وعدم الالتباس
في الاخبارات لان المتكلم يرى في اكثر الاحوال ويعلم بالصوت انه مذكر او مؤنث
فان قيل لم زيدت الميم في ضربتما قلنا حتى لا يلتبس بالالف الاشباع في مثل
قول الشاعر اخوك اخوه مكاشرة وضحك وحياك الاله فكيف انتا فان قيل
لم خصت الميم في ضربتما قيل لان نحو انتما مضمرة وادخلت الميم في انتما لقرب الميم
الى التاء في المخرج وقيل بتعالهما كما يجيء فان قيل لم ضمة التاء في ضربتما وضربتم
وضربتن قلنا لانها ضمير الفاعل وفتحت في الواحد المخاطب خوفا من الالتباس المتكلم
في التثنية وقيل اتباعا للميم لان الميم شفوية فجعلوا حركة التاء من جنسها
وهو الضم الشفوي فان قيل لم زيدت الميم في ضربتم قلنا حتى يطرد تثنية و
ضمير الجمع فيه محذوف وهو الواو لان اصله ضربتمو فحذفت الواو لان الميم
بمنزلة الاسم لا يوجد في آخر الاسم واو وما قبلها مضموم الا هو ومن
ثم يقال في جمع دلو ادل واصله ادلو بخلاف ضربوا لان الواو فيه ليس بمنزلة
الاسم بخلاف ضربتمو لان الواو خرج من الطرف بسبب الضمير كما في القطايت
فان قيل لم شدد النون في ضربتن دون ضربن قلنا لان اصله ضربتمن
فادغمت الميم في النون لقرب الميم من النون ومن ثم تبدل الميم من النون في عمبر

اصله عنبر وقيل اصله ضربتن فاريد ان يكون ما قبل النون ساكنا ليطرد في جميع
نونات النساء ولا يمكن اسكان تاء الخطاب لاجتماع الساكنين ولا يمكن حذفها
لانها علامة والعلامة لا تحذف فادخل النون لقرب النون من النون ثم
ادغم فصار ضربتن وزيدت التاء في ضربتُ قلنا لان تحته انا مضمر ولا يمكن
الزيادة من حروفه للالتباس فاختير التاء لوجوده في اخواته فان قيل لم زيد
النون في ضربنا قلنا لان تحته نحن مضمر ثم زيدت الالف حتى لا يلتبس بضربن
فصار ضربنا وتدخل المضمرات في الماضي واخواته وهي ترتقي الى ستين نوعا
لانها في الاصل ثلثة مرفوع ومنصوب ومجرور ثم يصير كل واحد منها اثنين
نظرا الى اتصاله وانفصاله فاضرب الاثنين في الثلثة حتى يصير ستة ثم اخرج
المجرور المنفصل حتى لا يلتزم تقديم المجرور على الجار فلا يقال مررت زيد به
بل يقال مررت بزيد فبقي لك خمسة مرفوع متصل ومنفصل ومنصوب
متصل ومنفصل ومجرور متصل ثم انظر الى المرفوع المتصل وهو يحتمل
ثمانية عشر نوعا في العقل ستة في الغايب مع الغايبة وستة في المخاطب
مع المخاطبة وستة في حكاية واكتفي بخمسة في الغيبة باشتراك التثنية
لقلة استعمالها كذلك في المخاطب والمخاطبة وفي الحكاية بلفظين لان
المتكلم يرى في اكثر الاحوال ويعلم بالصوت انه مذكر او مؤنث فبقي لك اثنا عشر نوعا

فاذا صار قسم واحد من تلك الخمسة اثنى عشر نوعا فيصير كل واحد منها مثل ذلك
فيحصل لك من ضرب الخمسة في اثنى عشر ستون نوعا اثنى عشر للمرفوع المتصل نحو ضرب
الى ضربنا واثنى عشر للمرفوع المنفصل نحو هو الى نحن ضربنا والاصل في هو
ان يقال هو وهو اهو واو لكن جعل الواو ميما في الجمع لاتحاد مخرجهما واجتماع الواوين
فصار هموا ثم حذفت الواو كما مر في ضربتموا وحملت التثنية عليه وقيل قلبوا
وحتى يقع الفتحة على الميم القوى وادخل الميم في انتما كما ذكر في ضربتما وحمل الجمع عليه
وقيل ادخل الميم في ضربتما لانه ادخل في انتما وادخل في انتما لانه ادخل في هما وادخل
في هما لانه ادخل في هو وادخل في هو لاجتماع الواوين ههنا ولا تحذف
واو هو لقلة حروفه من القدر الصالح ويحذف واو هو اذا تعانق شيء
اخر لحصول كثرة الحروف بالمعانقة مع وقوع الواو على الطرف فيبقى
الهاء مضموما على حاله نحو له ويكسر الهاء اذا كان ما قبله مكسورا
او ياء ساكنة حتى لا يلتزم الخروج من الكسرة الى الضمة نحو في علامه وفيه
ويجعل ياء هي الفا كما يجعل في علاي ياء علاما وفي ياباديه ياباداة
ويجعل ياء هي ميما في التثنية حتى لا يقع الفتحة على الياء الضعيف
وشدد نون في هن كما مر في ضربتن واثنى عشر للمنصوب المتصل نحو
ضربه الى ضربنا ولا يجوز فيه اجتماع ضميري الفاعل والمفعول في مثل

ضربتك وضربتني حتى لا يصير الشخص الواحد فاعلا ومفعولا في حالة واحدة فهو
غير جايز الا في افعال القلوب نحو علمتك فاضلا وعلمتني فاضلا لان المفعول
الاول ليس بمفعول في الحقيقة ولهذا قيل في تقديره علمت فضلك وعلمت فضلي
واثنا عشر للمنصوب المنفصل نحو اياه ضربه الى ايانا ضربنا واثنا عشر للمجرور المتصل
نحو ضاربه الى ضاربنا وفي مثل ضاربيّ اصله ضاربوي جعل الواو ياء ثم ادغمت
كما في هدى اصله هدوي والمرفوع المتصل يستتر في خمسة مواضع في الغايب
نحو ضرب ويضرب وليضرب وفي الغايبة نحو ضربت وتضرب ولتضرب ولا تضرب في الغايبة
نحو ضربت وتضرب ولتضرب وفي المخاطب الذي في غير الماضي نحو تضرب واضرب
ولا تضرب والياء في تضربين علامة الخطاب والفاعل مستتر عند الاخفش و
عند العامة هو ضمير بارز للفاعل كالواو في تضربون وعيّن الياء في تضربين
للمجيئة في هذي للتانيث ولم يزد في تضربين حرف انت للالتباس
بالتثنية في الالف واجتماع النونين في النون وتكرار التائين في زيادة
التاء وابرز الياء للفرق بينه وبين جمعه وهو تضربين ولم يصر فتحة
ما قبل النون حتى لا يلتبس بالنون الثقيلة في الصورة ولا يحذف النون حتى
لا يلتبس بالمذكر وفي المضارع للمتكلم نحو اضرب وتضرب ونضرب وفي الصفة
مطلقا نحو ضارب ضاربان ضاربون الى اخره واستتر في المرفوع دون المنصوب

والمجرور

والمجرور لانه بمنزلة جزء الفعل واستتر في المفرد الغايب والغايبة دون التثنية
والجمع لان الاستتار خفيف واعطاء الخفيف للمفرد السابق اولى واستتر
في الغايب دون المتكلم والمخاطب الذين في الماضي لان الاستتار قرينة ضعيفة
والابراز قرينة قوية فاعطاء الابراز القوي للمتكلم القوي والمخاطب القوي
اولى واستتر في مخاطب المستقبل ومتكلمه للفرق بينهما وقيل بينه في هذه المواضع صح
دون غيرها لوجود الدليل فيها وهو عدم الابراز في مثل ضرب والتاء في مثل
ضربت والياء في مثل اضرب والتاء في مثل تضرب والهمزة في مثل اضرب والنون
في مثل نضرب اذا الحروف ليست باسماء واستتر ايضا في الصفة في مثل ضارب
ضاربان ضاربون ولا يجوز ان يكون تا ضربت ضميرا كالتاء ضربت لوجوب عدم
حذفهما بالفاعلة الظاهرة نحو ضربت هند ولا يجوز ان يكون الف ضاربان ضميرا لانه
يتغير في حالة النصب والجر والضمير لا يتغير كالف ضربا والاستتار واجب في مثل
افعل وتفعل وافعل وتفعل لدلالة الصيغة عليه وقبح افعل زيد وتفعل
زيد وافعل زيد ونفعل زيد **فصل في المستقبل** وهو يجي ايضا على اربعة
عشر وجها نحو يضرب الى نضرب اخره ويقال له مستقبل لوجود معنى الاستقبال
في معناه ويقال له مضارع لانه مشابه بضارب في الحركات والسكنات
وعدد حروفه وفي وقوعه صفة للنكرة في مثل مررت برجل يضرب مقام
ضارب وفي دخول لام الابتداء نحو ان زيدا لقايم وليقوم وباسم الجنس

في العموم والخصوص يعني اسم الجنس يختص بلام العهد كما يختص نضرب بسوف
او السين وبالعين في الاشتراك بين الحال والاستقبال ثم زيدت على الماضي
من حروف اتين حتى تصير مستقبلا لان بتقدير النقصان يصير اقل من القدر
الصالح وزيدت في الاول دون الاخر قلنا لان في الاخر يلتبس بالماضي واشتق
من الماضي لان الماضي يدل على الثبات وزيدت في المستقبل دون الماضي قلنا
لان المزيد عليه بعد المجرد والمستقبل بعد زمان الماضي فاعطي السابق للسابق
واللاحق للاحق وعينت الالف للمتكلم المفرد اذا لم يكن معه غيره لان الالف
من اقصى الحلق وهو مبتدأ المخارج والمتكلم هو الذي يبتدأ الكلام به فاعطي
المبتدأ للمبتدأ وقيل للموافقة بينه وبين انا وعينت الواو للمخاطب
لكونه من منتهى المخارج والمخاطب هو الذي ينتهي الكلام به ثم قلبت الواو تاء حتى
لا يجتمع الواوات في مثل ووجل في العطف ومن ثم قيل الاول من كل كلمة
لا يصلح لزيادة الواو وحكم بان واو ورنتل اصل وعينت الياء للغايب لان الياء
من وسط الفم والغايب هو الذي في وسط كلام المتكلم والمخاطب وعينت النون
للمتكلم اذا كان معه غيره لتعينها لذلك في ضربنا وقيل لم زيدت النون
قلنا لانه لم يبق من حروف العلة شيء وهو قريب من حروف العلة في خروجها
عن هواء الخيشوم وفتحت هذه الحروف للخفة الا في الرباعي وهو فعلل وافعل
وفعّل وفاعل لان هذه الاربعة رباعية والرباعي فرع الثلاثي والضم ايضا

فرع

فاعطي
فرع الفتح وقيل لقلة الاستعمال هن وتفخيما او داعهن لكثرة حروفهن
اما يهريق فاصله يريق وهو من الرباعي فزيدت الهاء على خلاف القياس
وتكسر حروف المضارعة في بعض اللغات اذا كان ماضيه مكسور العين
او مكسور الهمزة حتى تدل على كسرة الماضي نحو يعلم واعلم ونعلم وتعلم وتستنصر و
تستنصر واستنصر ونستنصر وفي بعض اللغات لا تكسر الياء لثقل الكسرة
على الياء وعينت حروف المضارعة للدلالة على كسرة العين والهمزة في الماضي
لانها زايدة وقيل لانه يلزم بكسرة الفاء توالي اربع حركات وبكسرة العين يلزم
الالتباس بين يفعَل ويفعِل وبكسرة اللام يلزم ابطال الاعراب وتحذف
التاء الثانية في مثل تتقلد وتتباعد وتتخير لاجتماع الحرفين من جنس
واحد وعدم امكان الادغام وعينت التاء الثانية لان التاء الاولى علامة
والعلامة لا تحذف واسكنت الضاد في مثل يضربن فرارا عن توالي الحركات
وعينت الضاد للاسكان لان توالي الحركات لزم من الياء فاسكان الضاد
التي يكون قريبا منه اولى ومن ثم عينت الباء في مثل ضربن للاسكان لانه قريب
من النون الذي لزم منه توالي الحركات وسوى بين المخاطب والغايب في مثل
تضربان وتضربن لاستوائهما في الماضي نحو نصرتا ونصرتن ولكن لا
تسكن في الغايبة المستقبل لضرورة الابتداء بالساكن ولا تتم حتى لا يلتبس
بالمجهول في مثل تمدح ولا تكسر حتى لا يلتبس بلغة تعلم فان قيل يلزم الالتباس

قال النبي صلى الله عليه وسلم من كتب بزه الرقي في كتابه ... قادر على ما يلي ... صدق رسول الله ... ١١١١

ايضا بالضمة قلنا في الفتحة موافقة بينهما وبين اخواتها مع خفة الفتحة
فان قيل لم ادخل في اخر المستقبل نون قلنا علامة للرفع لان اخر الفعل صار
باتصال ضمير الفاعل بمنزلة وسط الكلمة الا نون يضربن بالبناء حتى لا يجتمع
علامتا التانيث كما في تسلن ومن ثم لا يبقى تضربين ضمير الفاعل كما مر واذا ادخل
لم في الفعل على المستقبل ينقل معناه الى الماضي لانه مشابهة في الجزم بكلمة الشرط
في الاختصاص والانتفي **فصل في الامر والنهي** الامر صيغة يطلب بها الفعل عن
الفاعل نحو ليضرب به اضرب الحاضر وهو مشتق من المضارع لمناسبة
بينهما في الاستقبالية وزيدت اللام في الغايب لانها من وسط المخارج
وايضا من حروف الزوايد والحروف الزوايد هي التي يشتملها قول الشاعر
هويت السمان فشيبنني وقد كنت قدما هويت السمان اي
حروف هويت السمان ولم تزد من حروف العلة حتى لا يجتمع حرفا العلة
وكسرت اللام لانها مشبهة باللام الجارة لان الجزم في الافعال بمنزلة الجر
كالجر في الاسماء واسكنت اذا اتصل بالواو والفاء نحو وليضرب فليضرب
كما سكنت لام فخذ ونظيره هو بالواو وهو بسكون الهاء وحذفت
حرف الاستقبال في المخاطب للفرق بينهما وعين الحذف في المخاطب
لكثرة ومن ثم لا تحذف اللام في المجهول اعني نحو لتضرب لقلة استعماله
واجتلبت الهمزة بعد حذف حرف المضارعة اذا كان ما بعده ساكنا

الخاء

الاستعمال ع

للافتتاح

للافتتاح وكسرت الهمزة لان الكسرة الاصل في همزة الوصل ولم تكسر في مثل
اكتب لان بتقدير الكسرة يلزم الخروج من الكسرة الى الضمة ولا اعتبار
للكاف الساكن لان الحرف الساكن لا يكون حاجزا حصينا عندهم ومن ثم
جعل واو قنوة ياء فيقال قنية وقيل يضم للاتباع ويكسر للاتباع
بخلاف افعل بكسر الهمزة وفتح العين لانه يلتبس قول الشاعر اليوم اشرب
غير مستحقب اثما من الله ولا واغل بسكون الباء وبجزم الشرط في نحو
ان تمنع امنع وفتح الف ايمن مع كونه للوصل لانه جمع يمين والف الجمع الف
للقطع ثم جعل للوصل لكثرة الاستعمال وفتح الف التعريف في مثل الرجل
لكثرتها ايضا وفتح الف اكرم لانه ليس من الف الامر بل الف قطع محذوف
من تؤاكرم حذفت لاجتماع الهمزتين في اءكرم ولا يحذف الف الوصل
في الخط حتى لا يلتبس الامر من باب علم بامر علم فان قيل يعلم بالاعجام قلنا
الاعجام يترك كثيرا ومن ثم فرقوا بين عمر وعمرو بالواو وحذف الهمزة في
بسم الله لكثرة الاستعمال ولا تحذف في اقرا باسم ربك لقلة استعماله
وجزم اخره في الغايب باللام اجماعا لان اللام مشابهة بكلمة الشرط
في النقل وكذلك المخاطب عند الكوفيين لان اصل اضرب لتضرب عندهم
ومن ثم قرا النبي صلى الله عليه وآله وسلم فبذلك فلتفرحوا بحذف اللام
لكثرة الاستعمال ثم حذفت علامة الاستقبال للفرق بينه وبين المضارع

فبقي الضاد ساكنا فاجتلبت همزة الوصل ووضعت موضع علامة الاستقبال
واعطي لها اثر علامة الاستقبال كما اعطي لقارب عمل رب في قول الشاعر فمثلك
حبلى قد طرقت ومرضع فالهيتها عن ذي تمائم محول وعند البصريين مبني
لان الاصل في الافعال البناء وانما اعرب المضارع لمشابهته بينه وبين
الاسم ولم يبق المشابهة بين الامر والاسم بحذف حرف المضارعة ومن ثم قيل
قوله تعالى فلتفرحوا معرب بالاجماع لوجود علامة علة الاعراب وهي حرف
المضارعة وزيدت في اخر الامر نونان التاكيد لتاكيد الطلب نحو ليضربن
ليضربان ليضربن لتضربن لتضربان لتضربنان وفتح الباء في ليضربن فرارا
عن اجتماع الساكنين وفتح النون للخفة وحذف الواو في ليضربن اكتفاء
بالضمة وياء اضربن اكتفاء بالكسرة ولم يحذف الف التثنية حتى لا يلتبس بالواحد
وكسرة النون الثقيلة بعد الف التثنية لانه بمشابهة بنون التثنية وحذف
النون التي هي تدل على الرفع في هل يضربان لان ما قبل النون الثقيلة
يصير مبنيا فان قيل لم ادخل الالف الفاصلة في مثل اضربنان قلنا فرارا
عن اجتماع النونات وحكم الخفيفة مثل حكم الثقيلة الا انه لا تدخل بعد
الالفين لاجتماع الساكنين في غير حده وعند يونس تدخل قياسا
على الثقيلة وكلاهما تدخلان في سبعة مواضع لوجود معنى الطلب
فيها في الامر كما مر والنهي لا تضربن والاستفهام نحو هل تضربن والتمني

نحو

نحو ليتك تضربن والعرض نحو الا تضربن والقسم والله لافعلن والنفي
قليل لمشابهته بالنهي نحو لا تضربن والنهي مثل الامر في جميع الوجوه الا انه
معرب بالاجماع لوجود علة الاعراب ويجيء المجهول من الاشياء المذكورة
فمن الماضي نحو ضرب زيد الى اخره ومن المستقبل نحو يضرب الى اخره ومن
الامر ليضرب او للغرض وضعه اما لخساسة الفاعل او لعظمته او
لشهرته واختص بصيغة فعل في الماضي لان معناه غير معقول وهو اسناد
الفعل الى المفعول فيجعل صيغته ايضا غير معقولة وهي فعل ومن
ثم لا يجيء على هذه الصيغة كلمة الا دئل وذيل في الاسماء وفي المستقبل
على يفعل لان هذه الصيغة مثل فعلل في الحركات والسكنات ولا
يجيء عليه كلمة ايضا الا غليب وجندب ويجيء في المزوايد من الثلاثي
بضم الاول وكسر ما قبل الاخر في الماضي بضم الاول وفتح ما قبل الاخر في
المستقبل تبعا للثلاثي الا في سبعة ابواب يجيء بضم الاول متحركا منه مع ضم
الاول وكسر ما قبل الاخر وهي تفعل وتفوعل وافتعل وانفعل واستفعل
وافعوعل وافعنلل وافعول وضم الفا في الاولين حتى لا يلتبس بمضارعي
فعل وفاعل وضم الاول المتحرك منه في الخمسة الباقية حتى لا يلتبس بالامر
في الوقف يعني اذا قلت وافتعل بفتح العين في المجهول في الوقف بوصل الهمزة

وافعل في الامر يلزم التباس وفتح التاء لازالته فقس الباقي عليه

فصل في اسم الفاعل وهو اسم مشتق من المضارع لمن قام به الفعل

بمعنى الحدوث واشتق منه لمناسبتهما في الوقوع صفة صفة للنكرة

وغيره وصيغته من الثلاثي على وزن فاعل وحذف علامة الاستقبال

من يضرب فادخل الالف لحقتها بين الفاء والعين لان في اول يضرب مشابهها

بالمتكلم وبالتقدير في الاخر يصير مشابها بتثنية الماضي وكسر عينه لان بتقدير

الفتح يصير مشابها بماضي المفاعلة وبتقدير الضمة يثقل وبتقدير الكسرة

ايضا يلزم الالتباس بامر باب المفاعلة ولكن ابقي مع ذلك

للضرورة وقيل اختيار الالتباس بالامر اولى لان التباس

الامر مشتق من المستقبل والفاعل ايضا مشتق من المستقبل و

يجئ الصفة المشبهة من الثلاثي المجرد على وزن فَعِلٍ وفَعْلٍ وفعل

وفُعُلٍ وفَعَلٍ وفَعِلٍ وفُعْلٍ وفَعِيلٍ وفَعَالٍ وفُعَالٍ وفَعْلَانٍ

وافْعَلَ على نحو قرق وشبس وصلب وملح وجنب وحسن

وخشن وكبان وشجاع وعطشان واحول وهو يختص

بباب فَعُلَ لا استثني من فَعُلَ بضم العين نحو احمق واخرق

وارعن واسمر واعجف وزاد الاصمعي الاعجم والفراء احمق

من حمق وهو لغة في حمق وكذلك يجئ في خرق وسمر وعجف اعني فعل لغة

فيهن ويجئ افعل على هذا المعنى لتفضيل الفاعل من الثلاثي غير

مزيد فيه مما ليس بلون ولا عيب ولا يجئ من المزيد فيه لعدم امكان

محافظة جميع حروفه في افعل ولان لون وعيب لان فيهما يجئ افعل

للصفة المشبهة فيلزم الالتباس ولا يجئ افعل لتفضيل المفعول

حتى لا يلتبس بتفضيل الفاعل فان قيل لم لم يجعل على العكس حتى لا يلزم

الالتباس بتفضيل الفاعل قلنا جعله للفاعل اولى لان الفاعل

مقصود والمفعول فضلة في الكلام وايضا يمكن التعميم في الفاعل

دون المفعول ونحو اشغل من ذات النحيين لتفضيل المفعول ونحو

اعطاهم الدنيا واولاهم للمعروف من الزوايد واحمق من هبنقة من

العيوب شاذ ويجئ الفاعل على وزن فعيل نحو نصير ويستوى فيه

المذكر والمؤنث اذا كان بمعنى مفعول نحو قتيل وجريح فرقا بين الفاعل

والمفعول الا اذا جعلت الكلمة من اعداد الاسماء نحو ذبيحة ولقيطة

وقد يشبه بما هو بمعنى فاعل نحو قوله تعالى ان رحمة الله قريب

من المحسنين ويجئ على فعول للمبالغة نحو منوع ويستوى

فيه المذكر والمؤنث اذا كان بمعنى فاعل نحو امراة صبور ويقال في

في المفعول نحو ناقة حلوبة واعطي الاستواء في فعيل المفعول وفي فعول
للفاعل طلبا للعدل ويجيء للمبالغة نحو صبّار وصيف محذم وهو مشترك
بين الآلة وبين المبالغة للفاعل نحو كبّار وفسّيق وطوّال وعلامة
ونسّابة وروّية وضحكة وفروقة ومجذامة ومعطير ومسكين
ويستوي المذكر والمؤنث في التسعة الاخيرة لقلتهن اما قولهم مسكينة
محمولة على فقيرة كما قالوا هي عدوّة لله وان لم تدخل الهاء في فعول
الذي للفاعل حملا على معنى صديقة وصيغته من غير الثلاثي على
صيغة المستقبل بميم مضمومة وكسر ما قبل الآخر نحو مُكرِم ومُدحرِج و
اختير الميم لتعذر حرف العلة وقرب الميم من الواو في المخرج وفي كونها
شفوية وضم الميم للفرق بينه وبين الموضع من الثلاثي ونحو
مُسْهَب للفاعل على صيغة المفعول لانه اشبه في بابه من ايفع شاذ
ويبنى ما قبل تاء التانيث على الفتح في نحو ضاربة لانه صار بمنزلة
وسط الكلمة كما في النون التاكيد وياء النسبة على الفتح للخفة

فصل في اسم المفعول وهو اسم مشتق من يُفعَل لمن وقع عليه
الفعل وصيغته من الثلاثي على وزن مفعول نحو مضروب وهو اسم مشتق
من يُضرَب للمناسبة بينهما فان قيل لم ادخل الميم مقام الزايدة قلنا

التعذر حروف العلة فصار مَضْرَب ثم فتح الميم حتى لا يلتبس بمَفعول
الافعال فصار مَضْرب ثم ضم الراء حتى لا يلتبس بالموضع فصار مَضْرُب
ثم اشبع الضمة لعدم مجيء مفعل في كلامهم بغير التاء فصار مضروب
وغيّر مفعول الثلاثي دون مفعول الافعال والموضع حتى يصير مشابهة
في التغيير باسم الفاعل اعني غير الفاعل من يَفعِل ويُفعَل الى فاعل والقياس
فاعِل او فاعَل وغيّر المفعول ايضا للمواخاة بينهما وصيغته من غير
الثلاثي على صيغة الفاعل بفتح ما قبل الآخر نحو مُستخرَج من يُستخرَج

فصل في اسم المكان والزمان اسم المكان وهو مشتق من يَفعَل
لمكان وقع فيه الفعل فزيدت الميم كما في المفعول للمناسبة بينهما في
وقوع الفعل ولم يرد الواو حتى لا يلتبس به وصيغته من باب يَفعَلُ
مَفعَل كالمذهب الا من المثال فانه بكسر العين فيه نحو الموجل حتى لا يظن انه
وزنه موعل مثل جوهر ولا يظن في الكلام نحو علا لا يوجد في كلامهم
ومن باب يَفعِلُ مَفعَل الا من الناقص فانه بفتح العين نحو مرمى
فرارا عن توالي الكسرات بتقدير حركة الياء كسرتان نحو مرمي لما فيه
من كسرتين احدهما تحقيقي والاخرى تقديري ولا يبنى من يَفعُل
مَفعُل لثقل الضمة فقسم موضعه بين مَفعَل ومَفعِل واعطي
للمَفعِل احد عشر اسما نحو المنسك والمجزر والمنبت والمطلع والبيت

نحو مقتل الحسين رضي الله عنه

والمشرق والمغرب والمفرق والمسقط والمسكن والمحشر والمسجد والمنبت
للمفعل الخفة كالمفتحة واسم الزمان مثل مكانه **فصل** في اسم الالة
مشتق من يفعل للالة وصيغته مفعل ومن ثم قال الصرفيون قال الشاعر
المفعل للموضع والمفعل للالة والفعلة للمرة والفعلة للحالة
وكسرت الميم للفرق بينه وبين الموضع ويجيء مضموم العين والميم نحو
المسعط والمنخل قال سيبويه هذان من عداد الاسماء يعني المسعط
والمنخل اسم لهذا الوعاء وليس بالة وكذلك اخواته كالمدهن والمدق

الباب الثاني في المضاعف ويقال له الاصم لشدته ولا يقال له صحيح
لصيرورة احد حرفيه حرف علة في نحو تقضي البازي اصله تقضض البازي
وهو يجيء من ثلاثة ابواب نحو سر يسر وفر يفر وعض يعض و
لا يجيء من باب فعل يفعل الا قليلا نحو حب يحب فهو حبيب ولب
يلب فهو لبيب واذا اجتمع فيه حرفان من جنس واحد او
متقاربين في المخرج يدغم الاول في الثاني لثقل المكرر نحو مد الى اخره
قوله تعالى اخرج شطأه وقالت طائفة الادغام اثبات الحرف
في مخرجه مقدار اثبات الحرفين في مخرجهما كذا نقل عن جار الله العلامة
وقيل اسكان الاول وادراجه في الثاني المدغم والمدغم فيه حرفان
في اللفظ وحرف واحد في الكتابة اذا كانتا في كلمة واحدة

مدوا

مدوا كالرحمن واجتماع الحرفين على ثلاثة اضرب الاول ان يكونا متحركين
يجب فيه الادغام الا في الالحاقيات نحو قردد وجلبب ملحق بجعفر حتى
لا يبطل الالحاق والاوزان التي يلزم الالتباس نحو صكك وسرر
وجدد وطلل حتى لا يلتبس بصك وسر وجد وطل ولا يلتبس في
مثل رد وفر وعض لان رد يعلم من يرد ان اصله ردد لان المضاعف
لا يجيء من باب فعل يفعل بضم العين فيهما وفر ايضا يعلم من يفر
بان اصله فرر لان المضاعف لا يجيء من باب فعل يفعل بكسر العين
وعض ايضا يعلم من يعض ان اصله عضض لان المضاعف
لا يجيء من باب فعل يفعل بفتح العين فيهما ولا يدغم من حيي في بعض
اللغات حتى لا تقع الضمة على الياء الضعيف في يحيي وقيل
الياء الاخيرة غير لازمة لانها تسقط تارة نحو بالتخفيف نحو حيوا
وتقلب اخرى بالالف نحو يحيا والثاني ان يكون الاول ساكنا يجب فيه
الادغام ضرورة نحو مد وهو على وزن فعل والثالث ان يكون الثاني
ساكنا فالادغام فيه ممتنع لعدم شرط الادغام وهو تحرك الثاني نحو
مددت وقيل لانه من تسكين الاول فيجتمع فيه الساكنان فيتخلص
من ورطة وتقع في اخرى وقيل لوجود الخفة بالساكن ولكن يجوز

والحذف في بعض المواضع نظرا الى اجتماع المتجانسين نحو ظلت كما جوز
والقلب في نحو تقضي البازي وعليه قراءة من قرأ وقرن في بيوتكن
من القرار اصله اقررن فحذف الراء الاولى فنقل حركتها الى القاف ثم
حذفت الهمزة لانعدام الاحتياج اليها فصار قرن وقيل من وقر يقر
وقارا فاذا قرئ قرن بالفتح يكون بالمكان بفتح القاف وهو لغة في قر
فيكون اصله اقررن على وزن اعلمن فنقل فتحة الراء بعد حذفها
الى القاف فصار قرن هذا اذا كان سكونه لازما واذا كان عارضا
ای اتباع الادغام
يجوز الادغام وعدمه نحو امدد ومد بفتح الدال للخفة ومد بالكسر
لان الكسرة اصل في تحريك السكون ومد بالضم للاتباع ومن ثم لا يجوز
فر بالضم لعدم الاتباع ولا يجوز الادغام في امددن لان السكون
الثاني لازم ويقول بالنون الثقيلة مدان مدن مدن مدان
امددنان وبالنون الخفيفة مدن مدن مدن اسم الفاعل ماد
اصله مادد فادغم والمفعول ممدن واسم المفعول ممدود والمكان
ممد واسم الآلة ممد والمجهول مد يمد ويجوز الادغام اذا وقع
قبل تاء الافتعال حروف صح هو انشد ذر سشص ضطظ وي
نحو اتخذ وهو شاذ ونحو اتجر ونحو اثار ويجوز فيه اثار بالتاء لان التاء

والتاء

واحد
والتاء من المهموسة وحروفها ستشحثك خصفة فيكونان من جنس
نظرا الى المهموسة فيجوز لك الادغام بجعل التاء ثاء والتاء تاء ونحو ادان
الدين
لا يجوز فيه غير ادغام الدال في الدال الا نادرا اذا جعلت التاء دالا لبعد م
ن الدال في المهموسية ولقرب الدال من التاء في المخرج يلزم حينئذ حرفان
من جنس واحد فيدغم ونحو اذكر يجوز فيه اذكر ويجوز فيه ادكر لان الذال
والدال من المجهورة فجعل التاء دالا كما في ادان فيجوز لك الادغام نظرا
الى اتحادهما في المجهورية بجعل الدال ذالا او الذال دالا ويجوز البيان
نظرا الى عدم اتحادهما في الذات ونحو ازان مثل ادكر ولكن لا يجوز
الادغام بجعل زاء دالا لان الزاء اعظم من الدال في امتداد الصوت
فيصير حينئذ كوضع القصعة الكبيرة في الصغيرة او لانه توازي
بادان ونحو استمع يجوز فيه الادغام بجعل التاء سينا لان السين
لا لكن
والتاء من المهموسة ولا يجوز فيه الادغام بجعل السين تاء لعظم السين في
امتداد الصوت ويجوز البيان لعدم الجنسية في الذات ونحو اسمع مثل
استمع ونحو اصبر يجوز فيه اصطبر لان الصاد من المستعلية المطبقة
وحروفها صضطظ طيض خفق الاربعة الاولى مستعلية مطبقة والثلاثة
الاخيرة مستعلية فقط والتاء من المنخفضة فجعل التاء طاء لبعدة

ولا

بينهما وقرب التاء من الطاء في المخرج فصار اصطبر كما في ستّ اصله سدس
فجعل السين والدال تاء لقرب السين من التاء في المهموسة ومن الدال
في المخرج ادغم فصارت ستّا ثم يجوز لك الادغام بجعل الطاء صادا نظرا
الى اتحادهما في الاستعلائية نحو اصّبر ولا يجوز لك الادغام بجعل الصاد
طاء لعظم الصاد في امتداد الصوت من الطاء نحو اطّبر اعني لا تقل اطّبر
ويجوز البيان لعدم الجنسية في الذات نحو اصطبر مثل اصبر يعني
يجوز اصّبر واصطبر ولا يجوز اطّبر لزيادة الصفة للصاد صح وعليها
ونحو اطّلب لا يجوز فيه غير الادغام بجعل الطاء لاجتماع الحرفين من جنس
واحد بعد قلب تاء الافتعال طاء لقرب الطاء من التاء في المخرج ونحو
اظّلم يجوز فيه الادغام بجعل الطاء ظاء والظاء طاء لما ساواة بينهما في العظم
ويجوز البيان لعدم الجنسية في الذات مثل اظّلم واطّلم واظطلم ونحو
اتّعد اصله اوتعد فجعلت الواو فيه تاء لانه ان لم تجعل تاء تصير ياء لكسرة
ما قبلها فيلزم حينئذ كون الفعل مرة يائيا نحو ايتعد ومرة واويا
نحو يوتعد او يلزم توالي الكسرات ونحو اتّسر اصله ايتسير فجعل الياء تاء
فرارا عن توالي الكسرات ولا يدغم في مثل ايتكل لان الياء ليست بلازمة
يعني تصير الياء همزة اذا جعلت ثلاثيا نحو اكل ومن ثم لا يدغم حيني في بعض
اللغة

اللغة وادغام اتّخذ شاذ ويجوز الادغام اذا وقع بعد تاء الافتعال من حروف
تلاذ ثسّ صضطظ نحو قتّل ويبدّل ويعدّ ويفرّخ ويسّم وخصّم ويفصّل
ويبطّ وينظّم ولكن لا يجوز في ادغامهن الا الادغام بجعل التاء مثل العين
لضعف استيلاء التاء المقدم المؤخر وعند بعض الصرفيين لا يجوز هذا
هذا الادغام في الماضي حتى لا يلتبس بماضي التفعيل لان عندهم تنقل حركة
التاء الى ما قبلها ويحذف همزة المجتلبة وعند بعضهم يجوز بكسر الفاء
نحو خصّم لان عندهم كسرت الفاء لالتقاء الساكنين وعند بعضهم يجوز
بالمجتلبة نحو اخصّم نظرا الى سكون الاصلي ويجوز في مستقبله كسر الفاء
وفتحها كما في الماضي نحو يخصّم وفي فاعله ضم الفاء للاتباع مع فتحها وكسرها
نحو مخصّمون ويجيء مصدره خصّاما بكسر الخاء لا غير لالتقاء الساكنين
او لنقل كسر التاء الى الخاء ويجيء خصّاما ان اعتبرت حركة الصاد المدغم
فيها ويجيء اخصّاما اعتبارا لسكون الاصل ويدغم تاء تفعّل وتفاعل
فيما بعدها باجتلاب الهمزة كما مرّ في باب الافتعال نحو اطّهّر اصله تطهّر
واثّاقل اصله تثاقل ولا يدغم في نحو استطع لسكون الطاء تحقيقا
وفي نحو استدان لان اصله استدين بسكون الدال تقديرا ولكن
يجوز حذف تائه في بعض المواضع نحو استطاع يستطيع كما مرّ في ظلت

واذا قلت استطاع بفتح الهمزة يكون السين زايدًا لان اصله اطاع كالهاء

في اهراق **الباب الثالث** في المهموز ولا يقال له صحيح لصيرورة همزته

حرف علة في التليين وهو يجيء على ثلاثة اضرب مهموز الفاء نحو اخذ و

مهموز العين نحو سال ومهموز اللام نحو قرا وحكم الهمزة حكم حرف الصحيح

الا انها قد تخفف بالقلب وجعلها بين بين اي بين مخرجها وبين مخرج

الحرف التي منه حركتها وقيل بين الهمزة وبين حرف التي منه حركة ما قبلها

والحذف الاول ان يكون اذا كانت ساكنة ومتحركا ما قبلها تقلب

بشيء يوافق حركة ما قبلها للين عريكة الساكنة واستدعاء ما قبلها

نحو راس ولوم وبير وصعت الثاني ان يكون اذا كانت متحركة ومتحركا

ما قبلها ثم تثبت لقوة عريكتها نحو سال ولوم وسئيل لم تقلب شيء

الا اذا كانت مفتوحة وما قبلها مكسورا او مضموما فتجعل ياء او

واوا نحو مير وجون لان الفتحة كالسكون في اللين فتقلب كما في

السكون فان قيل لم لا تقلب في سال وهمزته مفتوحة ضعيفة قلنا

فتحته صارت قوية لفتحة ما قبلها ونحو لاهناك المرتفع شاذ

والثالث ان يكون اذا كانت متحركة وساكنا ما قبلها ولكن تلين

فيراو كاللين عريكتها بمجاورة الساكن ثم تحذف لاجتماع الساكنين

ثم

ثم اعطي حركتها لما قبلها اذا كان ما قبلها حرفا صحيحا او واوا او

ياء اصليين او مزيدتين لمعنى واحد نحو مسلمة وملكة اصلهما

مسالة وملائكة من الالوكة وهي الرسالة ونحو الحمر واصله الاحمر

يجوز فيه لحمر لان الالف زيدت لاجل سكون اللام وقد انعدم ويجوز الحمر

لطرو حركة اللام وجيل وجوبة اصلهما جيال وجواب وابو يوب

وابتغ امره ويجوز تحميل الحركة على حروف العلة في هذه المواضع نظرا الى قوتها وطروء الحركة عليها

فان كان ما قبلها حرف لين مزيد انظر فان كان ياء او واوا مدتين

او ما يشابه المدة كياء التصغير جعلت مثل ما قبلها ثم ادغم في اخره

لان نقل الحركة الى هذه الاشياء يقتضي التحميل الضعيف فتدغم نحو خطية

ومقروة وافيس تصغير افوس جمع فاس فان قيل يلزم تحميل ان

الضعيف ايضا في الادغام وهو الياء الثانية قلنا الياء الثانية اصلية

فلا يكون ضعيفة كياء جيل وياء وابتغي وان كان ما قبلها الفا جعل

بين بين لان الالف لا يحتمل الحركة والادغام نحو سال وقائل واذا اجتمعت

همزتان وكانت الاولى مفتوحة والثانية ساكنة تقلب الثانية الفا

نحو اخذ وادم واذا كانت الاولى مضمومة تقلب الثانية واوا نحو

اوثروا ودم اصلهما اوثروا وادم واذا كانت مكسورة تقلب الثانية

الجيل اسم للوضع وللجوهر بفتح الهاء والواو ماس مياه العرب لم يحرك التفريع

ياءً نحو ايسر الا في نحو ايمة جعلت همزتها الفا كما في آخذ ثم جعلت ياءً
لاجتماع الساكنين وعند الكوفيين لا تقلب بالالف حتى لا يلزم
اجتماع الساكنين وقرئ عندهم ائمة الكفر بالهمزتين فان قيل
اجتماع الساكنين في حده جائز فلم لا يجوز فيه ايمة قلنا الالف في ايمة
ليست بمدة فكيف يكون اجتماع الساكنين في حده واذا كانت الاولى مكسورة
تقلب ياءً نحو ييسر واذا كانت مضمومة قلبت واواً نحو اوثره واما
كل وخذ ومر فشاذة وهذا اذا كانتا في كلمة واحدة واذا كانتا
في كلمتين تخفف الثانية عند الخليل نحو فقد جاء اشراطها وعند
اهل الحجاز تخفف كلاهما وعند بعض العرب تقحم بينهما الف الوصل
نحو ءانت ام ام سالم في قول الشاعر فيا ظبية الوعساء بين جلاجل
وبين النقا آانت ام ام سالم ولا تخفف الهمزة في اول الكلمة لقوة
المتكلم في الابتداء وتخفيفها بالحذف في ناس اصله اناس شاذ و
كذلك في الله اصله اله فحذفت الهمزة فصار لاه ثم ادخل الالف واللام للتعريف
ثم ادغم اللام في الاول في اللام الثاني فصار الله وقيل اصله الاله فحذفت
الهمزة فنقلت حركة الهمزة الى اللام فصار الِلاه ثم ادغم اللام في اللام
فصار الله كما في يرى اصله يرءى فقلبت الياء الفا لفتحة ما قبلها

ثم

ثم لين الهمزة فاجتمع ثلاث سواكن فحذف الالف واعطي حركتها الى الراء
فصار يرى وهذا التخفيف واجب في يرى دون اخواته مع اجتماع
حرف العلة بالهمزة في الفعل الثقيل لكثرة الاستعمال ومن ثم لا يجب
في نحو ينأى ويسل في يسأل كما وجب في مرأى وتقول في الحاق
الضماير برأى رايا راوا الى اخره اعلال اليا سيجيء في باب الناقص
المستقبل يرى يريان يرون ترى تريان يرين ترى تريان ترون ترين
تريان ترين ارى نرى حكم يرون كحكم يرى ولكن حذف الالف التي في يرى
لاجتماع الساكنين بهو والجمع وحركة يا في يريان لطريق الحركات ولا
تقلب الياء الفا لانه اذا قلبت يجتمع الساكنان ثم لو يحذف احدهما
فيلتبس بالواحد في مثل لن يرى واصل ترين ترايين على وزن تفعلين
فحذفت الهمزة كما في ترى فنقل فتحتها الى الراء فصار تريين ثم جعلت اليا
الفا لفتحة ما قبلها فصار ترايين ثم حذف الالف لاجتماع الساكنين
فصار ترين وسوى بينه وبين جمعه اكتفاء بالفرق التقديري كما
في ترمين وفسيجيء في باب الناقص ترين من البشاعة فحذفت
النون علامة للجزم وكرت ياء التانيث حتى يظهر بجميع نونات التاكيد
في اخشين وسيجيء تمامه في باب اللفيف الامر منه ر ريا روا ري ريا رين

في الواحد تفعين وللجمع تفعلين

وزنه تفعين ووزن الجمع تفعلين

ولا يجعل اليا الفا في ريا تبعا الثريان ويجوز بالهاء الوقف نحو ره اصله
ارائي فحذفت همزته كما في ترا ثم حذفت اليا لاجل السكون وبالنون
الثقيلة رين ريان رون رين ريان ريان ويجي باليا في رين لانعدام
السكون كما في ارمين ولم تحذف واوالجمع نحو رون لعدم الضمة ما قبلها
بخلاف اغزن وبالنون الخفيفة رين رون رين الفاعل راء الى اخره
ولا تحذف همزته كما يجي في المفعول وقيل لان ما قبلها الف والالف لا تقبل
الحركة ولكن يجوز لك ان تجعل بين بين كما في سائل مسائل وقس على
هذا ارى يرى اراءة والمفعول منها مرائي الى اخره اصله مروى فاعل
كما في مهدي ولا يجب حذف همزته لان وجوب حذفت الهمزة في فعل غير
قياسي كما مر فلا يستتبع المفعول وغيره اليه وحذفت في مري
لكثرة مستتبعه وهو ارى يرى واخواتها والموضع مرأى والآلة
مرآة واذا حذفت الهمزة في هذه الاشياء يجوز بالقياس على
نظائرها الا انه غير مستعمل المجهول أري يرى الى اخرها مهموز
الفا يجي من خمسة ابواب نحو اخذ يأخذ وادب يأدب واهب
يأهب وارج يأرج واسل يأسل ومهموز العين يجي من ثلثة
ابواب نحو رأى يرى ويئس ييئس ولؤم يلؤم ومهموز اللام يجي

من اربعة

اربعة ابواب نحو هنأ يهنئ وسبأ يسبئ وصدئ يصدأ وجرؤ يجرؤ
ولا يجي في المضاعف الا مهموز الفا نحو أن يئن ولا تقع الهمزة موضع حرف
العلة ومن ثم لا يجي في مثال الا مهموز العين واللام نحو وأد ووجأ وفي
الاجوف لا يجي الا مهموز الفاء واللام نحو آن وجاء وفي الناقص لا يجي الا
مهموز الفا والعين نحو اتى ورأى وفي اللفيف للمقرون لا يجي الا مهموز
العين نحو وأى وفي المقرون لا يجي الا مهموز الفا نحو اوى وتكتب في اول الهمزة
على صورة الالف في كل الاحوال لخفة الالف وقوة الكاتب عند الابتداء على
وضع الحركات وفي الوسط اذا كانت ساكنة على وفق حركة ما قبلها نحو
راس ولؤم وذئب للمشاكلة واذا كانت متحركة على وفق حركة نفسها حتى
تعلم حركتها نحو سأل ولؤم وسئم واذا كانت متحركة في اخر الكلمة تكتب
على وفق حركة ما قبلها لا على وفق حركة نفسها لان الحركة الطرفية على
عارضية نحو قرأ وجرؤ وفتئ واذا كان ما قبلها ساكنا لا تكتب
على صورة شي لطرو حركتها وعدم حركة ما قبلها نحو خب ودفء
وبرء كذا جزء **الباب الرابع** في المثال ويقال المعتل الفاء
مثالا لان ماضيه مثل الصحيح وقيل لان امره مثل امر الاجوف نحو عد وزن
وبع وقل وهو يجي من خمسة ابواب ولا يجي من باب فعل يفعل

الاوجد يجد في لغة بني عامر فحذف الواو في يجد في لغتهم لثقل الواو
مع ثم ما بعدها وقيل هذه لغة ضعيفة ولا اعتبار بها لخروجه عن القياس
واستعمال الفصحاء فاتبع ليعد في الحذف في حكم الواو والياء اذا وقع
ما في اول العلة حكم الصحيح نحو وعد ووصل وقر وقر في المعلوم والمجهول
وايقع ييقع وير وورث ونظايره القوة المتكلم عند الابتداء وقيل
الاعلال يكون بالسكون او بالقلب لحروف العلة او بالحذف وثلاثتها
لا يمكن اما السكون فلتعذره وكذلك القلب لان المقلوب به غالبا
يكون بحروف العلة لا يكون الا ساكنا واما الحذف فلنقصانه من القدر
الصالح في الثلاثي ولاتباع الثلاثي الزوائد نحو اوجل يوجل ايلاجا وكما
يعوض بالتاء في الاول والاخر حتى لا يلتبس المستقبل والمصدر في نفس
الحروف ومن ثم لا يجوز ادخال التاء في الاول في العدة للالتباس ويجوز اصله
النكال لعدم الالتباس وعند سيبويه يجوز حذف التاء كما
في قول الشاعر واخلفوك عد الامر الذي وعدوا ان الخليط اجد
والبين فانجردوا لان التعويض من الامور الجائزة عنده وعند
الفراء لا يجوز الحذف لانها عوض من الحروف المحذوف الاصلي الا في الاضافة
تقوم مقامها وكذلك حكم الاقامة والاستقامة ونحوهما ومن ثم حذفت

حذفت التاء

الثاني في قوله تعالى واقام الصلوة وايتاء الزكوة وتقول في الحاق الضماير
وعدا وعدوا وعدن الى اخره ويجوز في وعدت ادغام الدال في التاء لقرب
مخرجهما المستقبل يعد الى اخره اصله يوعد فحذفت الواو لانها بين الخروج
من الكسرة التقديرية الى الضم التقديري بيروز الضم التقديرية الى الكسرة
الحقيقة ومثل هذا ثقيل ومن ثم لا يجيء لغة على وزن فعل او فعل
الا حبك وقيل يضع لان اصله يوضع فحذفت الواو ثم جعل يضع
نظرا الى حرف الحلق ولا يحذف في يوجل لان اصله ياء في عل الامر عد الى اخره
الفاعل واعد والمفعول موعود الموضع موعد والالة ميعد
واصل موعد قلبت الواو ياء لكسرة ما قبلها وهم يقلبون بالحاجز
في نحو قنية اصله قنوة فغير حاجز يكون اقلب الياء

الباب الخامس

في الاجوف ويقال له اجوف لخلو جوفه عن الحرف الصحيح ويقال له ذو الثلاثة
لصيرورته على ثلاثة احرف في المتكلم نحو قلت وهو يجيء من ثلاثة ابواب
نحو قال يقول وباع يبيع وخاف يخاف وقال بعض الصرفيين اصلا
شاملا في باب الاعلال يخرج جميع المسائل منه وهو قولهم ان الاعلال
في حروف العلة في غير الفاء يتصور ستة عشر وجها لانه يتصور في
حروف العلة اربعة او حركات الثلاث والسكون وفيما قبلها ايضا

كذلك فاضرب الاربعة في الاربعة حتى لا يحصل لك ستة عشر وجها
ثم اترك الساكنة التي فوقها ساكن لتعذر اجتماع الساكنين فيبقى لك خمسة
عشر وجها الاربعة اذا كان ما قبلها مفتوحا نحو قول وبيع وخوف
وطول ولا يعل الاولى لان حرف العلة اذا سكنت جعلت من جنس
حركة ما قبلها للين عريكة الساكنة واستدعاء ما قبلها نحو ميزان
اصله موزان وييوس اصله ييسر الا اذا انفتح ما قبلها الا انقلب للخفة
الفتحة والسكون وعند بعضهم يجوز القلب نحو القال ويعل في اغزيت
اصله اغزوت وهو واو ساكن تبعا ليغزي ويعل نحو كينونة مع سكون
الواو من الكون وانفتاح ما قبلها لان اصله كونونة عند الخليل فصار
فادغمت كما في ميت اصله ميوت ثم خففت فصارت لينونة فصار
كينونة كما خففت في ميت اصلها ميوت ثم كما ادغم في ايام اصله
ايوام كما خففت في ميت وقيل اصلها كونونة بضم الكاف ثم فتح الكاف
حتى لا يصير الياء واوا وفي نحو الصيرورة والغيبوبة والقيلولة ثم
جعلت الواو ياء تبعا للياء لكثرتها وقلبة واويات ومن ثم قيل
لا يجيء من الواويات غير الكينونة والديمومة والسيدودة والهيعوعة
قال الجني في الثلثة الاخيرة تسكن حروف العلة للخفة ثم تقلب

الفا

الفلا استدعاء الفتحة ولين عريكة الساكنة اذا كن في فعل او في
اسم على وزن فعل اذا كان حركتهن غير عارضية ويكون فتحة ما قبلها
لا في حكم السكون ولا يكون في معنى الكلمة اضطراب ولا يجتمع فيها
اعلالان ولا يلزم ضم حروف العلة في مضارعة ولا يتر الدلالة على الاصل
ومن ثم يعل نحو قال اصله قول ودار اصله دور لوجود الشرايط المذكورة
ويعل في مثل دينار تبعا للواحد ومثل قيام تبعا للفعل ومثل شياط
تبعا للواو واحدة وهي شابهته بالف دار في كونها ميتة اعني يعل
هذه الاشياء وان لم يكن افعالا ولا على وزن فعل للمتابعة ولا
يعل نحو الحوكة والخونة وحيدى وصورى لخروجهن عن وزن
الفعل بعلامات التانيث وقيل صحته يدل على الاصل ونحو دعو القوم
لطرو الحركة ونحو عور واجتور لان حركة العين والثاني حكم
السكون اي في حكم عين اعور والف تجاور ونحو الحيوان حتى يدل
حركته على اضطراب معناه الموتان محمول عليه لانه نقيضه ونحو طوى
حتى لا يجتمع فيه اعلالان حينئذ ونحو طويا محمول عليه لانه
نقيضه وان لم يجتمع فيه اعلالان ونحو يصوى حتى لا يلزم ضم الياء
في المضارع اعني اذا اقلبت حاياي نحو مستقبلها ياي ونحو القود

حتى يدل على الاصل الاربعة اذا كان ما قبلها مضموما نحو ميسر وبيع
ويغزو ولن يدعو فتجعل في الاولى واوا للضمة ما قبلها ولين عريكة
الساكن فصار موسر وتسكن في الثانية للخفة حتى لا يتأتى الخروج من الضمة
الى الكسرة فانقلب الياء واوا لسكونها وانضمام ما قبلها فصار بوع
واذا جعلت ما قبل حرف العلة من جنسه تبدل الحرف الحركة يجوز
فصار حينئذ بيع وتسكن في الثالثة للخفة فصار يغزو ولا يعل
في الرابعة لخفة الفتحة ومن ثم لا يعل في غيبة ونومة لا الاربعة
اذا كان ما قبلها مكسورا نحو ميزان وداعوة ورضيوا و
ترضيين ففي الاولى تجعل ياء كما مر وفي الثانية تجعل ياء لاستدعاء
ما قبلها ولين عريكة الفتحة فصار داعية ولا يعل في مثل دعل
لان الاسماء التي ليست بمشتقة من الفعل لا يعل لخفتها الا اذا
كان على وزن الفعل حينئذ يجوز الاعلال فيه وهو ليس على وزن
الفعل وفي الثالثة تسكن للخفة ثم تحذف لاجتماع الساكنين
فصار رضوا والرابعة مثلها في الاعلال الثالثة اذا كان ما قبلها
[illegible]
ساكنا نحو يخوف ويبيع ويقول ويطول حركاتهن الى ما قبلهن
لضعف حروف العلة وقوة الحروف الصحيح لكن تجعل في يخوف ايضا

لفتحة

جمع غايب ونوم

لفتحة ما قبلها ولين عريكة الساكن العارض نحو الخوف والبيع فصار
يخاف ويبيع ويقول ولا يعل في اعين واهون وادور لا يلتبس بالافعال
ونحو جدول واحق لا يبطل الالحاق ونحو قوم حتى لا يلزم الاعلال في الاعلال
ونحو الرمي حتى لا يلزم الساكن في اخر المعرب ونحو تقويم وتبيان ومقوال
ومخياط حتى لا يجتمع الساكنان بتقدير الاعلال ونحو مخيط منقوص من
المخياط فلا يعل تبعا له فان قيل لم يعل الاقامة مع حصول اجتماع الساكنين
اذا اعلت كاعلال اخواتها قلنا تبعا لاقام فان قيل لم لا يعل التقويم
تبعا لقام وهو ثلاثي اصيل في الاعلال قلنا ابطل قوله قوم استتباع قام
ان كان اصيلا في الاعلال لان قوم فرع في الاخوة مع التقويم ولا يصلح اقام
ان يكون مقويا لقام لانه ليس بثلاثي اصيل في حبس الاعلال ولا يعل مثل
ما اقول واغيلت المرأة واستحوذ حتى يدل على الاصل وتقول في
[illegible]
الحاق الضماير قالا قالوا الى اخره اصل قال قول تجعل الواو الفا كما مر
واصل قلن قولن فقلبت الواو الفا ثم حذفت لاجتماع الساكنين فصار قلن
ثم ضم القاف حتى يدل على الواو المحذوفة ولا يضم في خفن لان الاصل في
هذا النقل نقل حركة الواو المحذوفة لسهولتها ولا يمكن هذا في
في قلن لانه يلزم فتحة المفتوحة في قلن ولا يفرق بينه وبين جمع المؤنث في الامر

الاستحواذ غالب شدن [illegible]

لانهم لا يعتبرون الاشتراك اللفظي في صورة وهو مشترك بين المعلوم والمجهول و
يكتفون بالفرق التقديري كما في يعن او وقع من غرة الواضح كما في الاثنين
والجماعة من الامر والماضي في تفعّل وتفاعل وتفعلل ولا يفرق بين فُعلن
وفعكن نحو طلن وقلن لانه يعلم من الطويل انّ اصل طُلن طُولن لان الفعيل
يجي من فعُل غالبا كما يعلم الفرق بين خفن وبعن من مستقبلها اعني يعلم
من يخاف ان اصل خفن خوفن لان باب فعَل يفعَل لا يجي الا من حروف الحلق
ويعلم من يبيع ان اصل بعن بيعن لان الاجوف لا يجي من باب فعِل يفعِل
المستقبل منه الحاخره اصله يقول واعلاله ثم تحذف الواو في يقلن لاجتماع
الساكنين الامر قل الحاخره اصله اقول ثم حذفت الواو لاجتماع الساكنين
ثم حذفت الالف لانعدام الاحتياج اليها وتحذف الواو في قل الحق وان لم
يجتمع فيه الساكنان لان الحركة فيه حصلت بالخارجي فيكون في حكم السكون
تقديرا بخلاف قولا وقولنّ لان الحركة فيهما حصلت بالداخليين وهما
الف الفاعل ونون التاكيد وهو بمنزلة الداخلي ومن ثم جعلوا معه آخر
المضارع مبنيا نحو هل يفعلنّ وتحذف الالف في دعا وان حصل الحركة
بالف الفاعل لان التا ليست من نفس الكلمة بخلاف اللام في قولا وتقول
بنون التاكيد قولنّ قولانّ قولنّ قولنّ قولانّ قلنانّ وبالخفيفة قولن

قولن

قولن قولن الفاعل قايل الحاخره اصله قاول ثم جعل الواو الفا لوقوعه في الطرف ثم جعل
همزة فصار كسا انقلبت الواو الفا لتحركها وانفتاح ما قبلها كما في كساء ولا اعتبار
لالف الفاعل لانها ليست بحاجزة حصينة فاجتمع الفان ولا يمكن اسقاط الاولى
لانه يلتبس بالماضي وكذلك في الثانية فحركت فصارت همزة ويجي في البعض بالحذف
نحو هاع ولاع والاصل هايع ولايع ومنه قوله تعالى بنيانه على شفا جرف هارٍ
اي هاير ويجي بالقلب نحو شاك اصله شايك وحادٍ اصله واحد ويجوز القلب
في كلامهم نحو القسيّ اصله قووس فقدم السين فصار قسوو مثل عضوو
ثم ادغم فصار قسوّ ثم جعل قسيّا لوقوع الواوين في الطرف ثم كسر القاف اتباعا لما
بعدها فصار قسيّ كما في عصيّ ومنه اينُق الاصل انوُق ثم قدم الواو على النون
فصار اونق ثم جعل الواو ياء على غير قياس المفعول مقول الحاخره
اصله مقوول فاعل كاعلال يقول فصار مقوول فاجتمع الساكنان
فحذف الواو الزائدة عند سيبويه لان حذف الزائد اولى من الاصلي و
الواو الاصلي عند الاخفش لان الزائد علامة والعلامة لا تحذف وقال
سيبويه في جوابه لا تحذف العلامة اذا لم يوجد علامة منها اخرى وفيه توجد
علامة اخرى وهو الميم فيكون وزنه عند سيبويه مفعلا وعند الاخفش
مفولا وكذلك مبيع يعني اعل كاعلال يبيع فصار مبيوعا بالواو والياء

فاجتمع الساكنان
تحذفت الواو وعند
سيبويه فصار مبيع

الساكنتين فحذف الواو وعند سيبويه فصار مبيوع ثم كسر الباء حتى تسلم
الياء وعند الاخفش مفعل الموضع مقال اصله مقول فاعل كما في مجاء
وكذلك مبيع اصله مبيع فاعل كما في يبيع واكتفى بالفرق التقديري بين
الموضع وبين اسم المفعول وهو معتبر عندهم كما في الفلك اذا قدر
سكونه لسكون اسد يكون جمعا نحو قوله تعالى حتى اذا كنتم في الفلك وجرين
بهم بريح طيبة واذا قدرت سكونه كسكون قفل يكون واحدا نحو قوله تعالى
في الفلك المشحون الاية مقول المجهول قيل الى اخره اصله قُوِلَ فاسكن الواو
للخفة فصار قول وهو لغة ضعيفة لثقل الضمة والواو وفي كلمة في لغة اعطى
كسرة الواو الى ما قبلها فصار قِوْلَ ثم صارت الواو ياء لكسرة ما قبلها
وفي لغة تشم حتى يعلم ان اصل ما قبلها مضموم وكذلك بيع واختير وانقيد
وقلن وبعن يعني يجوز فيهن ثلث لغات ولا يجوز الاشمام في مثل اقيم
لانعدام ضم ما قبل الياء ولا يجوز بالواو ايضا لان جواز الواو لانضمام ما قبل
حروف العلة وهو ليس بموجود وسوى في مثل قلن بين المعلوم والمجهول
اكتفاء بالفرق التقديري حاصل يقال يقول فاعل مثل يجاء **الباب السادس**
في الناقص الناقص يقال له ناقص لنقصانه في الاخر وذو الاربعة لانه يصير
على اربعة احرف في الاخبار نحو رميت وهو لا يجيء من باب فعَل يفعِل كقول

في الحاق

في الحاق الضماير في رمى رميا رموا الى اخره رمى اصل رمى فقلبت الياء الفا
كما في قال اصله قول واصل رموا رميوا فقلبت الياء الفا لتحركها وانفتاح
ما قبلها فاجتمع الساكنان فحذف الالف فصار رموا وكذلك رضوا
الا انه ضم الضاد فيه بعد الحذف حتى لا يلزم الخروج من الكسرة الى الواو
واصل رمت رميت فحذف الياء كما في رموا وتحذف في رماوان
لم يجتمع الساكنان لفظا لاجتماع الساكنين تقديرا او تماما مصدر
في قولا ولا يعل في رميين كما في القول تقول في المستقبل يرمي الخ
اصله يرمي فاسكن الياء لثقل الضمة ولا يعل في مثل رميان لان حركته
خفيفة اصل يرمون يرميون واسكنت الياء ثم حذفت لاجتماع الساكنين
وسوى بين الرجال والنساء في مثل يعفون اكتفاء بالفرق التقديري الواو
في جماعة النساء اصلية والنون علامة التانيث ومن ثم لا تسقط في قوله
تعالى الا ان يعفون واصل ترمين ترميين فاسكنت الياء ثم حذفت لاجتماع
الساكنين وهو مشترك في اللفظ مع الواحدة المخاطبة وجماعة النساء واذا
ادخلت الجازم تسقط الياء علامة للجزم نحو لم يرم ومن ثم تسقط في حال الرفع
علامة للموقف في قوله تعالى والليل اذا يسر وتنصب اذا ادخلت الناصب لخفة
النصب نحو لن يرمي ولم تنصب في مثل لن يخشى لان الالف لا يحتمل الحركة الامر الى اخره

اصل امى ارميى فحذفت اليا علامة للوقف فاسكنت اليا الاصلية
ثم حذفت لاجتماع الساكنين وبنون التاكيد ارمين ارميان ارمن ارمن
ارميان ارمينان وبالخفيفة ارمين ارمن ارمن الفاعل رام الى الاخر اصله
رامى فاسكنت اليا فى حالة الرفع والجزم ثم حذفت اليا لاجتماع الساكنين
ولا تسكن فى حالة النصب لخفة النصب واصل رامون راميون فاسكنت اليا
ثم حذفت لاجتماع الساكنين ثم ضم الميم لاستدعاء الواو واذا اضفت التثنية
الى نفسك قلت راميى فى حالة الرفع وراميى فى حالة النصب والجر بادغام
علامة النصب والجر فى ياء الاضافة واذا اضفت الجمع فقلت رامى فى جميع
الاحوال واصله فى حالة الرفع راموى فادغم لانه اجتمع الحرفان من جنس واصل
فى العلية المفعول مرمى الى الاخر اصله مرموى فادغم كما ادغم فى رامى فاذا
اضفت التثنية الى نفسك فقلت مرميى فى حالة الرفع وفى حالة النصب والجر
مرميى باربع ياءات واذا اضفت الجمع فقلت مرميى ايضا باربع ياءات
فى كل الاحوال الموضع مرمى الاصل فيه ان يأتى على وزن مفعل الا انهم فروا
عن توالى الكسرات الا الة مرمى المجهول يرمى يرمى الى الاخر ولم يعل نحو رمى
لخفة الفتحة واصل يرمى يرمى فقلبت الياء الفا كما فى رمى وحكم غزا يغزو
مثل رمى يرمى فى كل الاحكام الا انهم يبدلون الواو ياء فى نحو اغزيت تبعا

ليغزى

ليغزى مع ان اليا من حروف الابدال وحروفها قولك استنجده يوم صال
نط الهمزة ابدلت وجوبا مطردا من الالف فى نحو صحراء وهمزة ها الف فى
الاصل كالف سكرى ثم جعلت همزة لوقوعها طرفا بعد الف زائدة ومن ثم لا يجوز
جعلها همزة فى صحارى يعنى لو كانت فى الاصل همزة لجاز صحارى بالهمزة فى صورة
كما يجوز فى نحو خطيئة ومن الواو وجوبا مطردا فى نحو اواصل واصله وواصل اجتماع
الواوات وفى نحو قائل كما مر وفى نحو كساء لوقوع الحركات المختلفة على الواو
ومن اليا وجوبا مطردا فى نحو بائع كما مر وجوازا مطردا عن الواو المضمومة
فى نحو اجوه اصله وجوه وادؤر لثقل الضمة على الواو ومن الواو غير المضمومة
نحو اشاح واحد احد فى الحديث ومن اليا فى نحو قطع الله اديه لثقل
الحركة على اليا ومن الهاء نحو ماء اصله موه ومن ثم يجى جمعه مياه ومن
الالف نحو فقد هيجت شوق المشتاق ونحو قوله تعالى قراءة من قرأ
ولا الضالين ومن العين نحو اباب اصله عباب اى اجتماع الماء فى نحو
اباب بحر ضاحك زهوق لاتحاد مخرجهما السين ... من التاء
نحو استخذ اصله اتخذ عند سيبويه لقربها فى المهموسية التاء
ابدلت من الواو نحو تخمة ولخت لقربهما مخرجهما ومن اليا ثنتان اصله ثنيان
فى استواحتى لا يقع الحركة على اليا ومن السين نحو ستة اصله سدس

ونحو يا قاتل الله مبنى القسلات عمرو بن يربوع شرار النات غير
اعفاء ولا اكيات ومن الصاد نحو لصت لقربهن في المهموسة و
من ليه نحو الدغالة النون ابدلت من الواو نحو صنعاني اصله صنعاوي
لقرب النون من حروف العلة ومن اللام نحو لعن اصله
لعل لقربهما في المجهورية الجيم ابدلت من اليا
المشددة نحو ابو علج اصله ابو علي حتى لا يقع حركات المختلفة على اليا و
عن اليا غير المشددة حملا على المشددة قول الشاعر نحو لاهم ان كنت قبلت
اصله فزت
حجتج فلا يزال شاحج ياتيك بج الدال ابدلت من التا نحو فزد واجد
اصله ارقت ان اجتمعو
معو القرب مخرجهما الها ابدلت من الهمزة نحو هرقت ومن الالف نحو
حيهله وانه ومن اليا في هذه امة الله لمناسبتها بحروف العلة
اصله حيهلا وانا — اصله امتي اهلت الها من اليا
في الخفا ومن ثم يمتنع الامالة في مثل ان يضربها وتمنع في اكلت
عنبا ومن التا وجوبا مطردا في نحو طلحة للفرق بينها وبين التا التي
في الفعل اليا ابدلت من الالف وجوبا مطردا نحو مفيتيح ومن الواو
وجوبا مطردا نحو ميقات لكسرة ما قبلها ومن الهمزة جوازا مطردا نحو ذيب
اصله ذئب ومن احد حرفي التضعيف نحو تقضي اصله تقضض لما مر ومن النون
نحو اناسي ودينار اصله دنار لقرب اليا من النون ومن العين نحو ضفادي
جمع ناس

اصله ضفادع

لثقل

لثقل العين وكسرة ما قبلها ومن الثا نحو اتصلت لان اصله اوتصلت ومن اليا
نحو الثعالي ومن السين نحو السادي ومن التا نحو التالي لكسرة ما قبلها
اصله ضارب
الواو ابدلت من الالف نحو ضوارب لقربهما في العلية واجتماع الساكنين
ومن اليا نحو موقن لضمة ما قبلها ومن الهمزة جوازا مطردا نحو لوم كما مر
اصله ميقن
الميم ابدلت من الواو نحو فم اصله فوه لاتحاد مخرجهما ومن اللام قوله عليه السلام
ليس من امبر امصيام في امسفر لقربهما في المجهورية ومن النون الساكنة
نحو عمبر ومن المتحرك وكف المخضب البنام لقربهما في المجهورية اولابهال
ذلت المنطق للنام لقربهما في المجهورية ومن البا نحو ما ذلت راتما لاتحاد
مخرجهما الصاد ابدلت من السين نحو قوله تعم واصبغ عليكم نعمة لقرب
تمام كردن وزره بوشيدن
مخرجهما الالف ابدلت من اختيهما وجوبا مطردا نحو قال وباع ومن راج و
برادرزاده
الهمزة جوازا مطردا نحو راس كما مر اللام ابدلت من النون اصيلال و
من الضاد نحو الطجع لاتحادهن في المجهورية الزاء ابدلت من
السين نحو يزدل اصله يسدل ومن الصاد نحو قول الحاتم هكذا فزدي
انه الطا ابدلت من التاء وجوبا مطردا في الافتعال نحو اضطرب وفي
فحصط القرب مخرجهما والموضع الذي لم يقيد من الصورة المذكورة
يكون جايزا غير مطرد فيكون الابدال على ثلاثة واجب مطرد وجايز

مطرد وجايز غير مطرد **الباب السابع في اللفيف** يقال للفيف لقرن حرفي
العلة فيه وهو على ضربين مفروق ومقرون المفروق مثل وقى يقي حكم
فائه كحكم رمى يرمي وكذلك حكم اخواتها الامر ق قيا قوا قي قيا قين
ويكون التاكيد قين قيان قن قن قين قيان قينان وبنون الخفيفة
قين قن قن الفاعل واق والمفعول موقي والموضع موقى والآلة
ميقى المجهول وقي يوقى المقرون نحو طوى يطوي الحاء حكمها وحكم الحكم
الناقص ولا يعل عينهما لما مر في باب الاجوف والامر اطو اطويا اطووا
اطوي اطويا اطوين بنون التاكيد اطوين اطويان اطون اطون
اطويان اطوينان وبالخفيفة اطوين اطون اطون تقول من الروى
اروا ارويا اروو اروي ارويا اروين وبنون التاكيد اروين اروِيان
اروون اروون اروين ارويان اروينان وبالخفيفة اروين
اروون اروين واذا اردت ان تعرف احكام نون التاكيد في الناقص
واللفيف فانظر الحرف العلة ان كانت اصلية محذوفة ترد لان
حذفها كان للسكون وهو انعدم بدخول النون وتفتح لخفة الفتحة
نحو اطوين واغزون وارون كما مر في اطويا وان كانت ضمير انظر فيما
قبلها ان كانت مفتوحا تحرك لظهور حركتها وخفة ما قبلها نحو

زدند ایشان دو زن در زمان گذشته ضَرَبْنَ
زدند ایشان گروه زنان در زمان گذشته وان
شش که مخاطب را بود سه مذکر را بود و سه مؤنث را
وان سه که مذکر را بود ضَرَبْتَ زدی تو مرد در زمان گذشته
ضَرَبْتُمَا زدید شما دو مرد در زمان گذشته ضَرَبْتُمْ زدید شما
گروه مردان در زمان گذشته وان سه که مؤنث را بود
ضَرَبْتِ زدی تو زن در زمان گذشته ضَرَبْتُمَا زدید شما
دو زن در زمان گذشته ضَرَبْتُنَّ زدید شما گروه زنان
در زمان گذشته وان دو که حکایت نفس متکلم را بود ضَرَبْتُ
زدم من در زمان گذشته ضَرَبْنَا زدیم ما در زمان گذشته
و از مستقبل نیز چهارده وجه باز میگردد شش مغایب را بود
و شش مخاطب را و دو حکایت نفس متکلم را وان شش که مغایب را

نفس متکلم را بود أَضْرِبُ میزنم من در زمان آینده
نَضْرِبُ میزنیم ما در زمان آینده و از اسم فاعل
شش وجه باز میگردد سه مذکر را بود و سه مؤنث را آن
که مذکر را بود ضارِبٌ مرد زننده ضارِبانِ دو مرد زننده
ضارِبونَ گروه مردان زننده وآن سه که مؤنث را بود ضارِبةٌ
زن زننده ضارِبتانِ دو زن زننده ضارِباتٌ گروه
زنان زننده و از اسم مفعول نیز شش وجه باز میگردد
سه مذکر را بود و سه مؤنث را بود آن سه که مذکر را بود مضروبٌ
یک مرد زده شده مضروبانِ دو مرد زده شده مضروبونَ
گروه مردان زده شده وآن سه که مؤنث را بود مضروبةٌ
دو زن زده شده مضروباتٌ گروه زنان زده شده و از
امر چارده وجه باز میگردد شش غایب را بود و شش مخاطب را بود

زن زده شده مضروبتانِ دو زن زده شده

بود سه مذکر را بود و سه مؤنث را وآن سه که مذکر را بود یَضْرِبُ
میزند او مرد در زمان آینده یَضْرِبانِ میزنند ایشان دو مرد
در زمان آینده یَضْرِبونَ میزنند ایشان گروه مردان در زمان
آینده وآن سه که مؤنث را بود تَضْرِبُ میزند او زن در
زمان آینده تَضْرِبانِ میزنند ایشان دو زن در زمان آینده یَضْرِبْنَ
میزنند ایشان گروه زنان در زمان آینده وآن شش که
مخاطب را بود سه مذکر را بود و سه مؤنث را وآن سه که
مذکر را بود تَضْرِبُ میزنی تو مرد در زمان آینده تَضْرِبانِ
میزنید شما دو مرد در زمان آینده تَضْرِبونَ میزنید شما
گروه مردان در زمان آینده وآن سه که مؤنث را
بود تَضْرِبینَ میزنی تو زن در زمان آینده تَضْرِبْنَ
میزنید شما گروه زنان در زمان آینده وآن دو که خطابیست

تضربان میزنید شما دو زن در زمان آینده

نفس

و دو حکایت نفس متکلم را بود آن شش که مغایب را بود سه مذکر را
بود و سه مؤنث را بود آن سه که مذکر را بود لِیَضْرِبْ باید که بزند
او مرد لِیَضْرِبَا باید که بزنند ایشان دو مرد لِیَضْرِبُوا باید که
بزنند ایشان گروه مردان و آن سه که مؤنث را بود لِتَضْرِبْ
باید که بزند او زن لِتَضْرِبَا باید که بزنند ایشان دو زن لِیَضْرِبْنَ
باید که بزنند ایشان گروه زنان و آن شش که
مخاطب را بود سه مذکر را بود
و سه مؤنث را بود آن سه که مذکر را بود اِضْرِبْ بزن تو
مرد اِضْرِبَا بزنید شما دو مرد اِضْرِبُوا بزنید شما گروه
مردان و آن سه که مؤنث را بود اِضْرِبِي بزن تو زن
اِضْرِبَا بزنید شما دو زن اِضْرِبْنَ بزنید شما گروه زنان
و آن دو که حکایت نفس متکلم را بود لِأَضْرِبْ باید که بزنم

لنضرب

لِنَضْرِبْ باید که بزنیم ما و از نهی نیز چهارده وجه باز میگردد
شش مغایب را بود و شش مخاطب را بود و دو حکایت
نفس متکلم را بود آن شش که مغایب را بود سه مذکر را
بود و سه مؤنث را بود آن سه که مذکر را بود لَا یَضْرِبْ باید که
نزند او مرد لَا یَضْرِبَا باید که نزنند ایشان دو مرد
لَا یَضْرِبُوا باید که نزنند ایشان گروه مردان و آن سه که
مؤنث را بود لَا تَضْرِبْ باید که نزند او زن
لَا تَضْرِبَا باید که نزنند ایشان دو زن لَا یَضْرِبْنَ
باید که نزنند ایشان گروه زنان و آن شش که مخاطب را
بود سه مذکر را بود و سه مؤنث را بود آن سه که مذکر را
بود لَا تَضْرِبْ باید که نزنی تو مرد لَا تَضْرِبَا باید که نزنید شما دو مرد
لَا تَضْرِبُوا باید که نزنید شما گروه مردان و آن سه که مؤنث را

بود لاتضربی یکزنی تو زن لاتضربا یکزنید شما دو زن
لاتضربن یکزنید شما کرده زنان وان دو که حکایت
نفس متکلم را بود لااضرب باید که نزنم من لانضرب
باید که نزنیم ما واز جمله چهارده وجه باز میگردد شش
بغایب را بود وشش بمخاطب را بود ودو حکایت
نفس متکلم را بود آن شش که بغایب را بود سه
مذکر را بود وسه مؤنث را بود آن سه که مذکر را
بود لم یضرب نزد او یک مرد درزمان گذشته
لم یضربا نزدند ایشان دو مرد درزمان گذشته
لم یضربوا نزدند ایشان گروه مردان درزمان گذشته
وان سه که مؤنث را بود لم تضرب نزد او یکزن
درزمان گذشته لم تضربا نزدند ایشان دو زن
درزمان

درزمان گذشته لم یضربن نزدند ایشان گروه زنان
درزمان گذشته وان شش که بمخاطب را بود سه مذکر را
بود وسه مؤنث را بود آن سه که مذکر را بود لم تضرب نزدی
تو یکمرد درزمان گذشته لم تضربا نزدید شما دو مرد
درزمان گذشته لم تضربوا نزدید شما گروه مردان در
زمان گذشته وان سه که مؤنث را بود لم تضربی
نزدی تو یک زن درزمان گذشته لم تضربا نزدید
شما دو زن درزمان گذشته لم تضربن نزدید شما گروه
زنان درزمان گذشته وان دو که حکایت نفس
متکلم را بود لم اضرب نزدم من درزمان گذشته
لم نضرب نزدیم ما درزمان گذشته واز نفی نیز چهارده
وجه باز میگردد شش بغایب را بود

وشش مخاطب را بود ودو حکایت نفس متکلم را بود آن شش که
مغایب را بود سه مذکر را بود وسه مؤنث را بود آن سه که
مذکر را بود لا یَضْرِبُ نمی زند او یک مرد در زمان آینده
لا یَضْرِبَانِ نمی زنند ایشان دو مرد در زمان آینده
لا یَضْرِبُونَ نمی زنند ایشان گروه مردان در زمان آینده
وآن سه که مؤنث را بود لا تَضْرِبُ نمی زند او یک زن
در زمان آینده لا تَضْرِبَانِ نمی زنند ایشان دو زن
در زمان آینده لا یَضْرِبْنَ نمی زنند ایشان گروه زنان
در زمان آینده وآن شش که مخاطب را بود سه مذکر را
بود وسه مؤنث را بود آن سه که مذکر را بود لا تَضْرِبُ
نمی زنی تو یک مرد در زمان آینده لا تَضْرِبَانِ نمی زنید شما
دو مرد در زمان آینده لا تَضْرِبُونَ نمی زنید شما گروه

مردان

مردان در زمان آینده وآن سه که مؤنث را بود
لا تَضْرِبِینَ نمی زنی تو یک زن در زمان آینده
لا تَضْرِبَانِ نمی زنید شما دو زن در زمان آینده لا تَضْرِبْنَ
نمی زنید شما گروه زنان در زمان آینده وآن دو که حکایت
نفس متکلم را بود لا اَضْرِبُ نمی زنم من یک مرد یا یک زن در زمان آینده لا نَضْرِبُ
نمی زنیم ما گروه مردان یا گروه زنان
در زمان آینده واز استفهام نیز چارده وجه بار گیرد
شش مغایب را بود وشش مخاطب را بود ودو حکایت
نفس متکلم را بود آن شش که مغایب را بود سه مذکر را بود
وسه مؤنث را بود آن سه که مذکر را بود هَلْ یَضْرِبُ
آیا میزند او یک مرد در زمان آینده هَلْ یَضْرِبَانِ آیا میزنند
ایشان دو مرد در زمان آینده هَلْ یَضْرِبُونَ آیا میزنند

ایا میزنیم ما گروه مردان یا گروه زنان در زمان آینده

ایشان گروه مردان در زمان آینده وان سه که مؤنث را
بود هل تضرب ایا میزند او یک زن در زمان آینده
هل تضربان ایا میزنند ایشان دو زن در زمان آینده
هل یضربن ایا میزنند ایشان گروه زنان در زمان آینده
وان شش که مخاطب را بود سه مذکر را بود و سه مؤنث را
در زمان آینده
بو وان سه که مذکر را بود هل تضرب ایا میزنی تو یک مرد هل
تضربان ایا میزنید شما دو مرد در زمان آینده هل تضربون
ایا میزنید شما گروه مردان در زمان آینده وان سه که مؤنث را
بود هل تضربین ایا میزنی تو یک زن در زمان آینده هل
تضربان ایا میزنید شما دو تن در زمان آینده هل
تضربن ایا میزنید شما گروه زنان در زمان آینده وان دو که حکایت
یا یک زن در زمان آینده
نفس متکلم را بود هل اضرب ایا میزنم من یک مرد هل نضرب

آیا

قد رسم مدینی محمد سلام

